

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فارسی

سال سوم دورهٔ راهنمایی تحصیلی

مرحلهٔ دوم تعلیمات عمومی

وزارت آموزش و پرورش سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی

برنامه‌ریزی محتوا و نظارت بر تألیف : دفتر برنامه‌ریزی و تألیف کتاب‌های درسی

نام کتاب : فارسی سوم راهنمایی - ۱۳۱

شورای برنامه‌ریزی : فریدون اکبری شیلدره‌ای، سیدرضا باقریان موحد، دکتر محمدرضا ترکی، دکتر سپیده خلیلی، میترا دانشور،

دکتر حسن ذوالفقاری، مینو رحیمی، دکتر محمدرضا سنگری، مرجان سجودی، دکتر مریم سیف‌نراقی،

اسدالله شعبانی، شهناز عبادتی، دکتر حسین فقیهی، حجت‌الاسلام علیرضا صادقی میاب، حجت‌الاسلام

همایون صدوقی، دکتر سید بهنام علوی مقدم، دکتر حسین قاسم پورمقدم، جواد محقق، دکتر حسنعلی محمدی،

هوشنگ مرادی کرمانی و دکتر شهین نعمت‌زاده

مؤلفان : فریدون اکبری شیلدره‌ای، دکتر محمدرضا سنگری، دکتر سید بهنام علوی مقدم و دکتر حسین قاسم پورمقدم

با همکاری سرگروه‌های آموزشی فارسی دوره راهنمایی استان‌های سراسر کشور

ویراستار : دکتر حسن ستایش

آماده‌سازی و نظارت بر چاپ و توزیع : اداره کل چاپ و توزیع کتاب‌های درسی

تهران : خیابان ایرانشهر شمالی - ساختمان شماره ۴ آموزش و پرورش (شهید موسوی)

تلفن : ۹-۸۸۸۳۱۱۶۱، دورنگار : ۸۸۳۰۹۲۶۶، کدپستی : ۱۵۸۴۷۴۷۳۵۹

وب سایت : www.chap.sch.ir

طراح خط رایانه‌ای : کامران انصاری

صفحه‌آرا : راحله زادفتح‌الله

طراح جلد : مریم کیوان

ناشر : شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران - تهران - کیلومتر ۱۷ جاده مخصوص کرج - خیابان ۶۱ (داروپخش)

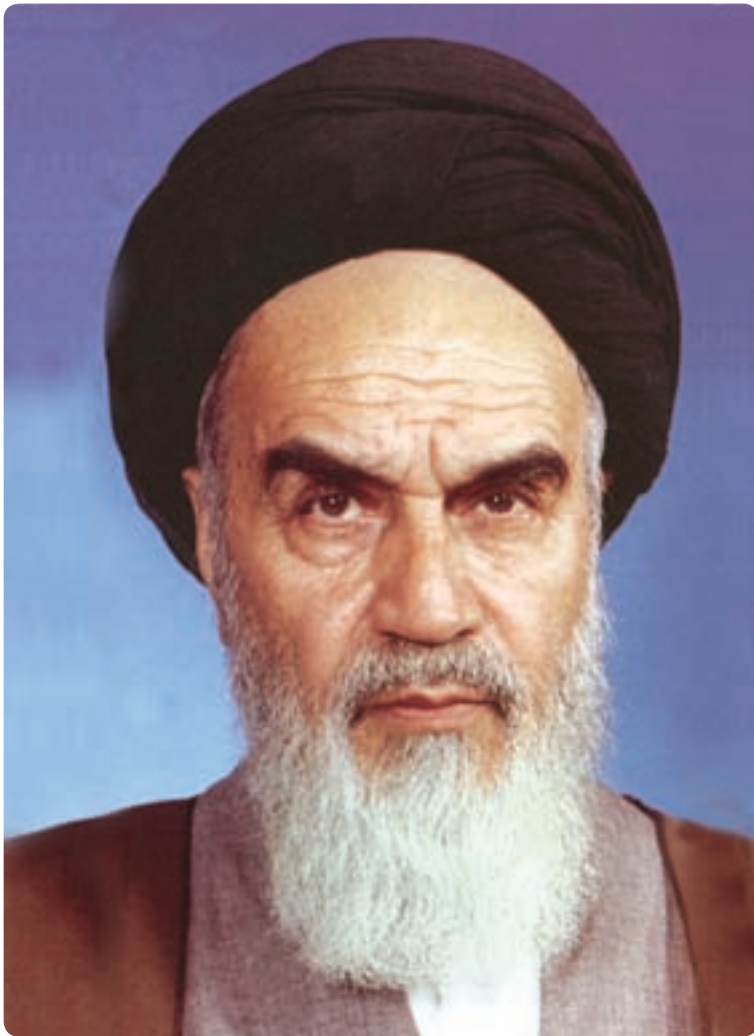
تلفن : ۵-۴۴۹۸۵۱۶۱، دورنگار : ۴۴۹۸۵۱۶۰، صندوق پستی : ۱۳۴۴۵/۶۸۴

چاپخانه : شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران «سهامی خاص»

سال انتشار و نوبت چاپ : چاپ چهارم ۱۳۹۱

حَقّ چاپ محفوظ است.

شابک ۷-۹-۱۷۰۹-۵-۹۶۴ ISBN 964-05-1709-7



فرزندان عزیزم، امید است با نشاط و خرمی درس هایتان را خوب بخوانید و در همان حال، به وظایف اسلامی که انسان‌ها را می‌سازد، عمل کنید و اخلاق خود را نیکو کنید و اطاعت و خدمت پدران و مادرانتان را غنیمت شمارید.
امام خمینی (ره)

فهرست مطالب

| | |
|-------|--------------|
| | مقدمه |
| | ستایش : الهی |

فصل اول : اسلام و انقلاب اسلامی

| | |
|----|------------------------------|
| ۲ | درس اول : زیبا زیستن |
| ۷ | درس دوم : آب و آینه |
| ۱۲ | درس سوم : دروازه‌ای به آسمان |
| ۱۷ | مطالعه و پژوهش (۱) |
| ۲۰ | شعرخوانی : رنگ بهاران |
| ۲۱ | حکایت : سیرت سلمان |

فصل دوم : علم و فرهنگ

| | |
|----|----------------------------|
| ۲۳ | درس چهارم : جوانان و فرهنگ |
| ۳۰ | درس پنجم : دانایی |
| ۳۴ | درس ششم : موش و گربه |
| ۳۷ | مطالعه و پژوهش (۲) |
| ۳۹ | روان‌خوانی : ثمرِ علم |

فصل سوم : زیبایی آفرینش

| | |
|----|-----------------------------|
| ۴۲ | درس هفتم : تماشای بهار |
| ۴۶ | درس هشتم : شگفتی‌های آفرینش |
| ۴۹ | مطالعه و پژوهش (۳) |
| ۵۳ | شعرخوانی : بیشه‌ی نور |
| ۵۵ | حکایت : بر گذرِ سیل |

فصل چهارم : شکفتن

| | |
|----|------------------------------|
| ۵۷ | درس نهم : مثل آینه |
| ۶۱ | درس دهم : آزاد |
| ۶۴ | درس یازدهم : هم‌نشین |
| ۷۰ | مطالعه و پژوهش (۴) |
| ۷۲ | روان‌خوانی : دوستی با ابلهان |

فصل پنجم : اخلاق و زندگی

- ۷۶ درس دوازدهم : دور اندیشی
- ۸۰ درس سیزدهم : آداب زندگانی
- ۸۵ درس چهاردهم : پرتو امید
- ۸۹ شعرخوانی : از ماست که بر ماست
- ۹۰ حکایت : باغبان نیک اندیش

فصل ششم : نام‌ها و یادها

- ۹۲ درس پانزدهم : راز موفقیت، آخرین پرسش
- ۹۸ درس شانزدهم : زن پارسا، مادر حسنگ
- ۱۰۳ روان‌خوانی : زمزمه‌ی محبت

فصل هفتم : سرزمین من

- ۱۰۷ درس هفدهم : امید ایران زمین
- ۱۱۳ درس هجدهم : آزاد
- ۱۱۶ درس نوزدهم : قصه‌ی تکرار آرش
- ۱۲۵ شعرخوانی : ایران
- ۱۲۶ حکایت : راه مهتری

فصل هشتم : ادبیات جهان

- ۱۲۸ درس بیستم : آرزو
- ۱۳۲ درس بیست و یکم : شازده کوچولو
- ۱۴۲ روان‌خوانی : دو نقاش
- ۱۴۴ نیایش : بیا تا برآریم دستی زدل

پیوست‌ها

- ۱۴۵ واژه‌نامه
- ۱۵۵ اعلام :
- ۱۵۵ اشخاص
- ۱۶۴ آثار
- ۱۶۷ مکان
- ۱۷۰ فهرست کتاب‌های متناسب با برنامه‌ی درسی فارسی
- ۱۷۲ فهرست منابع

مقدمه

سخنی با دبیران گرامی

پروردگار مهربان را سپاس می‌گوییم که در سایه‌ی لطف و رحمتش به ما توان و زمان داد تا بتوانیم کتاب فارسی سال سوم راهنمایی را در ادامه‌ی برنامه‌ی جدید و بر بنیاد رویکرد فرهنگی – تربیتی، بدین‌سان فرایش نهیم.

اصول حاکم بر جهت‌گیری‌ها و خط‌مشی‌های دفتر برنامه‌ریزی و تأکید بر هویت ایرانی – اسلامی و بهره‌گیری از توانمندی‌ها و مشارکت و همراهی دبیران ارجمند استان‌ها، پشتوانه‌ای بود تا این کار نوپدید با پیکره‌ای تازه و ساختاری سنجیده به سامان برسد.

فارسی دوره‌ی راهنمایی، با تکیه بر آموزش مهارت‌های اصلی زبان و توجه به مهارت تفکر و اندیشیدن، نقد و تحلیل از دید پیوستاری و برنامه‌ریزی تألیف، دنباله‌ی همان زنجیره‌ای است که از پایه‌ی اول دبستان با کتاب‌های فارسی «بخوانیم» و «بنویسیم» آغاز شده است.

بنیاد علمی و آموزشی کتاب بر پایه‌ی راهنمای برنامه‌ی درسی، مطالعات و پژوهش‌های زبان‌آموزی، تجربه‌های اندوخته از دوره‌ی پنج‌ساله‌ی ابتدایی و دیدگاه‌های صاحب‌نظران قلمرو تعلیم و تربیت، استوار است.

برای آن‌که آموزش این کتاب به شیوه‌ای روشمند و دقیق و بر پایه‌ی اصول تألیف، رویکردها و اهداف آموزشی به اجرا درآید، بایسته است همکاران ارجمند به نکات زیر، توجه کنند:

۱- فارسی راهنمایی براساس برنامه‌ای مدون و مصوب تألیف شده است. بنابراین مطالعه‌ی دقیق کتاب «راهنمای معلم»، اطلاعات گسترده‌ای را در این زمینه در اختیار دبیران گرامی قرار می‌دهد و روش‌ها و الگوهای مناسب آموزشی و ارزش‌یابی را نیز مشخص می‌سازد.

۲- رویکرد آموزشی کتاب، رویکرد مشارکتی و فعال است؛ بنابراین در طراحی شیوه‌های جدید آموزشی، استفاده از روش‌های همیاری و بحث‌گروهی توصیه می‌شود. شرکت فعالانه‌ی دانش‌آموزان در فرایند یاددهی – یادگیری، کلاس را زنده، فعال و با نشاط و آموزش را پویاتر و یادگیری را ژرف‌تر و مانا تر می‌سازد.

۳- نکته‌ی مهم در تألیف و تدوین کتاب‌های فارسی راهنمایی سیر از زبان و ادبیات امروز به دیروز است. در فارسی اول راهنمایی، ادبیات امروز، پررنگ‌تر نمایانده شده است و در این کتاب تلاش ما بر این بوده است که به تدریج به سوی ادبیات کهن گام برداریم.

۴- هر درس این کتاب در دو بخش «خواندن» و «نوشتن» به تقویت مهارت‌های زبانی و ادبی

می‌پردازد و با کتاب‌های بخوانیم و بنویسیم دوره‌ی ابتدایی و فارسی اول و دوم راهنمایی پیوستگی دارد. به همین سبب دبیران گرامی می‌باید از مباحث و محتوای آموزشی پایه‌های پیشین کاملاً آگاه باشند.

۵- بخش «نوشتن» تمرینی برای تثبیت و تقویت آموزه‌های بخش «خواندن» است. آموزش این دو بخش پا به پای هم صورت می‌گیرد تا «مهارت‌های کتبی» به تناسب «مهارت‌های شفاهی» پیشرفت کند.

۶- از بیان مطالب اضافی که به انباشت معلومات و خستگی ذهنی و روانی دانش‌آموز منجر می‌شود، باید پرهیز کرد. رعایت این موضوع به‌ویژه در نکته‌های زبانی و ادبی، بسیار ضروری است. مباحث دستوری و نگارشی در سال‌های آینده گسترده‌تر و دقیق‌تر مطرح خواهد شد؛ بنابراین به همان اندازه و محدوده‌ی کتاب باید بسنده کرد.

۷- نکته‌های زبانی و ادبی برگرفته از متن درس است و پیوستگی زیادی با محتوا دارد و به درک و فهم درس کمک می‌کند؛ بنابراین «متن محوری» در آموزش این نکات، از اصول اساسی است.

۸- شماره‌ای که در پایان پرسش‌های خودارزیابی می‌آید، نشان می‌دهد که گروه‌ها با راهنمایی معلم می‌توانند سؤالات دیگری نیز طرح کنند و به‌طور شفاهی به آن پاسخ دهند.

۹- درس «آزاد» فرصتی مناسب برای مشارکت دانش‌آموزان و دبیران در تألیف کتاب است. طرح موضوعاتی متناسب با عنوان و محتوای فصل در حوزه‌ی فرهنگ و زبان و آداب محلی، نیازهای ویژه‌ی دانش‌آموزان و ناگفته‌های کتاب، در این قسمت پیشنهاد می‌شود.

۱۰- از فعالیت‌های بخش «کار گروهی» که مربوط به قلمرو مهارت‌های گفتاری زبان است، تنها دو مورد به دل‌خواه، باید از سوی گروه‌های دانش‌آموزی بررسی و پاسخ داده شود.

۱۱- فعالیت‌های بخش نوشتن باید در دفتر و ترجیحاً به‌صورت گروهی در کلاس انجام گیرد.

۱۲- روان‌خوانی‌ها، شعرخوانی‌ها و حکایات، با هدف پرورش مهارت خواندن، ایجاد انگیزه، التذاذ ادبی و تنوع، در کتاب گنجانده شده است.

۱۳- برای هر درس املا و انشا نکاتی بیان شده است. پیش از پرداختن به املا و انشا باید به آموزش و تأکید بر به‌کارگیری آن‌ها توجه شود. هم‌چنین، موضوع انشا در هر فصل با عنوان و محتوای درس‌های همان فصل باید هم‌خوانی داشته باشد.

۱۴- در ارزش‌یابی به همه‌ی مهارت‌های زبانی و ادبی به یک میزان توجه شود.

۱۵- همه‌ی عناصر محتوایی کتاب، بر پایه‌ی اصول علم برنامه‌ریزی، به‌صورت یک پارچه و در هم تنیده سازماندهی شده است. از این رو، آموزش این کتاب باید، تنها به یک دبیر و اگذار شود.

۱۶- تقویت و گسترش فرهنگ مطالعه، کتاب‌خوانی و پژوهش یکی از بنیادی‌ترین اهداف

برنامه‌ی درسی فارسی و سازمان‌دهی محتوایی است. عناصری همچون مطالعه و پژوهش، روان‌خوانی، پرسش‌های تحلیل و تفکر و فهرست کتاب‌های مناسب به همین منظور گنجانده شده است. انتظار می‌رود دبیران گرامی برای پرورش این مهارت و فرهنگ‌سازی مناسب، تلاش کنند.

* - گروه‌های آموزشی سراسر کشور در گزینش متون و همایش‌های نقد و بررسی کتاب، حضور فعال داشته‌اند، در همین‌جا از دبیران همه‌ی مناطق کشور که با گروه‌های آموزشی همکاری داشته‌اند، صمیمانه تشکر و قدردانی می‌شود.

در طول برنامه‌ریزی و برگزاری همایش‌های کشوری و فرایند تألیف کتاب، به سبب تغییر سرگروه‌های آموزشی از سوی سازمان‌های محترم آموزش و پرورش در برخی از استان‌ها نمایندگان مختلفی همکاری کرده‌اند که اسامی همه‌ی این عزیزان، درجی می‌آید:

اسماعیل رحیم‌زاده آوانسر (استان آذربایجان غربی)، محمدحسین غلامی سرای (استان آذربایجان شرقی)، اکبر حسین‌پور (استان اردبیل)، صادق عبدالتاج‌دینی (استان اصفهان)، آیت‌اله رحمتی خومانی (استان ایلام)، محمدرضا احمدی (استان بوشهر)، علیرضا چنگیزی (شهر تهران)، اکرم تعالی خواری (شهرستان‌های تهران)، محمد اسماعیل سعیدی بروجنی (چهارمحال و بختیاری)، جواد فاتحی (استان خراسان رضوی)، یوسف جان‌پرور (استان خراسان شمالی)، زهرا راستگو (استان خراسان جنوبی)، سیدعیسی موسوی (استان خوزستان)، حمیدرضا نوری (استان زنجان)، نادر افشار (استان سمنان)، علی‌اکبر شیخی (استان سیستان و بلوچستان)، زرین‌تاج ارجمند اینالو (استان فارس)، نسرین حاج‌شعبانیان (استان قزوین)، محمدابراهیم خسرویگی (استان قم)، کمال حسینی (استان کردستان)، محمود حسینعلی‌زاده و مسعود علی‌پور (استان کرمان)، اسداله عبدالحمیدی (استان کرمانشاه)، سیدمحسن محنایی موردراز (استان کهگیلویه و بویراحمد)، اعظم الهی چترودی و نسرین اسدیان میالی (استان گلستان)، دکتر آسیه فقیه پرشکوهی و موسی انصاری فر (استان گیلان)، علی فرج‌اللهی (استان لرستان)، علیرضا نجارزاده (استان مازندران)، غلام‌عباس عارف (استان مرکزی)، حمید بویافر و فرخنده مقصودی (استان هرمزگان)، فرهاد نظری (استان همدان)، عباسعلی شاهی علی‌آباد (استان یزد)

نظرات سازنده و ارزنده‌ی صاحبان فکر و فرهنگ و دبیران دلسوز و فرهیخته، راهگشا و راهنما و کمال بخش برنامه‌ی درسی و کتاب فارسی خواهد بود.

گروه زبان و ادبیات فارسی

دفتر برنامه‌ریزی و تألیف کتاب‌های درسی

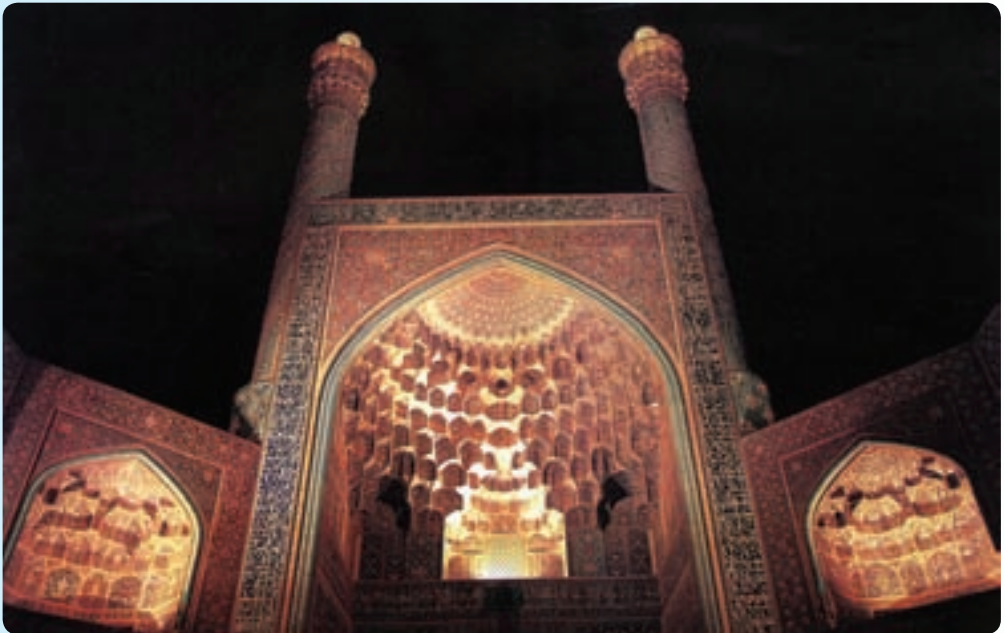
Literature - dept.talif.sch.ir

نشانی پایگاه گروه زبان و ادبیات فارسی :

ستایش

بلکا ذکر تو کویم کہ تو پاکی و خدائی
نروم جز بہمان رہ کہ تو ام راہ نمائی

سنائی غزنوی



الح

کزین برتر اندیش برنگذرد

به نام خداوند جان و خرد

خداوند روزی ده بهنمای

خداوند نام و خداوند جای

شایسته‌ی فردوسی

خدایا، به شناخت تو زندگی کنیم و به نصرت تو شادانیم، به کرامت تو نازانیم، به عزت تو عزیزانیم!
خدایا، نه شناخت تو را توان، نه شنای تو را زبان، نه دریای جلال و کبریای تو را کران، پس تو

را مدح و شایان چون توان؟

کشف الاسرار، میبذی

سپاس باد یزدانِ دانا و توانا را که آفریدگارِ جهان است و دانه‌ی آشکار و نهان است و
رانه‌ی چرخ و زمان است و دارنده‌ی جانوران است و آورنده‌ی بهار و خزان است و درود بر
محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) که خاتم پیامبران است و آخرین بر اصحاب اوی و اهل بیت
و کزیدگان اوی که خلق را به راستی پند دادند و به یزدان راه نمودند و طریق نبطلان برنوشتند و بساط حق
بگسترند.

الآئیه عن حقائق الأدویه، ابو منصور موفق حروی

فصل اوّل

اسلام و انقلاب اسلامی

علم دین، با کم‌گشتن جان است
ز زبان عبتل حسن انسان است
حقیقه، سنائی



زیبا زیستن

اسلام، دینی جهانی است و پیامبر آن (ص)، پیام آور رحمت و سعادت برای جهانیان است. سخنان سرشار از حکمت پیامبر بزرگوار اسلام (ص)، مرز مکانی و رنگ روزگار ویژه‌ای ندارد. طنین دلنشین کلام ایشان، فراتر از جغرافیای فرهنگی تاریخ بشری است و جان‌های پاک، پیوسته مشتاق شنیدن آن هستند.

پیام پیامبر (ص)، گنجینه و آبخوری است که انسانیت، همواره برای تازگی و شکوفایی و شکوه‌مندی خود، بدان نیازمند است.

در این درس، بخشی از سفارش پیغامبر اعظم (ص) به «ابوذر» را می‌خوانیم:
ای ابوذر، خداوند متعال به سیمای ظاهر و درایی‌ها و گفته‌هایتان نمی‌نگرد، بلکه به دل‌ها و کردارتان می‌نگرد.

ای ابوذر، پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمار:

جوانی‌ات را پیش از فرا رسیدن پیری، تندرستی‌ات را پیش از بیماری، بی‌نیازی‌ات را پیش از نیازمندی، آسایش‌ات را پیش از گرفتاری و زندگی‌ات را پیش از مرگ.

ای ابوذر، اگر درباره‌ی چیزی که به آن علم نداری، از تو پرسیده شود، بگو نمی‌دانم تا از پیامدهای ناگوار آن در امان بمانی.

ای ابوزر، سخنان بیوده گلوی و به اندازه‌ی نیاز، سخن بگویی. گشاده روی و خندان باش که
خدای، تعالی، گشاده روی و آسان گیر را دوست دارد.

ای ابوزر، هم نشین نیک بهتر از تنهایی است و تنهایی بهتر از هم نشین بد است.
هر که حاجت مسلمانی روا کند، هم چنان باشد که همی عمر را خدمت کرده باشد. برادر
خویش را نصرت کن اگر ظالم بود یا مظلوم، بازداشتن وی از ظلم، نصرت وی بود.
مثل مؤمنان، جمله، چون یک تن است چون یک اندام را رنجی رسد، همی اندام‌ها
آگاهی یابند و رنجور شوند.

ای ابوزر، مبادا با برادر مسلمانان قهر کنی، زیرا کردار شایسته در هنگام قهر، به درگاه
پروردگار پذیرفته نمی شود.

مؤمن برای رهایی از گناه و نافرمانی، بیش تر از گنجشک در قفس، تلاش می کند.

پیام پیامبر، مجموعه‌ی نامه‌ها، خطبه‌ها، وصایا و سخنان حضرت محمد (ص)





۱- ابیات زیر از سعدی با کدام قسمت درس ارتباط دارد؟

| | |
|----------------------------|----------------------------|
| بنی آدم اعضای یک پیکرند | که در آفرینش زیات کوم برند |
| چو عضوی به درد آورد روزگار | دگر عضوها را نماند قرار |
| تو کز محنت دیگران بی غمی | نشاید که نامت نهند آدمی |

۲- منظور از این سخن «برادر خویش را نصرت کن اگر ظالم بود یا مظلوم»، چیست؟

۳- به نظر شما جذاب‌ترین قسمت متن، کدام است؟ چرا؟

۴-

دانش‌های زبانی و ادبی



نکته‌ی اوّل: در سال‌های گذشته، با «جمله» آشنا شدید و دانستید که جمله از نظر نوع پیام، چهار نوع است: خبری، پرسشی، عاطفی و امری.

هم‌چنین گفتیم که جمله از **نهاد** و **گزاره** تشکیل می‌شود.

اکنون به جمله‌های زیر توجه کنید:

— اسلام، دینی جهانی است.

نهاد فعل

گزاره

— خدای، تعالی، گشاده‌روی را دوست دارد.

نهاد

فعل

گزاره

همان‌گونه که خواندیم گزاره از اجزایی تشکیل می‌شود که **فعل** جزء اصلی آن است. آیا بقیه‌ی اجزای گزاره را به یاد دارید؟ در جمله‌های بالا چه اجزایی از گزاره آمده است؟
نکته‌ی دوم : پیش از این با تفاوت «زبان» و «ادبیات» آشنا شدیم و دانستیم که هرگاه بخواهیم منظور خود را زیباتر و دل‌نشین‌تر بیان کنیم؛ از ادبیات بهره می‌گیریم. به همین دلیل است که **ادبیات** را **زبان هنری** یا زبان برتر می‌نامند. در متن ادبی از تشبیه، تشخیص، کنایه، تلمیح، مراعات‌نظیر، امثال و حکم، تضمین و ... استفاده می‌کنیم تا سخن را زیبا و آراسته‌تر کنیم.

کار گروهی

- ۱- از رفتارهای پسندیده که در این درس خوانده‌اید، کدام رفتارها در مدرسه، کاربرد بیش‌تری دارد؟
- ۲- هر گروه برای یکی از موضوعات رفتاری درس، داستان، خاطره یا حکایتی مناسب به کلاس عرضه نمایید.
- ۳- درباره‌ی زیبایی‌های ادبی متن درس، گفت‌وگو کنید.



- ۱- با هر یک از کلمه‌های زیر، یک جمله‌ی زیبا بنویسید.
طنین، مشتاق، کردار، گشاده‌رو
- ۲- برای هر یک از واژه‌های زیر، معادل مناسب دیگری بنویسید.
مظلوم، گنجینه، رسول، خصلت، آبخور، سعادت

- ۳- هم خانواده‌ی واژه‌های زیر را بنویسید.
متعال، ظاهر، ظالم، نصرت، مسلمان
- ۴- نام اجزای مشخص شده‌ی جمله‌های زیر را بنویسید.
- هم‌نشین نیک، بهتر از تنهایی است.
- انقلاب اسلامی، پرتو امیدی را در دل مردم تاباند.
- ما باید مظلوم را یاری کنیم.
۵- املا

هنگام نوشتن املا، به انتخاب قلم و کاغذ مناسب، فاصله‌ی چشم با کاغذ، درست نوشتن و شیوه‌ی صحیح به دست گرفتن قلم، توجه شود.

آب و آینه

- ۱ چشمه های خردشان تو رامی شناند
موج های پریشان تو رامی شناند
پرش تشنگی را تو آسبے . جوابی
ریک های بیابان تو رامی شناند
نام تو رخصت رویش است و طراوت
زین سبب برک و باران تو رامی شناند
هم تو گل های این باغ رامی شناسی
هم تمام شهیدان تو رامی شناند
۵ اینک ای خوب فصل غریبی سرآمد
چون تمام غریبان تو رامی شناند
کاش من جسم عبور تو را دیده بودم
کوچه های خراسان تو رامی شناند

قیصر امین پور



| | |
|---------------------------|-------------------------------|
| برخیز که عید می‌کشان آمد | میلا دکل و بهسار جان آمد |
| برجان جهان دوباره جان آمد | خاموش مباش زیر این خرقه |
| سلطان زمین و آسمان آمد | گلزار عیش، لاله باران شد |
| بشار، که نمخی حجهان آمد | آماده‌ی امر و نهی و فرمان باش |

امام خمینی (ره)



- ۱- چرا شاعر می‌گوید «فصل غریبی سر آمد»؟
- ۲- در شعر دوم، برای میلاد امام زمان (عج) چه توصیف‌هایی به کار رفته است؟
- ۳- رهبران جامعه‌ی اسلامی، چه نقشی در هدایت مردم دارند؟
- ۴-

دانش‌های زبانی و ادبی



- نکته‌ی اوّل : به جمله‌های زیر توجه کنید :
- چشمه‌های خروشان تو را می‌شناسند.
 - او با صفاتر از باغ گل است.
 - شجاع‌ترین مردم کسی است که بر هوا و هوسش غلبه کند. (حضرت علی (ع))

واژه‌ی «خروشان» کلمه‌ی «چشمه‌ها»، «باصفاتر» ضمیر «او» و «شجاع‌ترین» واژه‌ی بعد از خود یعنی «مردم» را توصیف می‌کنند به این نوع واژه‌ها که توضیحی درباره‌ی کلمه‌ای دیگر می‌دهند و یکی از ویژگی‌های آن را بیان می‌کنند **صفت** می‌گویند.

واژه‌ی «خروشان» بدون هیچ نشانه‌ای به کار رفته است اما واژه‌های «باصفاتر» و «شجاع‌ترین»، به ترتیب، دارای نشانه‌های «تر» و «ترین» هستند. این نشانه‌ها برای مقایسه، به صفت‌ها افزوده می‌شوند. به صفت‌هایی که «تر» دارند، **صفت برتر** یا **تفضیلی** و به صفت‌هایی که «ترین» دارند، **صفت برترین** یا **عالی** می‌گویند.

| صفت ساده | صفت برتر (تفضیلی) | صفت برترین (عالی) |
|----------|-------------------|-------------------|
| پاک | پاک‌تر | پاک‌ترین |
| مهربان | مهربان‌تر | مهربان‌ترین |
| نیکوکار | نیکوکارتر | نیکوکارترین |

صفت‌های برتر و برترین هنگامی به کار می‌روند که بین دو یا چند اسم یا ضمیر، مقایسه‌ای صورت گیرد.

نکته‌ی دوم: با دقت در شعر درس، قافیه و ردیف را مشخص نمایید.

همان‌طور که می‌بینید واژه‌های «خروشان»، «پریشان»، «بیابان»، «باران» و ... کلمات **قافیه** و «تو را می‌شناسند»، **ردیف** به شمار می‌آیند چگونگی قرار گرفتن قافیه‌ها را در نمودار زیر می‌توان مشاهده کرد.

| | |
|---------|---------|
| × | × |
| × | |
| × | |
| × | |

.....

به این نوع سروده **غزل** می‌گویند. غزل بیش‌تر به بیان احساس و عاطفه، فراق و جدایی و عشق و عرفان و ... می‌پردازد.

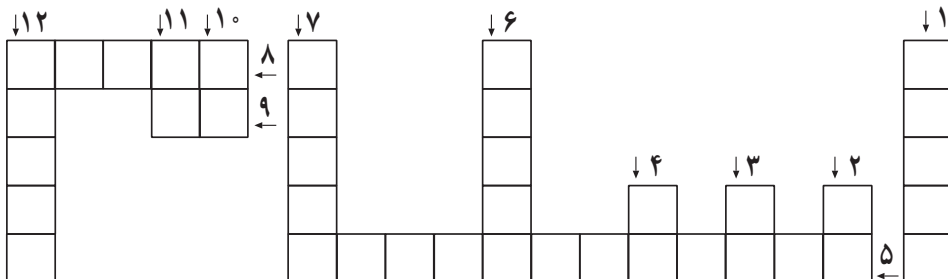
در سال دوم با قالب «قصیده» آشنا شدید. اگر ساختار آن را با «غزل» مقایسه کنید، می‌بینید که طرز قرار گرفتن کلمات قافیه و ردیف مانند هم است.
 اما در دو موضوع زیر با هم تفاوت دارند:
 ۱- معمولاً تعداد ابیات در غزل کمتر از قصیده است.
 ۲- قصیده بیش‌تر به مدح و ستایش و توصیف طبیعت می‌پردازد.



- ۱- درباره‌ی زمان و شناسه‌ی فعل‌های شعر نخست، گفت‌وگو کنید.
- ۲- درباره‌ی صفت‌های به‌کار رفته در درس، گفت‌وگو کنید.
- ۳- درباره‌ی زندگی و فضایل حضرت امام رضا (ع) گفت‌وگو کنید.



- ۱- کلمات زیر را با استفاده از صفت‌های مناسب‌گسترش دهید.
- | | | | |
|-------|--------|--------|------|
| رویش | پرش | میلاد | فصل |
| گلزار | بیابان | خراسان | کوچه |
- ۲- یک **تشبیه** و دو **تشخیص** از درس بیابید و بنویسید.
 - ۳- دو بیت از شعر را به دل‌خواه برگزیده، به نثر ساده بازگردانید.
 - ۴- قافیه و ردیف شعر دوم درس را پیدا کنید و بنویسید.
 - ۵- جدول زیر را کامل کنید.



- ۱) دروازه‌ی آن در درس سوم آمده است.
- ۲) یکی از پیشوندها
- ۳) مشق میان تهی
- ۴) نشانه‌ی مفعول
- ۵) بخشی از نام فصل اول کتاب‌های فارسی دوره‌ی راهنمایی
- ۶) اگر برعکس بخوانید کتابتان با آن آغاز می‌شود.
- ۷) فصلی که سرآمد
- ۸) مترادف اصحاب
- ۹) جهت
- ۱۰) نام یکی از سوره‌های قرآن که از آن به نام «قلب قرآن» یاد شده است.
- ۱۱) یکی از ضمایر

۱۲) ... کوشش کن جانم که از جان دوست تو درازند جوانان سعادت مند پندیردانا را

حافظ

۵- اشنا

در نگارش اشنا به موارد زیر، توجه کنید:

- ۱- استفاده از آرایه‌های ادبی (تشبیه، تشخیص، تکرار حروف، تلمیح، جناس، سجع و ...)
- ۲- دقت در انتخاب نام و عنوانی زیبا و کوتاه و متناسب

دروازه ای به آسمان

با خود می‌گفتم: از دوازدهم مهر ماه ۱۳۵۹ چه به یاد داری؟ هیچ! آن جا که تو به آن پای می‌نهادی خرمشهر نبود، خونین شهر نیز نبود... این شهر، دروازه‌ای در زمین داشت و دروازه‌ای دیگر در آسمان و تو در جست و جوی دروازه‌ی آسمانی شهر بودی که به کربلا باز می‌شد و جز مردانِ مرد را به آن راه نمی‌دادند.

با خود می‌گفتم: جنگ، برپا شده بود تا «محمد جهان‌آرا» به آن قافله‌ای ملحق شود که به سوی عاشورا می‌رفت.

یک روز، شهر در دست دشمن افتاد و روزی دیگر آزاد شد. پندار ما این است که ما مانده‌ایم و شهدا رفته‌اند انا حقیقت آن است که زمان، ما را با خود برده است و شهدا مانده‌اند. سال‌ها از آن روزها می‌گذرد و آن جوان بسیجی دیگر جوان نیست. جوانی او نیز در شهر آسمانی خرمشهر مانده است.

انا آنان که یاد آن مقاومت عظیم را در دل محفوظ داشته‌اند، پیر شده‌اند و پیرتر. کودکان می‌انگارند که فرصتی پایان‌ناپذیر برای زیستن دارند انا چنین نیست و بر همین شیوه، ده‌ها هزار سال است که از عمر عالم گذشته است. فرصت زیستن، چه در صلح و چه در جنگ، کوتاه است؛ به



کوتاهی آن چه اکنون از گذشته‌های خویش به یاد می‌آوریم.

یک روز آتش جنگ، ناگاه جسم شهر را در خود گرفت. آن روزها گذشت اما این آتش که چنگ بر جسم ما افکنده، هرگز با مرگ خاموشی نمی‌گیرد. آن نوجوانان رشید و دلاوران شهید چارده، پانزده ساله اکنون به سرچشمه‌ی جاودانگی رسیده‌اند. آنان خوب دریاقتند که برای جاودان ماندن چه باید کرد. سخن عشق، پیر و جوان نمی‌شناسد.

آیا نوجوانان و چارده - پانزده ساله‌های امروز می‌دانند که در زیر سقف مدرسه‌های خرمشهر در آن روزهای آتش و جنگ چه گذشته است؟

رودخانه‌ی خرمشهر آن روزها هم بی‌وقفه گذشته است و امروز نیز از گذشتن، بازنايستاده است. یک روز ناگهان از آسمان آتش بارید و حیات معمول شهر متوقف شد. کشتی‌ها به گل نشستند، اتومبیل‌ها گریختند و شهر خالی شد. رودخانه ماند و نظاره کرد که چگونه حیات حقیقی مردان خدا، ققنوس وار از میان خاکستر نخل‌های نیم سوخته، خانه‌های ویران، اتومبیل‌های آتش گرفته و کشتی‌های به گل نشسته سر برآورد. عجب از این عقل باژگونه که ما را در جست و جوی شهدا به قبرستان می‌کشاند!

شور زندگی یک بار دیگر مردمان را به خرمشهر کشانده است. شاید آنان درینابند، اما شهر در

پناه شهداست. خرمشهر شقایق خون رنگ است که داغ جنگ بر سینه دارد. . . .

مسجد جامع خرمشهر قلب شهر بود که می‌تپید و تا بود، مظهر ماندن و استقامت بود. مسجد جامع خرمشهر، مادری بود که فرزندان خویش را زیر بال و پر گرفته بود و در بی‌پناهی، پناه داده بود و تا بود مظهر ماندن و استقامت بود و آن‌گاه نیز که خرمشهر به اشغال متجاوزان درآمد و مدافعان، ناگزیر شدند که به آن سوی شط خرمشهر کوچ کنند، باز هم مسجد جامع، مظهر همه‌ی آن آرزویی بود که جز در بازپس‌گیری شهر برآورده نمی‌شد. مسجد جامع، همه‌ی خرمشهر بود. قامت استوارِ ایمان ایران شهر بود.



شب آخر، شهید «جهان آرا» یک حرکت امام حسیني انجام داد؛ زمانی که مقرها را در خرمشهر زدند و بچه‌ها در خرمشهر مقری نداشتند و به آن طرف شهر رفتند، او همه‌ی بچه‌ها را جمع کرد و گفت که این جا کربلاست و ما هم بایزیدی‌ها می‌جنگیم. ما هم اصحاب امام حسینیم. تا این را گفت برای همه، صحنه‌ی کربلا تداعی شد. گفت: «من نمی‌توانم به شما فرمان بدهم. هر کس می‌تواند، بایستد و هر کس نمی‌تواند، برود؛ انا ما می‌ایستیم تا موقعی که یا ما دشمن را

از بین ببریم یا دشمن ما را به شهادت برساند. منتهی هر کس می خواهد، از همین الآن برود...»
 بچه‌ها آن شب همه بلند شدند و او را بغل کردند و بوسیدند و با او ماندند.
 کربلا، قرارگاه عشاق است و شهید سید محمد علی جان آرا چنین کرد تا جز شایستگیان، کسی
 در کربلای خرمشهر استقرار نیابد. شایستگیان آناند که قلبشان را عشق تا آن جا انباشته است که
 ترس از مرگ، جایی برای ماندن ندارد. شایستگیان جاوداند.

جنگ بر پا شد تا مردترین مردان در حسرت قافله‌ی کربلایی عشق نمانند. در پس این
 ویرانی‌ها معارجی به سال ۶۱ هجری قمری وجود داشت و بر فراز آن، امام عشق،
 حسین بن علی (ع)، آغوش برکشوده بود. رزم‌آوران از این منظر آسمانی به جنگ می‌نگریستند که:
 «در هر وجه از این خاک شهیدی به معراج رفته است؛ با وضو وارد شوید». این جمله را یک
 جوان بسجی، مردی از سلاله‌ی جوانمردان بر تابلوی دروازه‌ی خرمشهر نگاشته بود و خود نیز بعدها در
 سال ۱۳۶۷ به شهادت رسید.

شهید سید مرتضی آوینی



- ۱- به نظر نویسنده با وقوع جنگ تحمیلی چه اتفاقاتی در خرمشهر افتاد؟
- ۲- منظور نویسنده از جمله‌ی «شهر در پناه شهادت» چیست؟
- ۳- چرا «خرمشهر» نماد هشت سال مقاومت معرفی شده است؟
- ۴-



نکته‌ی اوّل : همان‌طور که خواندیم، مهم‌ترین جزء گزاره، «فعل» است و دانستیم که فعل دارای زمان‌های ماضی (گذشته)، مضارع (حال) و مستقبل (آینده) است؛ نیز دانستیم که هر فعل دارای بن و شناسه است. اکنون به این جمله‌ها توجه کنید :

— این شهر دروازه‌ای در زمین داشت و دروازه‌ای دیگر در آسمان (داشت).

— آنان که یاد آن مقاومت عظیم را در دل محفوظ داشته‌اند، پیر شده‌اند و پیرتر (شده‌اند).

همان‌طور که می‌بینید، در جمله‌های بالا، فعل از آخر جمله **حذف** شده است. در این جمله‌ها، فعل به این دلیل حذف شده است تا از تکرار بیهوده‌ی آن جلوگیری شود. آیا می‌توانید فعل‌های حذف‌شده‌ی جمله‌های زیر را بگویید؟

— من با دیدن دوستم خوش‌حال شدم و خندان.

— خداوند دوستدار نیکوکاران است و یاور راست‌گویان.

نکته‌ی دوم : به این دو قسمت از متن درس توجه کنید :

— با خود می‌گفتم : جنگ بر پا شده بود تا محمد جهان‌آرا به آن قافله‌ای ملحق شود که به سوی

عاشورا می‌رفت.

— جهان‌آرا گفت : من نمی‌توانم به شما فرمان بدهم. هر کس می‌تواند، بایستد و هر کس نمی‌تواند،

برود.

در نخستین جمله، نویسنده با خویش سخن می‌گوید. این نوع را **گفت‌وگوی درونی** یا

مونولوگ گویند. گفتار یک نفره‌ای که می‌تواند مخاطب داشته باشد یا نداشته باشد. اغلب نیاش‌ها،

مناجات‌ها و مرثیه‌ها از این نوع هستند. در جمله‌ی دوم گفت و گو بین افراد صورت می‌گیرد؛ یعنی

فرد با شخص یا اشخاص دیگری سخن می‌گوید که به آن **گفت و گو با دیگران** یا **دیالوگ** می‌گویند. در

سال پنجم ابتدایی با «دیالوگ» در داستان آشنا شده‌اید. از مونولوگ و دیالوگ به ویژه در داستان‌ها،

نمایش‌نامه‌ها و فیلم‌نامه‌ها بسیار استفاده می‌کنند.

کار گروهی



- ۱- منظور جوان بسیجی از جمله‌ی «با وضو وارد شوید» چه بوده است؟ درباره‌ی آن گفت و گو کنید.
- ۲- نمایش نامه‌ی کوتاهی تهیه کنید که در آن از انواع گفت و گو استفاده شده باشد.
- ۳- چه شباهتی میان واقعه‌ی کربلا و جبهه‌های هشت سال دفاع مقدس بوده است؟

مطالعه و پژوهش (۱)



افراد از نظر هوش، فهم، استعداد و حافظه با یکدیگر اختلاف دارند. انسان‌های عاقل و رشید از حافظه‌ی خود بهره‌برداری صحیح می‌کنند؛ ولی دیگران ممکن است حافظه‌ی بسیار نیرومندی داشته باشند، اما نتوانند از آن استفاده کنند. آن‌ها تصوّر می‌کنند، حافظه یک انبار است. انباری که باید دائماً آن را پر کنند، هر چه پیدا کردند آن جا پرت کنند؛ عیناً مانند انبار یک خانه که احیاناً وارد می‌شوی می‌بینی یک تکه حلبی، یک قطعه فلز، یک میز شکسته و یا یک صندلی شکسته در آن جا افتاده است، اما آدمی که عاقل باشد در بهره‌برداری از حافظه‌ی خود دقت می‌کند و اولین کاری که انجام می‌دهد، گزینش و انتخاب است؛ یعنی حافظه‌ی خود را مقدّس می‌شمارد؛ حاضر نیست هر چه شد در آن سرازیر کند. حساب می‌کند که دانستن چه چیزهایی برای او مفید است و چه چیزهایی بی‌فایده است. مفیدها را درجه بندی می‌کند و مفیدترها را انتخاب می‌کند، سپس آن‌ها را به حافظه‌ی خویش می‌سپارد، آن چنان که اماتی را به امینی می‌سپارد، در خود سپردن دقت می‌کند؛ یعنی به‌طور دقیق و روشن آن را وارد ذهن می‌کند و سپس تحویل حافظه می‌دهد.

مثلاً کتابی را مطالعه می‌کند؛ انسان کتاب را بار اول به قصد لذّت می‌خواند در این صورت نمی‌تواند



در مورد مطالب کتاب، قضاوت کند؛ دور دوم می خواند، حتی قوی ترین حافظه ها نیازمند است که یک کتاب مفید را لااقل دوبار پشت سر هم بخواند؛ پس از آن مطالب را تجزیه و تحلیل و دسته بندی می کند و هر مطلبی را با توجه به این که از چه دسته مطالب است به حافظه می سپارد. بعد کوشش می کند که به سراغ کتاب دیگری برود که در موضوع کتاب پیشین است. حتی الامکان تا از موضوعی فارغ نشده است و در حافظه به صورت روشن و منظم نسپرد است، وارد موضوع دیگر نشود.

اشتباه است اگر انسان یک کتاب را مانند یک سرگرمی مطالعه کند و قبل از آن که مطالب کتاب درست جذب ذهن شده باشد و ذهن، فرصت تجزیه و تحلیل پیدا کرده باشد، به کتاب دیگر و موضوع دیگر پردازد. امروز کتب تاریخی، فردا روانشناسی و پس فردا کتب مذهبی مطالعه کند، همه مخلوط می شوند و حکم انباری بی نظم را پیدا می کند.

انسان خردمند کتابها و مطالبی را که برای خود لازم می داند جمع می کند؛ آنها را مکرراً مطالعه و دسته بندی و سپس خلاصه می کند؛ خلاصه را یادداشت می کند و به حافظه ی خود می سپارد بعد به موضوع دیگر می پردازد.

چنین فردی اگر حافظه اش ضعیف هم باشد از آن حداکثر استفاده را می کند و مثل کسی می شود که کتاب خانه ی منظمی با قفسه های مرتب دارد. کتاب خانه ای که هر قفسه اش به کتاب های معینی در رشته ی خاص مربوط می شود، به طوری که هر کتابی را که بخواهد فوراً آن را می یابد اما اگر غیر از این باشد، همانند آدمی است که کتاب خانه ای با هزارها کتاب داشته باشد اما کتابها را روی یکدیگر ریخته است. هر وقت کتابی را بخواهد؛ دو ساعت باید دنبالش بگردد تا پیدا کند.

امدادهای غیبی، شهید مرتضی مطهری

- ۱- با هریک از کلمه‌ها و عبارات زیر جمله‌های زیبا بسازید.
قافله، محفوظ، حیات حقیقی، منظر، معراج
- ۲- در متن زیر، فعل‌های قابل حذف را مشخص و متن را بازنویسی کنید.
جبهه‌ها سرشار از ایمان بود و عشق بود. رزمندگان نماز می‌خواندند و قرآن می‌خواندند. شب‌های جبهه بر گونه‌ها اشک می‌نشست و بر لب‌ها زمزمه‌ی دعا می‌نشست.
- ۳- نمونه‌ای از «گفت و گو با خود» و «گفت و گو با دیگران» را بنویسید.
- ۴- یک خاطره از دوران دفاع مقدس را از بزرگ‌ترها پرسید و آن را بنویسید.
- ۵- درباره‌ی نقش شهر یا روستای خودتان در دوران جنگ تحمیلی، یک بند بنویسید.
- ۶- املا

کلمه باید توجه داشته باشیم، در نوشتن املا، صدا و حروف پایانی کلمات به ویژه افعال را حذف نکنیم مانند نوشتن «آن‌ها رفتن» به جای «آن‌ها رفتند».



شعرخوانی

رنگ بهاران

۱ دسینه ام دوباره غمی جان گرفته است
اشب دلم بر یاد شهیدان گرفته است
اینک بزمین یاد شما جان گرفته است
اینک بزمین یاد شما جان گرفته است
صحرا می دل بهانه می باران گرفته است
اینک صفای لاله وریحان گرفته است
از هر چه بوی عشق تباهی بود خانه ام
اشب و چشم نجره در خواب می خرید
۵
اشب فضا می خانه می دل بزرگدینی است
در فصل زرد رنگ بهاران گرفته است

از آسمان بنز بلمان براتی

۱- شاعر در باورقی کتابش آورده است: این مصرع را از شهیدی به یاد دارد.



حکایت

سیرت سلمان

سلمان فارسی بر لشکری امیر بود. در میان رُعا یا چنان حقیر می نمود که وقتی خادمی به وی رسید، گفت: این تو بره‌ی کاه بردار و به لشکرگاه سلمان بر. سلمان برداشت. چون به لشکرگاه رسید، مردم گفتند: «امیر است». آن خادم بترسید و در قدم وی افتاد. سلمان گفت: «به سه وجه این کار از برای خود کردم، نه از بهر تو، هیچ اندیشه مدار. اول آن که تکبیر از من دفع شود؛ دوم آن که دل تو خوش شود؛ سیم آن که از عهده‌ی حفظ رعیت بیرون آمده باشم».

روضه‌ی خُلد، مجد خوانفی

علم و فرهنگ

بدانش فزای و بیزدان کرای
که او باد جهان تو را رهنمای
فردوسی



جوانان و فرهنگ



حکیم و تاریخ‌نویس یونانی، حدود دو هزار و پانصد سال پیش درباره‌ی نوع تربیت جوانان ایران می‌نویسد: «به فرزندان خود، تقوا و فضیلت می‌آموزند، همان‌گونه که دیگران خواندن و نوشتن را ... در قوانین ایران کوشش می‌شود که افراد، تربیتی پیدا کنند تا آنان را پیشاپیش، از دست یازیدن به کارهای سنگین و شرارت‌آمیز باز دارد». آن‌گاه موارد آموزش به کودکان را برمی‌شمارد؛

«دادگری، اعتدال و قناعت، آیین رزم و شکار، خوگرفتن به سختی و پرورش تن و



روان، هر دو...»

اما هم او در پایان کتاب خود از انحطاط حکومت ایران نیز حرف می‌زند که در غرور و غفلت غرق شدند و سرانجام متهور چهل هزار سرباز مقدونی گردیدند. وی یکی از علت‌های اقتدار ایرانیان را توجه به تربیت جوانان می‌داند؛ یعنی سخت‌کوشی، انضباط و استحکام اخلاقی.

بدیهی است که امروزه مسئولیت ما پیچیده‌تر و سنگین‌تر است؛ زیرا آموزش و تربیت به میان عامه‌ی مردم کشیده شده است و علاوه بر آن، ما با دنیایی پر از رقابت و کوشش و کار داریم و توقع مردم ما آن است که یک زندگی آرام و آبرومند برای آنان فراهم شود. اگر پرسیده شود که آینده‌ی یک کشور چگونه خواهد بود، در یک کلمه باید جواب داد: بسته به آن است که جوانانش چگونه تربیت شوند.

ایران امروز دو خصوصیت دارد: یکی آن که کشور بسیار جوانی است. میلیون‌ها دانش‌آموز دارد که چند سال دیگر همگی از نوجوانی به جوانی پای می‌نهند؛

دوم آن که خصوصیت طبیعی و اقلیمی آن به گونه‌ای است که با کار و کوشش می‌تواند آباد بماند. یک سرزمین، هر چند هم از لحاظ منابع زیرزمینی یا داده‌های طبیعی غنی باشد، بارآورد نمی‌شود مگر آن که نیروی انسانی در آن به صورت فراگیر به کار افتد. ذخایر زیرزمینی روزی به پایان می‌رسند،



زمین زراعتی نیز باید به روش علمی به کار گرفته شود تا بیشترین حاصل را بدهد. در کشور کم بارانی چون ایران، نوع کاربرد آب و جلوگیری از هدر رفتن آن، مراقبت خاصی لازم دارد. به سبک قدیم تولید کردن، لازمه اش زندگی کردن به سبک قدیم است ولی این کار مقدور نیست، چنان که سعدی می گوید:

چودخت نیست. خرج آسته ترکن که می خوانند ملاحان سرودی :

اگر باران به کوبستان نبارد به سالی دجله کردد حساک رودی

بنابراین سرنوشت اکنون و آینده ی کشور در گرو آن است که جوانان امروزش چه اندازه کارایی و قابلیت داشته باشند که آن خود از دانش و مهارت و فرهنگ، مایه می گیرد.

اکنون نیازهای دوران جدید، چاره جویی های تازه ای می طلبد و این نیازمند آن است که دختران و پسرانی که برای تحویل گرفتن کشور آماده می شوند، توانایی راهبرد آن را داشته باشند.

اگر فرهنگ جوان و طرز دید او پایه و مایه ای گرفته باشد، می تواند گشایشی در درون او پدید آورد و به بالش و رویش بیخاند، در غیر این صورت، آشفتنگی ذهنی ایجاد می شود.

جوان به سبب شوق جوانی و امیدهایی که دارد، نگران آینده‌ی خود است. با این همه، در هیچ دوره، جوان ایرانی به این اندازه سرزنده نبوده، میل به کوشندگی و آگاهی نداشته، مشتاق به یاد گرفتن، به سیاست، به رسیدن به نوعی سامان عقیدتی نبوده است.

ذهن جوان با کتاب که عمده‌ترین وسیله‌ی آموزش است، پرورش می‌یابد. ولی وقت و عادت کتاب‌خوانی در زندگی جوانان، نظم و برنامه‌ریزی بهتر و سنجیده‌تری را می‌طلبد.

جوان ایرانی نیاز دارد که در وهله‌ی اول، خود و تاریخ و فرهنگ دینی و ملی خود را بشناسد، سپس با جریان‌های عمده‌ی فکری جهان آشنا گردد و بدین گونه دارای قریحی نقد و تحلیل گردد. اگر دید روشن نسبت به جهان و کشور خود نداشته باشد، مهارت و تخصص هم به کار وی نخواهد آمد.

از طریق آشنایی با گذشته‌ی کشور است که جوان ایرانی درمی‌یابد که از کجا آمده و به کجا می‌رود. ادبیات یکی از مهم‌ترین عناصر فرهنگ ایران است. تاریخ و فرهنگ ادبی این سرزمین سرشار از آموزه‌های اخلاقی، دینی و حکمی و آیین زندگی است. جوانان باید از این آسب‌خورهای پاک و زلال فرهنگ ایرانی، برای آبادانی میهن خویش بهره‌گیرند.

در شاهنامه نیز بر همین موضوع تأکید شده است:

کهرابی بنرزار و خوار است و ست به فرسنگ باشد روان، تندرست

جوان ایرانی باید بداند که برای چه سرزمین و آینده‌ای کار می‌کند. آینده، بسیار پرتوقع و سختگیر است و به هر سواری رکاب نمی‌دهد. بزرگ‌ترین غفلت که بهای گرانی باید برایش پرداخت، غفلت از آینده است. همه‌ی این‌ها به چگونگی بهره‌گیری از وقت باز می‌گردد:

قدر وقت ارزشمند و کاری کند بس خجالت که از این حاصل ایام بریم

حافظ

محمد علی اسلامی ندوشن با اندکی تغییر تخلص



- ۱- جوانان ایرانی برای پیشرفت در آینده، چه وظیفه‌ای دارند؟
- ۲- منظور از «آینده به هر سواری رکاب نمی‌دهد» چیست؟
- ۳- شما چه طرحی برای پیشرفت آینده‌ی ایران دارید؟
- ۴-

دانش‌های زبانی و ادبی



نکته‌ی اوّل : هرگاه شاعر یا نویسنده، مصراع یا چند بیت یا سخن شاعر یا نویسنده‌ی دیگری را در ضمن شعر یا نوشته‌ی خود بیاورد، به آن **تضمین** می‌گویند.

گاهی در تضمین، شاعر و نویسنده به نام شاعر یا نویسنده‌ای که از او مصرع یا بیت یا سخنی آورده، اشاره می‌کند و گاهی نیز به این دلیل که شعر یا نوشته بسیار مشهور است، به گوینده‌ی آن اشاره نمی‌شود :

چه خوش گفت فردوسی پاکزاد که رحمت بر آن تربت پاک باد
 «میا زاموری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است»
 سعدی

در نمونه‌ی زیر، شهریار در شعر «ای وای مادرم» می‌گوید:

نه، او مرده است که من زنده‌ام بنور او زنده است در غم و شعر و خیال من...
 آن شیر زن بیرون او شیر یار زار «برگزینم و آن که دلش زنده شده به عشق»

که آخرین مصراع این شعر از حافظ شیرازی است.

نکته‌ی دوم: به جمله‌های زیر توجه کنید:

— حکیم و تاریخ‌نویس یونانی حدود دو هزار و پانصد سال پیش درباره‌ی نوع تربیت جوانان ایران می‌نویسد:
 «به فرزندان خود».

— حضرت علی (ع) می‌فرماید: «فرصت‌ها چون گذر ابر می‌گذرند، آن‌ها را دریابید».

دو فعل «می‌نویسد» و «می‌فرماید» **فعل مضارع** هستند. می‌دانیم فعل مضارع نشان‌دهنده‌ی انجام کار در زمان حال یا آینده است اما در جمله‌های بالا به انجام کاری در زمان گذشته اشاره می‌کند.

وقتی برای سخن کسی که در زمان گذشته به سر می‌برد زمان مضارع به کار می‌بریم، به معنای این است که آن شعر یا سخن و گوینده‌ی آن هم چنان زنده و اثرگذار است.

کار گروهی



- ۱- تفریح و شکل آموزش جوانان امروز و جوانان گذشته را مقایسه کنید.
- ۲- درباره‌ی دو بیت سعدی در متن درس بحث و گفت و گو کنید.
- ۳- شعری را از کتاب سال اول راهنمایی بیابید که در آن تضمین به کار رفته باشد.



- ۱- با کلمه‌ها و ترکیب‌های زیر با توجه به آن چه در کمانک آمده است جمله بسازید.
فرهنگ (جمله‌ی نهی) ، شرارت‌آمیز (جمله‌ی عاطفی)
انحطاط (جمله‌ی پرسشی) ، مقهور (جمله‌ی خبری)
- ۲- نقشه‌ی ایران را بکشید و دو جمله‌ی زیبای متن درس را که درباره‌ی ایران و ایرانی است در آن بنویسید.
- ۳- سه جمله مثال بزنید که در آن‌ها فعل مضارع در معنای فعل ماضی به کار رفته باشد.
- ۴- ده کلمه‌ی دشوار از درس بیابید و آن‌ها را در یک بند به کار ببرید.
- ۵- اشا

- ۱- در یک متن می‌توان از گفت‌وگوی درونی (مونولوگ) و گفت و گوی با دیگری (دیالوگ) بهره برد.
- ۲- پس از نوشتن اشا برای اصلاح متن لازم است آن را یک بار با صدای بلند و یک بار به آرامی اما دقیق بخوانیم.

دانایی



۱. بدان کوشش تا زود دانا شوی
۲. خود انا شوے زود دانا شوی
۳. نذانا تر آن کس که والا تراست
۴. که والا تراست آن که دانا تراست
۵. نینبی ز شانان که بر تخت گاه
۶. زدانشندگان باز جویند راه؟
۷. اگر چه بماند دیر و داز
۸. به دانا بودشان همیشه نیاز
۹. ۵ کلمبان کنجی تو از دشمنان
۱۰. بدانش شود مرد پر بسز کار
۱۱. و دانش کلمبان تو جوادان
۱۲. چنین گفت آن بجزر و هوشیار

که دانش ز تکی پناه آورد

چو براه کردے بہ راہ آورد

بو شکر بختی

۱ علم بال است مرغ جانت را

بر سپر او بزد روانت را

دل بی علم چشم بی نورست

مرد نادان ز مردے دورست

نیست آب حیات جز دانش

نیست باب نجات جز دانش

دل شود کر بے علم بیننده

راہ جوید بہ آفریننده

۵ آن چه در علم بیش می باید

دانش ذات خویش می باید

اوصی مرادای



- ۱- علم در این دو شعر به چه چیزهایی تشبیه شده است؟
- ۲- مفهوم حدیث معروف «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» با کدام بیت ارتباط دارد؟ چرا؟
- ۳- دانایی چه تأثیری در زندگی فردی و اجتماعی دارد؟
- ۴-

دانش‌های زبانی و ادبی



نکته‌ی اوّل: در دوره‌ی ابتدایی و درس یازدهم سال دوم راهنمایی، با **مخفف** و علت استفاده‌ی آن آشنا شدیم. مثلاً دانستیم که «برون» مخفف «بیرون» و «سیه» مخفف «سیاه» است. در زبان فارسی کلمه‌های دیگری نیز وجود دارد که **چند شکل شبیه به هم** دارند و از آن‌ها در موقعیت‌های مختلف استفاده می‌شود:

– جاودان، جاویدان، جاودانه

– هوشیار، هشیار

– آینه، آیینه

– پرهیزکار، پرهیزگار

یادآوری: همیشه این کلمه‌ها را به جای یکدیگر نمی‌توان به کار گرفت. همان‌گونه که در سال گذشته خواندید؛ گاه شاعران برای حفظ وزن و آهنگ شعر خود یکی از این نمونه‌ها را انتخاب می‌کنند.

اکنون اولین و آخرین کلمه‌ی بیت پنجم را با شکل دیگر بخوانید؛ چه اتفاقی رخ می‌دهد؟

نکته‌ی دوم: در سال‌های گذشته با غزل، رباعی، قطعه، قصیده، ترجیع‌بند آشنا شده‌اید.

اکنون با یکی دیگر از قالب‌های شعر فارسی آشنا می‌شویم. هر دو شعری که در این درس خواندیم، چه ویژگی مشترکی در قالب شعری دارند؟ با اندکی دقت متوجه می‌شویم که قافیه‌های هر بیت با بیت دیگر متفاوت است.

- | | |
|---------|---------|
| ○ | ○ |
| □ | □ |
| × | × |
| ◇ | ◇ |

به این قالب «مثنوی» می‌گویند. مثنوی معمولاً بلند و طولانی است. از مهم‌ترین مثنوی‌های فارسی می‌توان «شاهنامه‌ی فردوسی»، «بوستان سعدی»، «مثنوی مولوی» و «لیلی و مجنون نظامی» را نام برد.

کار گروهی



- ۱- دست‌یابی به علم در گذشته و امروز چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی دارد؟
- ۲- دو شعر درس را با هم مقایسه کنید. شباهت‌ها و تفاوت‌های آن‌ها را بگویید.
- ۳- یکی از مثنوی‌های معروف را انتخاب کنید و بخشی از آن را در کلاس بخوانید.



- ۱- با هر یک از ترکیب‌های زیر جمله‌ای بنویسید.
آب حیات، راه نجات، مرغ جان، بخرد هوشیار
- ۲- یکی از تشبیهات شعر اوحدی مراغه‌ای را بنویسید، عناصر تشبیه را مشخص کنید و رابطه‌های آن‌ها را توضیح دهید.
- ۳- چهار بیت اول شعر بوشکور بلخی را به نثر بازگردانی کنید.
- ۴- شکل دوم کلمات زیر را بیابید و با هر یک از آن‌ها جمله‌ای بسازید.
آشیانه، جاروب، میهمان
- ۵- املا

کلمه در املاهای کلمات مرکب، نوشتن هر دو شکل (جدانویسی و سرهم نویسی) درست است. مانند: خوش حال / خوشحال، کتاب‌خانه / کتابخانه

موش و کربه

آورده‌اند که در اطراف فلان شهر، درختی بود و زیر درخت، سوراخ موش و نزدیک آن کربه‌ای خانه داشت و صیادان، آن جا بسیار آمدند. روزی، صیاد دام بنهاد، کربه در دام افتاد و بماند و موش به طلب طعمه از سوراخ بیرون رفت. به هر جانب برای احتیاط چشم می‌انداخت. ناگاه نظر به کربه افلند، چون کربه را بسته دید، شادگشت. در این میان از پس نگریست؛ را سویی از جهت او کمین کرده بود، سوی درخت التفاتی نمود، بومی قصد او داشت، بترسید و اندیشید که اگر باز کردم، راسودر من آویزد و اگر در جای خود قرار گیرم، بوم فرود آید و اگر پیش تر روم کربه سر راه است. با خود گفت: در بلاها و انواع آفت، باز است و هیچ پناهی مرا به از سایه‌ی عقل و هیچ کس دستگیرتر از سالار خرد نیست و مرا هیچ تدبیر، موافق تر از صلح کربه نیست که در عین بلا مانده است. پس نزدیک کربه رفت و پرسید که حال چیست؟ کربه گفت: «مقرون به ابواب بلا و مشقت».



موش گفت: «من همیشه به غم تو شاد بودم و ناکامی تو را عین شادکامی خود شمردم. لکن امروز شریک توام در بلا، بدان سبب مهربان گشته‌ام و بر خرد و فراست تو پوشیده نیست که من راست می‌گویم و نیز را سورا بر اثر من و بوم را بر بالای درخت می‌توان دید و هر دو قصد من دارند، اکنون مرا ایمن گردان تا به تو پیوندم و بندهای تو همه بَرُم و فرج یابی، این ملاطفت پذیر که عاقل در مهمات، توقف جایز نشمرد». چون کربه سخن موش بشنود، شاد گشت و گفت: «سخن تو، به حق می‌ماند و من می‌پذیرم و امید دارم که هر دو را به یمن آن، خلاص پیدا آید». آن‌گاه موش پیش تر آمد، کربه او را گرم پیرسید و را سو و بوم هر دو نومید برفتند و موش به آهستگی، بندها بریدن گرفت.

کربه گفت: زود ملول شدی و چون بر حاجت خویش پیروز آمدی مگر نیت بدل کردی و می‌اندیشی؟ و باید شناخت که سوگند دروغ، عمر و اساس زندگی، زود با خلل کند.

موش گفت:

کربس که در وفای تو سوگند بستند پشت و پیش به زخم حادش شکسته باد

و من به آن چه قبول کرده‌ام، قیام می‌نمایم. من تمامی بندهای تو می‌بُرَم و یک عقده را برای گرو جان خود نگاه می‌دارم.

موش، بندها برید و یکی که عمده بود، بگذاشت و آن شب بودند. با دادان که اندک اندک پرتو خورشید نمایان گشت، صیاد از دور پدیدار آمد. موش گفت: «وقت آن است که باقی ضمان خود به ادا رسانم» و آن عقده برید و کربه پای‌کشان بر سر درختی رفت و موش در سوراخ خزید و صیاد نومید بازگشت.

کلیله و دمنه، نصرالله منشی، با اندکی تغییر

- ۱- چرا موش تصمیم گرفت که با گربه دوست شود؟
- ۲- منظور جمله‌ی «عاقل در مهمات توقف جایز نشمرد» چیست؟
- ۳- پیام نهایی و اصلی داستان چیست؟
- ۴-

دانش‌های زبانی و ادبی



نکته‌ی اوّل : به جمله‌های زیر توجه کنید :

— صیّادان بسیار آن‌جا آمدندی. (می آمدند)

— من همیشه ناکامی تو را عین شادکامی خود شمردمی. (می شمردم)

همان‌گونه که می بینید در تتر گذشته گاه به جای «می» در آغاز **فعل ماضی استمراری**، «ی» در

پایان فعل افزوده می شده است :

می آمدند ← آمدندی

می رفتم ← رفتمی

اگر در این درس و متن‌های مشابه دقت کنید، تغییر زبان فارسی را در طی قرن‌ها احساس

می کنید. اکنون بگویید فعل‌های جمله‌های زیر را امروز چگونه به کار می‌برند؟

— روزی صیّاد دام بنهاد.

— موش به آهستگی بندها بریدن گرفت.

یکی از تحولاتی که در زبان فارسی امروز مشاهده می‌کنید، تغییر شکل یا معنای فعل هاست.

نکته‌ی دوم : در سال‌های گذشته، با جان‌بخشی به اشیا (تشخیص) و نماد و داستان‌های

رمزی و نمادین آشنا شدیم و دانستیم که شاعران و نویسندگان با استفاده از تشخیص و نماد بر زیبایی و

تأثیرگذاری نوشته‌های خود می‌افزایند. در ادبیات همه‌ی ملّت‌ها، داستان‌هایی وجود دارد که قهرمان

آن‌ها، حیوانات هستند. در این داستان‌ها، حیوانات، رفتار، گفتار و شخصیت‌هایی همچون انسان دارند

و در حقیقت نماینده‌ی شخصیت‌های انسانی در داستان‌ها هستند؛ به این گونه داستان‌ها، **داستان حیوانات** یا **فابل** (fable) گفته می‌شود. *کلیله و دمنه*، *مرزبان‌نامه* و *موش و گریه‌ی عبید زاکانی* از مشهورترین فابل‌های ادبیات فارسی هستند.

کار گروهی

- ۱- درباره‌ی حزم و دوراندیشی در دوستی با دوستان و برخورد با دشمنان گفت و گو کنید.
- ۲- نثر این داستان چه تفاوتی با نوشته‌های امروزی دارد؟
- ۳- یک نمونه‌ی دیگر از داستان حیوانات را به شکل نمایشی در کلاس اجرا کنید.

مطالعه و پژوهش (۲)

هیچ کس نیست که با پرسش‌هایی مواجه نباشد. هر روز با نگاه به پدیده‌ها و دیدن صحنه‌ها یا هنگام فکر کردن، سؤالاتی برای ما پیش می‌آید. پاسخ این پرسش‌ها را چگونه و از کجا دریافت می‌کنیم؟ پژوهش و تحقیق، مسیر درست و علمی برای یافتن پاسخ پرسش‌هاست و چون دانستن، ارزشمند و شیرین و زیباست، پژوهش و تحقیق یکی از زیباترین و بهترین کارهاست.

نخستین گام در پژوهش آن است که سؤال یا مسئله‌ی خود را درست و روشن مطرح کنیم؛ یعنی بدانیم دنبال چه چیزی هستیم و سپس با دانستن و شناخت مسئله به جست و جوی منابع مفید بپردازیم. منابع اطلاعاتی برای پژوهش را به دو دسته تقسیم می‌کنند:

- ۱- منابع مکتوب؛ مانند منابع کتاب‌خانه‌ای و منابع رایانه‌ای؛
- ۲- منابع غیرکتاب‌خانه‌ای؛ مانند پرسیدن از دیگران، مشاهده‌ی فیلم‌های مستند و سینمایی و عکس.

برخی نیز منابع را به سه دسته‌ی شنیداری، دیداری و رایانه‌ای تقسیم می‌کنند. برای استفاده از هر یک از منابع باید روش استفاده از آن را یاد گرفت. مثلاً برای استفاده از کتاب و کتاب‌خانه باید نحوه‌ی تقسیم‌بندی کتاب‌ها و شیوه‌ی استفاده از آن‌ها را یاد بگیریم.



- ۱- چند کلمه‌ی هم معنا در درس پیدا کنید و بنویسید.
- ۲- پایان داستان را به سلیقه‌ی خود تغییر دهید و تمام کنید.
- ۳- یک بند طنزآمیز بنویسید که قهرمانان آن حیوانات باشند.
- ۴- جدول زیر را کامل کنید.

| | | | | |
|--------------------------|---------|---------|--------|-----------|
| ماضی استمراری (امروز) | می‌گفتم | | | می نوشتند |
| ماضی استمراری (قدیم) | | سپردندی | بنهادی | |

۵- انشا: نقش تدبیر و دوراندیشی در زندگی

- ۱- انشا را می‌توان به شیوه‌ی داستان نوشت.
- ۲- پس از اصلاح متن انشا، مناسب است یک بار دیگر آن را بازنویسی کنیم، در این کار ممکن است چیزی را کم و یا زیاد کنیم.



پژوهشی کوتاه درباره‌ی کتاب کلیله و دمنه انجام دهید.

تَمْرِ عِلْم

یکی از دانشمندان بزرگ گوید: در ابتدای جوانی که به تعلّم اشتغال می‌ورزیدم، در بصره بودم و به غایت دست تنگ. در سر کوجهی ما بقالی بود، چون هر بامداد از کنار او می‌گذشتم، می‌پرسید: کجا می‌روی؟ می‌گفتم به فلان مدرسه و چون شبانگاه باز می‌آمدم، می‌گفت: از کجا می‌آیی؟ می‌گفتم از نزد فلان معلّم؛ و چون من این سخنان را می‌گفتم، می‌گفت: نصیحت مرا قبول کن؛ تو جوانی، عمر بر باد مده و از برای خود پیشه‌ای طلب که نفع آن به تو عاید گردد و کاری بیندیش که سودی داشته باشد. هر کتابی که داری به من ده تا در ظرفی کنم و سبویی آب بر آن ریزم، بنگر که از آن چندان خمیر آید که نانی توان پخت؟ سوگند به خدا که اگر همه‌ی کتاب‌های خود را به من دهی و از من یک گرده نان خواهی، ندهم. هر بار که مرا می‌دید از این سخنان بر زبان می‌آورد و همین نصیحت باز می‌گفت تا من از ملامت او دل تنگ شدم و به جان آمدم. بعد از آن هنوز صبح ندیده به طلب علم از خانه بیرون می‌رفتم و شب هنگام دیرگاه باز می‌آمدم تا از او سرزنش نشنوم و در آن اوقات حال من از دست تنگی و درویشی به مرتبه‌ای رسیده بود که آجر از خانه برمی‌آوردم و وجه معاش می‌ساختم و با این همه از طلب علم فروگذار نبودم.

روزی در خانه، متفکر نشسته بودم با جامه‌ی دریده و پاره شده که خادم بصره بیامد و مرا گفت: حاکم، تو را می‌خواند. گفتم حاکم چه کار دارد با مردی که درویشی و تنگ دستی او به حدّی رسیده که می‌بینی؟! چون در من نگرست و آن هیئت ژولیده و حالت پریشان من ملاحظه کرد، بازگشت و آن چه دیده بود و شنیده، به حاکم باز گفت و بعد از ساعتی باز آمد و با خود چند تخته جامه و کیسه‌ای که در آن هزار دینار بود، بیاورد و گفت: حاکم فرموده است که تو را به گرمابه برم تا سر و تن بشویی و از این جامه‌ها آن چه تو را خوش آید، ببوشی و بوی خوش به کار ببری و با من به نزد وی آیی. من به غایت خوش دل شدم و حاکم را دعا گفتم و شکر کردم و آن چه فرموده بود به جای آوردم و با خادم به نزد او رفتم، اعزاز کرد و مرا به جایی نیکو بنشانید. پس گفت: تو را برای تعلیم پسر امیر برگزیده‌ام. آماده شو تا به پیشگاه او روی. گفتم: فرمانبردارم، کتاب‌های خود را جمع کنم و روی به پیشگاه آرم.

پس برخاستم و به خانه رفتم و از کتاب‌ها آن چه بدان‌ها نیاز داشتم برگرفتم و باقی را در خانه نهادم

و بامداد روز دیگر، رسول حاکم پیامد و مرا در آن کشتی که از برای من ترتیب داده بودند، سوار کرد و به جانب بغداد روانه گردانید. چون به بغداد رسیدم به خدمت امیر رفتم و بروی سلام کردم. بعد از جواب سلام گفت: «آوازه‌ی دانش‌اندوزی و سعی تو را در طلب علم شنیده‌ام و فرزند خود را به تو خواهم سپرد تا بدو علم پیاموزی و زینهار تا چیزی که حُلُق و خوی او را تباہ کند یا اعتقاد او را فاسد گرداند، نیاموزی؛ شاید که روزی پیشوای مردم گردد». گفتم: «به سر و چشم فرمانبردارم». پس فرمود تا او را حاضر کردند و به من سپردند و مرا با او به سرایی بردند و هر چه نیاز بود از خادمان و فرش و اسباب، از پیش، مرتب کرده بودند و من به تعلیم مشغول بودم و از برای من تحفه‌ها و هدیه‌ها می‌آوردند.

مدتی دراز در بغداد ماندم تا آن‌گاه که امیرزاده قرآن و فقه بیاموخت و در شعر و لغت و تاریخ، استاد گشت. پدر هر سخنی که از فرزند می‌پرسید پاسخ آن را به درستی می‌شنید. پس روزی مرا بخواند و گفت: «ای استاد، خدمتی نیکو کردی و حقّی بزرگ بر ما ثابت گردانیدی؛ اکنون وقت آرزو خواستن است، بخواه تا هر خواستی که داری مبذول دارم». گفتم همه‌ی مرادهای من حاصل شده است، پس فرمود تا خلعتی گرانمایه در من پوشانیدند و مالی فراوان از هرنوع آوردند و به من تسلیم کردند، من او را شکر گزاردم و گفتم: اگر امیر صواب داند، اجازه فرماید تا از برای تفرّج به بصره روم و روزی چند آن جا باشم. اجازت داد و من به خرسندی تمام به بصره رفتم.

دیدم که سرایی با شکوه جهت من بنا کرده‌اند و اسباب و آلات بسیار خریده و ناز و نعمت من در میان اهل شهر فاش شده بود. هیچ کس نماند از اهل بصره که به استقبال و دیدن من نیامد. روز سوم، آن بقال را دیدم که با گروهی به دیدن من آمده بودند. بر من سلام کرد و گفت: «چگونه‌ای، ای استاد؟» من از او تعجب نمودم که او مرا همچنان خطاب کرد که امیر. به خیر و خوبی پاسخ دادم و گفتم نصیحت تو را پذیرفتم و کتاب‌هایی که داشتم، جمع کردم و سبویی آب بر آن ریختم و خمیر کردم، چندان خمیر از آن حاصل آمد که این همه نان پخته شد که می‌بینی. او بخندید و گفت: «من در خطا بودم؛ علم اگرچه دیر بار دهد، بار نیکو دهد و صاحب خود را به مقامات رفیع رساند و من از آن غافل بودم.»

فرج بعد از شدت، مُحسّن تنوخی، ترجمه‌ی اسعد دهستانی، با اندکی تغییر و تصرّف

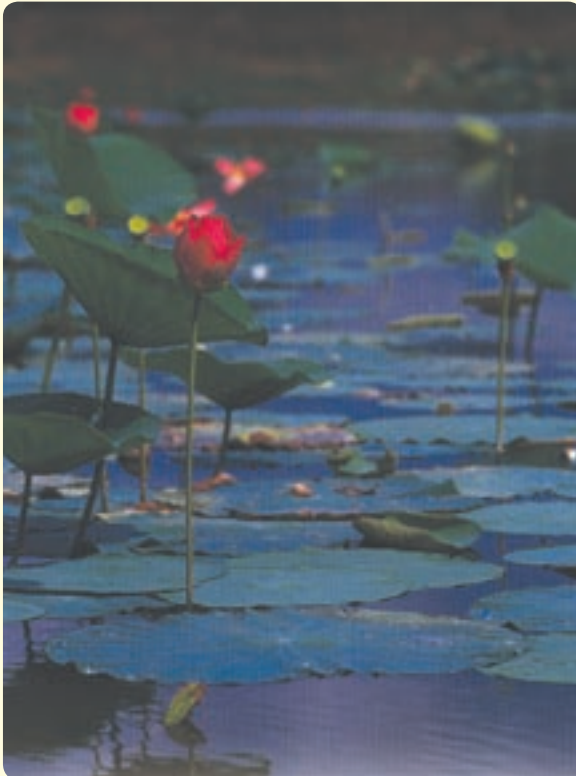
تفکر و تحلیل

۱- انسان چگونه می‌تواند به مرتبه‌ی دانشمندی یا مهارت و استادی در هر کاری برسد؟

۲- علم و دانش در چه شرایطی صاحب خود را به مقامات رفیع می‌رساند؟

زیبایی آفرینش

دیده‌ای نیست فیسند رخ زیبای تورا نیست کوشی که‌می‌تشد آوا‌می‌تورا
اما نم‌ی‌سنی (ره)



تماشای بهار



- ۱ با باد او که تفاوت نکند لیل نما
خوش بود دامن صحر او تماشای بهار
- آفرینش بجهت بیخداوند دل است
دل ندارد که ندارد به خداوند اقتدار
- این بختش عجب بر در و دیوار وجود
بر که فکر نکند بختش بود بر دیوار
- کوه و دریا و درختان همه در سیح اند
نه بجهت مستحق فهم کند این اسرار
- ۵ خربت بست که مرغان حسرمی گویند
آخر ای خفته بهر از خواب جمالت بردار

| | |
|-------------------------------------|--|
| تماکی آسن چو بنفشه بس غفلت دریش | حیف باشد که تو در خوابی و زکس بیدار |
| که تو اندک بد میوهی الوان از چوب؟ | یا که دانم که بر آرد گل صد برگ از خار؟ |
| عقل حیران شود از خوشه‌ی زرین عنب | فهم عا بنر شود از تهی یا قوت انار |
| پاک و بی عیب خدایی که به تقدیر عزیز | ماه و خورشید مسخر کند لیل و نهار |
| ۱۰. تا قیامت سخن اندر کرم و رحمت او | بمه گویند و یکی گفت نیاید ز هزار |
| نعمت بار خدایا، ز عدد بیرون است | شکر انعام تو هرگز کمند شکر گزار |
| سعیا، راست و ان کوی سعادت بردند | راستی کن که به منزل زسد کج رفتار |

سعدی



- ۱- چند نمونه از جلوه‌های زیبایی آفرینش و نعمت‌های خدا را در شعر بیان کنید.
- ۲- مفهوم آیه‌ی ۴۴ سوره‌ی اسراء با کدام بیت درس تناسب دارد؟
- ۳- پیام بیت پایانی شعر را توضیح دهید.
- ۴-



نکته‌ی اوّل : در درس دوازدهم فارسی اوّل راهنمایی خواندیم که در بازگردانی شعر به تتر، بخش‌های مختلف یک بیت جابه‌جا می‌شوند؛ یعنی در شعر برای ایجاد زیبایی و تأثیرگذاری و یا حفظ وزن و آهنگ شعر جای اجزای سخن تغییر می‌یابد. دانستن جایگاه درست اجزای سخن، ما را در فهم دقیق معنای شعر کمک می‌کند.

اکنون به ابیات زیر توجه کنید :

نعمت بار خدا یا ز عدد بیرون است = بار خدا یا نعمت تو از شماره بیرون است
 خبرت بست که مرغان سحرمی کوشند؟ = آیا تو خبر داری که مرغان سحرمی کوشند؟

همان‌گونه که در دو نمونه‌ی بالا می‌بینید، اجزای جمله در بازگردانی معلوم می‌شود. آیا می‌توانید مصراع زیر را بازگردانی و جایگاه اجزای آن را معین کنید؟

سکرا لعنم تو بر کز نشسته سکرا گزار

نکته‌ی دوم : در فارسی سال گذشته (درس یازدهم) با ادبیات اندرزی یا تعلیمی آشنا شدیم و دانستیم که هدف از شعر تعلیمی، رسیدن به سعادت و زندگی بهتر است. این گونه شعرها را **مواعظ** یا **شعرهای حکمی** می‌گویند. مواعظ و اندرزها در شعر، گاه به شیوه‌ی غیر مستقیم در قالب داستان‌ها و حکایت‌ها به خصوص در مثنوی‌ها و گاه به صورت مستقیم در قطعه، قصیده و غزل بیان شده‌اند.

درس دوازدهم فارسی سال اوّل راهنمایی با عنوان علم زندگانی (کبوتر بچه‌ای با شوق پرواز...) و درس سیزدهم در فارسی سال دوم راهنمایی با عنوان آزادگی (خارکش پیری با دلق درشت...) نمونه‌های مثنوی‌های اندرزی یا حکمی هستند.

شعری که خواندیم از بخش مواظ کلیات سعدی است. سعدی در این قسمت از سروده‌هایش در قالب غزل و قصیده به ستایش خداوند و موعظه و اخلاق پرداخته است.

کار گروهی



- ۱- در مورد پیام این درس با هم بحث و گفت و گو کنید.
- ۲- جلوه‌های زیبایی منطقه و محل زندگی خود را ذکر کنید و درباره‌ی عبرت‌آموزی آن‌ها بحث کنید.
- ۳- درباره‌ی زیباترین بیت شعر (بیت الغزل یا شاه بیت) گفت‌وگو و دلایل خود را بیان کنید.



- ۱- ترکیب‌های وصفی و اضافی موجود در شعر را بنویسید.
- ۲- مفرد جمع‌های مکسر «مواظ، الوان، اسرار» چیست؟
- ۳- واژه‌های متضاد درس را پیدا کنید و در مقابل هم بنویسید.
- ۴- یکی از سه بیت ششم، هفتم و هشتم درس را نقاشی کنید.
- ۵- یکی از مناظر زیبای منطقه و محل زندگی خود را در یک بند توصیف کنید.
- ۶- از زبان بلبل که بر سر شاخسار با خدای خود راز و نیاز می‌کند، یک بند بنویسید.
- ۷- مفهوم «مَا أَكْثَرَ الْعَبْرَ وَ أَقَلَّ الْإِعْتِبَارَ» با کدام بیت، پیوند معنایی دارد، توضیح دهید.
- ۸- املا

پس از تصحیح املا، در نوشتن شکل صحیح غلط‌های املائی، بهتر است آن‌ها را در جمله به کار ببریم.

شگفتی های آفرینش

بدان که هر چه در وجود است، همه صنّعِ خدای تعالی است. آسمان و آفتاب و ماه و ستارگان و زمین و آن چه بر روی است، چون کوهها و بیابانها و نهرها و آن چه در کوههاست از جواهر و معادن و آن چه بر روی زمین است از انواع نباتات و آن چه در بر و بحر است از انواع حیوانات و آن چه میان آسمان و زمین است چون میغ و باران و برف و تگرگ و رعد و برق و قوس قزح و علاماتی که در هوا پدید آید، همه عجایبِ صنّعِ حق تعالی است و این همه آیاتِ حق تعالی است که تورا فرموده است تا در آن نظر کنی. پس اندر این آیات تفکر کن.



در زمین نگاه کن که چگونه بساط تو ساخته است و جوانب وی فراخ گسترانیده و از زیر سنگ‌های سخت، آب‌های لطیف روان کرده، تا بروی زمین می‌رود و به تدریج بیرون می‌آید؛ و در وقت بهار بنگر و تفکر کن که زمین، چگونه زنده شود و چون دیبای هفت رنگ گردد، بلکه هزار رنگ شود.

نگاه کن مرغان هوا و حشرات زمین را هر یکی بر شکلی دیگر و بر صورتی دیگر و همه از یک دگر نیکوتر؛ هر یکی را آن چه به کار باید، داد و هر یکی را بیا موخته که غذای خویش چون به دست آورد و بچه را چون نگاه دارد تا بزرگ شود و آشیان خویش چون کند. در مورچه نگاه کن که به وقت خویش غذا چون جمع کند.

اگر در خانه‌ای شوی که به نقش و گچ کنده کرده باشند، روزگاری دراز صفت آن کوبی و تعجب کنی، و همیشه در خانه‌ی خدایی، هیچ تعجب نکنی؟ و این عالم، خانه‌ی خداست و فرش وی زمین است و لکن سقفی بی ستون و این عجب تر است و چراغ وی ماه است و شعله‌ی وی آفتاب، و قندیل‌های وی ستارگان و تو از عجایب این غافل، که خانه بس بزرگ است و چشم تو بس مختصر و در وی نمی‌گنجد.

و مثل تو چون مورچه‌ای است که در قصر ملکی سوراخی دارد؛ جز غذای خویش و یاران خویش چیزی نمی‌بیند؛ و از جمال صورت قصر و بسیاری غلامان و سریر ملک وی، هیچ خبر ندارد. اگر خواهی به درجی مورچه قناعت کنی، می‌باش و اگر نه راحت داده‌اند تا در بستان معرفت حق تعالی تماشا کنی و بیرون آیی. چشم باز کن تا عجایب بینی که مدهوش و متحیر شوی.

کیمیای سعادت، محمد غزالی

- ۱- منظور از واژه‌ی آیات در جمله‌ی «پس اندر این آیات تفکر کن» چیست؟
- ۲- عبارت «هر یکی را آن چه به کار باید، داد.» را توضیح دهید.
- ۳- بند پایانی درس (و مثل تو چون مورچه‌ای ...) چه ارتباطی با درک شگفتی‌های هستی

دارد؟

۴-

دانش‌های زبانی و ادبی



نکته‌ی اوّل : با مطالعه‌ی این نثر که از نمونه‌های زیبا و کهن نثر فارسی است چند ویژگی را

درمی‌یابید :

- ۱- جمله‌ها بسیار کوتاه است؛
 - ۲- فعل‌ها در متن فراوان است؛
 - ۳- تکرار فعل‌ها و برخی کلمه‌ها بر زیبایی و خوش‌آهنگی متن افزوده است.
- همین ویژگی‌ها باعث شده است تا متن دل‌نشین، قابل فهم و ماندگار باشد و به راحتی با ذهن و روح خواننده ارتباط برقرار کند. آثار بزرگ نثر فارسی با همین ویژگی‌ها خواندنی و جاودانی شده‌اند. نویسندگان موفق امروز با شناخت و به کارگیری همین خصوصیات، نثر خود را جذاب و دل‌انگیزتر می‌سازند.

نکته‌ی دوم : در سال اوّل (درس دهم) با مراعات نظیر آشنا شدیم و دانستیم که شبکه‌ها و مجموعه‌ها در سخن بر زیبایی و لطف و انسجام آن می‌افزایند. مثلاً درخت و گل و شکوفه یک مجموعه هستند و شمع و گل و پروانه مجموعه‌ی دیگر. به این هم‌نشینی‌ها و ارتباط واژه‌ها و مجموعه‌ها با هم دیگر که چندین حلقه را به هم پیوند می‌دهند **زنجیره‌ی معنایی** یا **شبکه‌ی معنایی** می‌گویند. در نتیجه دامنه‌ی شبکه‌ی معنایی گسترده‌تر از مراعات نظیر است. هر شبکه‌ی معنایی از چندین مجموعه‌ی مراعات نظیر تشکیل می‌شود. مثلاً

در بند اول درس، کوه و بیابان و نهر یک مجموعه‌ی مراعات نظیر هستند و میغ و باران و برف و تگرگ مجموعه‌ی مراعات نظیر دیگر که با مجموعه‌های دیگر یک شبکه‌ی معنایی گسترده درست کرده‌اند. آیا می‌توانید در بندهای دیگر همین ویژگی را پیدا کنید؟

کار گروهی

- ۱- درباره‌ی زیبایی‌های دیگر آفرینش که در کتاب‌های دیگر به ویژه قرآن کریم خوانده یا شنیده‌اید، گفت‌وگو کنید.
- ۲- یک نمونه‌ی دیگر از نثر کهن را در گروه مطرح و درباره‌ی آن گفت‌وگو کنید. این نثر را می‌توانید از بخش‌های دیگر همین کتاب پیدا کنید.
- ۳- درباره‌ی شبکه‌ی معنایی موجود در متن انتخاب شده‌ی تمرین (۲) کار گروهی، گفت‌وگو کنید.

مطالعه و پژوهش (۳)

هر کار پژوهشی و تحقیقی چند مرحله دارد. وقتی تصمیم به نوشتن یک کار تحقیقی داریم باید این مراحل را طی کنیم:

- ۱- طرح‌ریزی اولیه: در این مرحله باید از خود پرسیم: قرار است چه بنویسیم؟ به کدام منابع مراجعه کنیم؟ در چه مدتی نوشته‌ی خود را به پایان ببریم؟ چه مقدار و برای چه کسی یا کسانی بنویسیم؟

مثلاً می‌خواهیم درباره‌ی شخصیت‌هایی مانند امام خمینی (ره)، شهید مطهری یا شاعرانی مانند فردوسی، سعدی و مولانا مطلبی بنویسیم. اول باید بررسییم به کدام بخش از زندگی این بزرگان می‌خواهیم

اشاره کنیم، چه خصوصیات و ویژگی‌هایی را می‌خواهیم توصیف کنیم و با استفاده از کدام کتاب‌ها، مجلات یا پایگاه‌های رایانه‌ای می‌توانیم مطلبی چند صفحه‌ای در طول یک هفته برای خواندن در کلاس آماده کنیم. یادمان باشد گاه جز منابع مکتوب، ممکن است از مصاحبه یا روش‌های دیگر استفاده کنیم.

۲- نکات مهم در نوشتن: در مرحله‌ی دوم، مسائل مهم در نوشتن مانند یادداشت برداری از منابع و شیوه‌ی نگارش مطرح می‌شود. رعایت قواعد نشانه‌گذاری در این مرحله بسیار مهم است.

۳- تنظیم و پاک‌نویس نوشته: پس از یادداشت برداری یا مصاحبه کردن، مطالب نوشته شده را پاک‌نویس و در صورت امکان تایپ می‌کنیم. یادمان باشد نوشته‌مان را چند بار بخوانیم و اصلاح کنیم و منابعی را که استفاده کرده‌ایم ذکر کنیم.



۱- با هر یک از واژه‌های زیر جمله‌ای زیبا بنویسید.

صنع، میغ،

عجایب، سریر،

معرفت، متحیر،

۲- با توجه به آن چه در کتاب علوم دوره‌ی راهنمایی درباره‌ی زمین، خوانده‌اید، یک بند درباره‌ی شگفتی‌های آفرینش در زمین بنویسید.

۳- برای هر یک از واژه‌های زیر، شبکه‌ی معنایی بسازید.

ستاره، شعله، قوس قزح

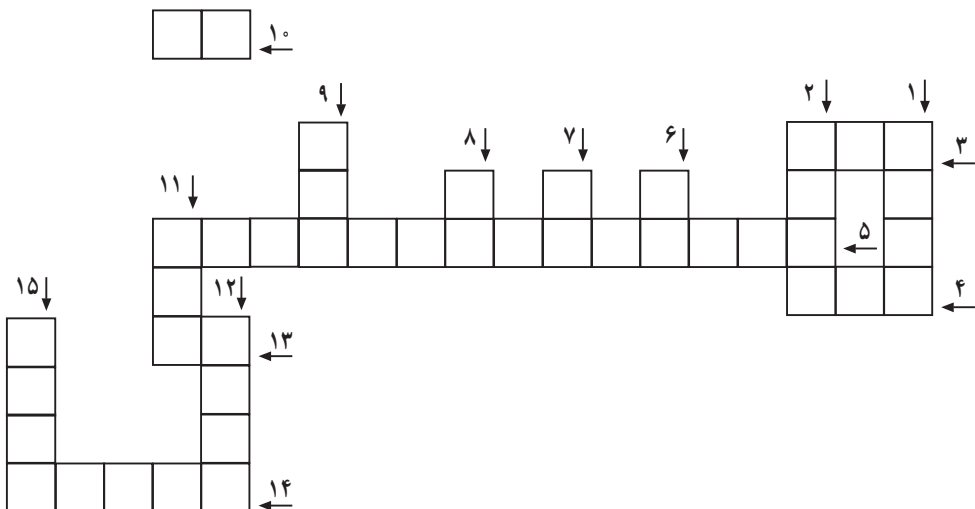
۴- متن‌های کهن زیر را به نثر امروزی برگردانید.

— باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده. (گلستان سعدی)
— بزرگی را پرسیدند که دل، کی خوش بود؟ گفت: آن وقت که او در دل ما بود. (کشف الاسرار)

(میبدی)

۵- جدول صفحه‌ی بعد را کامل کنید.

- ۱) فطرت
- ۲) «شستن» در هم ریخته
- ۳) اگر از آن طرف بخوانید به معنای «مردم» و نام یکی از سوره‌هاست.
- ۴) آرامگاه فردوسی در آن جا قرار دارد.
- ۵) قرآن مجید ما را دعوت به مطالعه‌ی آن‌ها کرده است.
- ۶) یکی از نشانه‌های جمع
- ۷) مخفف راه
- ۸) از جدایی‌ها شکایت می‌کند.
- ۹) نام یکی از سوره‌های قرآن
- ۱۰) دو برادر بلند قد
- ۱۱) خوش حال
- ۱۲) ماندگار
- ۱۳) بالا آمدن آب دریا
- ۱۴) باور و اعتقاد قلبی
- ۱۵) مصدر فعل «می‌گوید»



- ۱- بهره‌گیری از شبکه‌ی معنایی متناسب با موضوع انشا، بر زیبایی متن می‌افزاید.
- ۲- متن انشا می‌تواند گزارشی از شنیده‌ها، دیده‌ها، مطالعات یا حاصل گردش علمی و دقت در طبیعت باشد.



درباره‌ی ویژگی‌های نثر درس ششم (موش و گربه) تحقیق کنید و خلاصه‌ای از آن را به کلاس ارائه دهید.



شعر خوانی

بیشری نور

دشت لایلی چه منسراخ!

کوه لایلی چه بلند!

من در این آبادی، پی چیز می کشتم؛

پی خوابی شاید،

پی نوری، ریگی، بخندی

پای فی زاری ماندم، بادی آمد، کوشش دوام؛

چه کسی با من، حرف می زد؟

راه افتادم

یونجه زاری سسر راه.

سب آبی.

کیوه ناراکندم و شستم. پاناد آب:

من چه سبزم امروز!

و چه اندازه تمیزشمار است!

کنده اندوبی. سر رسد از پس کوه

چکپیشت درخشان است؟

فخر تابستان است.

مهربانی بست، سب بست، ایمان بست.

آری!

تا شقایق بست زندگی باید کرد.

در دل من چیزی است مثل یکتیشی نور مثل خواب دم صبح

و چنان بی تابم که دلم می خوابد

بدوم تاته دشت. بروم تا سر کوه

دور تا آوایی است که مرا می خواند.

بشت کتاب بجراب پهری



حکایت

برگذر سیل

روز شنبه نهم ماه رجب، میان دو نماز، بارانکی خُرد خُرد می‌بارید، چنان که زمین ترگونه می‌کرد و گروهی از گله‌داران در میان رود فرود آمده بودند و گوسفندان بدان جا بداشته؛ هرچند گفتند از آن جا برخیزید که، مُحال بود برگذر سیل بودن، فرمان نمی‌بردند تا باران قوی شد.

کاهل وار برخاستند و خویشان را به پای آن دیوار افگندند و نهفتی جُستند و بیارامیدند و هم خطا بود که برگذر سیل بودند

پاسی از شب گذشته، سیلی در رسید که اقرار دادند پیران کهن که بر آن جمله یاد ندارند و درخت بسیار از بیخ کنده، می‌آورد. گله‌داران بجستند و سیل، گوسفندان را در ربود. این سیل بزرگ، مردمان را چندان زیان کرد که در حساب هیچ شمارگیر در نیاید.

تاریخ بیهقی، ابوالفضل بیهقی

شکفتن

در زندگی، مطالعه‌ی دل‌غنیمت است
خوابی بخوان و خواه بخوان، مانوشته ایم
عبدالقادر بیدل



مثل آینه

نوجوانی تولد دوباره‌ی انسان است. در این مرحله‌ی پر تب و تاب، نوجوان، افزون بر رابطه با خود، نیازمند رابطه‌ی دیگر نیز هست؛ نیازمند دو چشم دیگر که نوجوان را ببیند و به او بگوید، کیست و چگونه است؛ از همین جاست که دوستی و ارتباط با دیگران آغاز می‌شود. این



ارتباط، وابسته به نیاز درونی است که به نوجوان کمک می‌کند تا به خودشناسی برسد. دیگران، زبان نقد او و پنجره‌هایی هستند که در برابر دیدگان پرشکر وی گشوده شده‌اند.

دوستان واقعی، راه نیک بختی را به ما نشان می‌دهند و همراهان خوبی هستند. آن‌ها مثل آینه همان قدر که خوبی‌ها را پیش چشم می‌آورند، عیب‌ها را هم به ما می‌نمایانند و مهم‌تر آن که این

همه را بی‌صدا و بی‌هوا، باز می‌گویند. رسم دوستی، شکستن آینه نیست؛ درست آن است که خود را اصلاح کنیم.

خودشن آینه شکستن خطاست

نظامی کج‌ای

آینه چون نقش تو بنمود راست

* * *

۱ جوانی که کاروش ایستکی است
 که خود پسندی و پندار نیست
 چو بفر و حتی، از که خواهی خرید؟
 متاع جوانی به بازار نیست
 شنیت شمر چهر حقیقت مجوی
 که باری است فرصت، در باری نیست
 پنج از روز راست بر راه کج
 چو دست، حاجت به دیوار نیست
 ۵ ز آزادگان برد باری و سی
 بیاموز، آموختن عیار نیست
 به چشم بصیرت به خود درنگر
 تو را مادر آیین، ز کار نیست
 همی دانه و خوشه، خروار شد
 ز آغاز، هر خوشه خروار نیست
 همه کار ایام درس است و پند
 در یغاکش کرد بشیار نیست

پروین اعتماسی



- ۱- نویسنده به چه نوع ارتباط‌هایی در دوران نوجوانی اشاره کرده است؟
- ۲- ویژگی‌های مشترک آینه و دوست را بیان کنید.
- ۳- به نظر شما چه ارتباطی میان متن و شعر درس وجود دارد؟
- ۴-

دانش‌های زبانی و ادبی



نکته‌ی اوّل : به جمله‌های زیر توجه کنید :

– نوجوانی تولّد دوباره‌ی انسان است.

– اگر باران بیارد، آسمان صاف و پاک می‌شود.

– دوستان واقعی، راه نیک‌بختی را به ما نشان می‌دهند و همراهان خوبی هستند.

جمله‌ی اوّل، دارای یک فعل است. اما جمله‌ی دوم و سوم، بیش از یک فعل دارند. به جمله‌ی

اوّل، جمله‌ی ساده و به جمله‌های دوم و سوم، **غیر ساده** می‌گویند. به نظر شما جمله‌ی دوم و سوم چه تفاوتی با هم دارند؟

جمله‌های غیر ساده، ترکیبی از دو یا چند جمله‌اند و بر دو نوع هستند. در نوع اوّل، جمله‌ای

است که یکی از جمله‌های آن بدون دیگری ناقص است؛ یعنی این جمله‌ها از نظر معنایی به یکدیگر وابسته هستند.

اگر درس بخوانی، موفق می‌شوی.

در جمله‌ی غیر ساده‌ی بالا، قسمت اوّل (اگر درس بخوانی) بدون جمله‌ی دوم (موفق می‌شوی)

ناتمام است و شنونده یا خواننده منتظر جمله‌ای دیگر برای تکمیل سخن است.

اما در نوع دوم، هر یک از جمله‌ها، به تنهایی معنای کاملی دارد.

ما درس می‌خوانیم و موفق می‌شویم.

دو جمله‌ی بالا (ما درس می‌خوانیم) و (موفق می‌شویم) به تنهایی کاربرد دارند و به هم وابسته

نیستند.

نکته‌ی دوم : در این درس با واژه‌ی **نقد** روبه‌رو شدید. **نقد** به معنای بررسی میزان درستی یا

نادرستی چیزی است. نقد باید سنجیده و درست باشد؛ یعنی اگر رفتار کسی را نقد می‌کنیم، برای آن،

دلیل قانع‌کننده داشته باشیم. اگر متن یا اثری را نقد می‌کنیم، برای زیبایی یا نارسایی آن دلایل منطقی

داشته باشیم.

در نقد، فقط عیب‌ها و کاستی‌ها نباید دیده شود؛ کار نقد، یافتن قوت‌ها و زیبایی‌ها هم هست. هدف از نقد، بهبود و اصلاح رفتار، گفتار و نوشتار است. اگر یک اثر ادبی را بررسی، نقد و تحلیل کنیم، به این عمل، **نقد ادبی** می‌گویند.

کار گروهی



- ۱- درباره‌ی مفهوم جمله‌ی «المؤمنُ مِرْآةُ المؤمنِ» و ارتباط آن با درس بحث و گفت‌وگو کنید.
- ۲- درباره‌ی جمله‌ی «رسم دوستی، شکستن آینه نیست، درست آن است که خود را اصلاح کنیم» با هم بحث کنید.
- ۳- برای نقد رفتار خود و دیگران به چه معیارهایی باید توجه کرد؟



- ۱- سه جمله‌ی غیر ساده از متن بیابید و بنویسید.
- ۲- مترادف واژه‌های زیر را از درس بیابید و بنویسید.

| | | |
|------|-------|------|
| غوغا | سعادت | غرور |
| صبر | نصیحت | عیب |
- ۳- بیت‌های سوم و هفتم درس را به نثر ساده، بازگردانید.
- ۴- پنج واژه‌ی ساده از متن درس بیابید و با آن‌ها یک بند درباره‌ی نوجوانی بنویسید.
- ۵- ویژگی‌های مشترک دوست و آئینه را که در خودارزیابی این درس مطرح شد، بنویسید.
- ۶- املا

هرگاه واژه‌هایی به کلماتی هم‌چون عیسی ... افزوده شوند، شکل املائی این گونه کلمه‌ها با الف نوشته می‌شود؛ مانند: عیسیای مسیح

--۱
--۲
--۳
--۴

دانش‌های زبانی و ادبی 

نکته‌ی اوّل :

.....

.....

.....

.....

.....

.....

نکته‌ی دوم :

.....

.....

.....

.....

.....

.....

کار گروهی



.....-۱

.....-۲

.....-۳



.....-۱

.....-۲

.....-۳

.....-۴

۵- املا

هم نشین



دوستی و پیوند با دیگران، یکی از مهم ترین نیازهای انسان است. هنگامی که آدمی با مشکل یا مسئله ای رویارو می شود که به تنهایی نمی تواند آن را از پیش رو بردارد، اگر دوستی، با وی هم راهی و هم دلی کند، باعث خوش حالی و خرسندی او می شود؛ در واقع دوستان در تمام لحظات زندگی، خوشی و ناخوشی، به ما کمک می کنند. مصاحبت با یک دوست خوب و شکیبا، هم چون ورزش نسیم دل انگیزی است که احساس آرامش و سبکی و صفای درون را در ما زنده می سازد. به این تصویر زیبای سعدی از دیدار دوست توجه کنید:

دیدار یار غایب، دانی چه ذوق دارد؟ ابری که در بیابان بر تشنه ای بار د

در جهان و زندگی کنونی، افرادی که شبکه‌ی ارتباطی گسترده و دوستان فراوان دارند، در برابر دشواری‌های زندگی موفق‌ترند و سلامت روانی و جسمانی بهتری دارند؛ بنابراین باید اهمیت و ارزش این‌گونه ارتباطات را بدانیم و در پی ایجاد دوستی‌های خوب و مفید باشیم. انسان بی‌دوست همواره غمگین است؛ به بیان دیگر تنهایی، یکی از دشوارترین مصائب است. آن‌چه به ما در شناخت افراد یاری می‌رساند، مشورت با پدر و مادر، معلمان دلسوز و مرئیان با تجربه است که ما را از دام و چاه این راه آگاه می‌سازد و آسیب‌های این مسیر را نشان می‌دهد. چه بسیارند کسانی که لاف دوستی می‌زنند اما در حقیقت کمرگانی در جامه‌ی میشان‌اند. امام جواد علیه السلام فرموده‌اند:

«از هم نشینی با بدان پرهیز کن که هم چون شمشیر برهنه، ظاهرش زیبا و اثرش زشت است.»

آری، اینان باری بردل هستند، نه یاری هم‌دل.
مولانا جلال‌الدین گفته است:

ما تو آنے نمی گریز از یار بد یار بد بدتر بود از مار بد
یار بد تنها تو را بر جان زند یار بد بر جان و بر ایمان زند

غزالی درباره‌ی انتخاب دوست می‌فرماید: «بدان که هر کس صحبت و دوستی را نشاید بلکه باید که صحبت با کسی دارند که در وی سه خصلت بود: اول آن که عاقل بود که در صحبت احمق و



نادان هیچ فایده نبود؛ دوم آن که نیکو خلق بود، که در بد خو سلامت نبود؛ سوم آن که به صلاح بود، که هر که بر معصیت مصر بود از خدای ترسد و هر که از خدای ترسد، بروی اعتماد نبود».

اثرگذاری هم نشین برمش و کردار انسان آن چنان مهم و عمیق است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله، می فرماید:

«المرء علی دین خلیله و قرینه».

«انسان بر دین و آئین دوست و هم نشین خود است».

سنایی غزنوی می گوید:

با بدان کم نشین که صحبت بد کرچه پاکتی، تو را پلید کند

آفتابی بدین بزرگی را لکه ای ابر ناپید کند

سعدی در گلستان آورده است:

«هر که با بدان نشیند اگر نیز طبیعت ایشان در او اثر نکند، به طریقت ایشان مشتم گردد».

پس نوح با بدان نشست خاندان نبوتش کم شد

سک اصحاب کعب و زپی چند پی نیکان گرفت مردم شد

و نیز می‌فرماید: «مَثَلُ هَمِّ نَشِيْنٍ بَدٌّ چُونِ اَهْكَرٍ اسْتِ، اِكْرَ جَا مِهْ نَسُوْرِدْ، دُوْدٌ دَرِ تُوْ كِيْرِدْ وَ مَثَلُ هَمِّ نَشِيْنٍ نِيْكَ چُونِ عَطَّارٍ اسْتِ كِهْ اِكْرَ مَشْكَ بِهْ تُوْنْدِهْد، بُوِيْ دَرِ تُوْ كِيْرِدْ».

بنابراین یکی از زمینه‌های اجتماعی گمراه شدن، تأثیر هم‌نشین بد است. همان‌گونه که هم‌نشینی با دوست خوب، عامل مهم‌گرایش به کارهای نیک است، به تجربه، ثابت شده است که انسان تحت تأثیر رفتار و کردار دوست قرار می‌گیرد و رفیق بد، عامل ویرانگری و یار و همدم نیکو خصال، باعث شکل‌گیری و پرورش شخصیت متعالی انسان است.

هَمِّ نَشِيْنٍ تُوْز تُوْ بِهْ بَايِدْ تَا تُوْرَاعْتَلِ وَ دِيْنِ بِنْفِرَايِدْ



- ۱- در متن درس چه کسانی به عنوان مشاوران خوب، معرفی شده‌اند؟
- ۲- در سخن امام جواد (ع)، تشبیهی به کار رفته است. این تشبیه را توضیح دهید.
- ۳- به نظر شما چرا سعدی، پسر نوح (ع) را با سگ اصحاب کهف مقایسه کرده است؟
- ۴-

دانش‌های زبانی و ادبی



نکته‌ی اوّل: به نمونه‌های زیر توجه کنید:

- سعدی گفت.
- سعدی می‌گفت.

— سعدی گفته است.

— سعدی گفته بود.

— شاید سعدی گفته باشد.

— سعدی داشت می گفت.

زمان افعال جمله‌های بالا، ماضی یا گذشته است. با نوع فعل‌های جمله‌های اول و دوم در سال گذشته آشنا شدیم. آیا نام و ساخت آن‌ها را به خاطر می‌آورید؟

همان‌طور که می‌بینید، **فعل ماضی، انواعی دارد** که عبارت‌اند از «ماضی ساده»، «ماضی استمراری»، «ماضی نقلی»، «ماضی بعید»، «ماضی التزامی» و «ماضی مستمر».

۱ — **ماضی نقلی**: رویدادی که در زمان گذشته اتفاق افتاده و آثار و نتایج آن پابرجاست:

ما این حکایت را در **گلستان** خوانده‌ایم.

بین ماضی + ه + (ام، ای، است، ایم، اید، اند)

| | |
|--------------------------|--------------------------|
| رفته‌ام (رفت + ه + ام) | رفته‌ایم (رفت + ه + ایم) |
| رفته‌ای (رفت + ه + ای) | رفته‌اید (رفت + ه + اید) |
| رفته است (رفت + ه + است) | رفته‌اند (رفت + ه + اند) |

۲ — **ماضی بعید**: رویدادی که در گذشته، پیش از رویدادی دیگر رخ داده است:

کتابی که خریده بودم، خواندم.

در این جمله، عمل «خریدن و خواندن» هر دو در گذشته اتفاق افتاده‌اند اما «خریدن کتاب» قبل

از «خواندن» روی داده است.

| | |
|---|-----------------------------------|
| خریده بودم (خرید + ه + بود + م) | خریده بودیم (خرید + ه + بود + یم) |
| خریده بودی (خرید + ه + بود + ی) | خریده بودید (خرید + ه + بود + ید) |
| خریده بود (خرید + ه + بود + بدون شناسه) | خریده بودند (خرید + ه + بود + ند) |

۳- ماضی التزامی: رویدادی که در گذشته با شرط و شک و تردید و آرزو و ... همراه

باشد:

شاید دوست شما را در جایی دیده باشیم.

| | |
|---------------------------------|-------------------------------|
| دیده باشیم (دید + ه + باش + یم) | دیده باشم (دید + ه + باش + م) |
| دیده باشید (دید + ه + باش + ید) | دیده باشی (دید + ه + باش + ی) |
| دیده باشند (دید + ه + باش + ند) | دیده باشد (دید + ه + باش + د) |

آیا می‌توانید ماضی التزامی و مضارع التزامی را (که در سال دوم راهنمایی خوانده‌اید) با هم

مقایسه کنید؟

نکته‌ی دوم: اگر به متن درس توجه کنید، از نوشته‌ها و سروده‌هایی تشکیل شده است که هر یک متعلق به شاعر، نویسنده یا شخصیت بزرگی است. هنر نویسنده آن بوده است که این بخش‌های متنوع را به خوبی به هم پیوند داده است؛ به گونه‌ای که گویی همه‌ی این قسمت‌ها از آن یک نویسنده است. به این پیوستگی و یک‌پارچگی در متن **انسجام متن** گویند. نوشته‌ها و آثار بزرگ، همیشه از این ویژگی (وحدت و هماهنگی) برخوردارند. نکته‌ی مهم دیگر در متن‌های برجسته، آغاز و پایان دل‌انگیز و زیباست. پس یک متن جذاب، باید دارای سه ویژگی باشد: آغاز نیکو، پیوستگی و انسجام محتوا، پایان‌بندی مناسب. آیا می‌توانید این خصوصیات را در متن بررسی کنید؟

کار گروهی



۱- درباره‌ی آیات، روایات و داستان‌ها و اشعار دیگری که درباره‌ی دوستی و دوست‌یابی دوره‌ی

نوجوانی شنیده یا خوانده‌اید، گفت‌وگو کنید.

۲- درباره‌ی انسجام و شروع و پایان یکی از درس‌های همین کتاب گفت‌وگو کنید.

۳- هر یک از گروه‌ها، درباره‌ی یکی از شعرهای متن، گفت‌وگو کند و به کلاس گزارش دهد.

مطالعه و پژوهش (۴)



پژوهشگران برای مطالعه‌ی دقیق و نوشتن مقاله و کتاب، حتماً نکته‌های مهم منابع را در برگه‌هایی یادداشت می‌کنند. به این یادداشت‌ها، برگه یا فیش می‌گویند. این برگه‌ها که در اندازه‌های مختلف هستند، باید همیشه کنار دست پژوهشگر باشند تا نکته‌های تازه، جالب و مورد نیاز خود را در آن‌ها ثبت کند. وقتی نکته‌ای را در برگه‌ای می‌نویسیم، یادمان باشد که باید:

- ۱- نام منبع را ذکر کنیم. اگر کتاب یا مجله یا مقاله است حتماً عنوان آن را بنویسیم. اگر کتاب چند جلد است، شماره‌ی جلد آن را بنویسیم؛
 - ۲- نام نویسنده را ذکر کنیم؛
 - ۳- شماره‌ی صفحات را یادداشت کنیم؛
 - ۴- خوب است به تاریخی که آن برگه را می‌نویسیم نیز اشاره کنیم.
- پژوهشگران پس از نوشتن برگه‌ها آن‌ها را تنظیم و دسته‌بندی می‌کنند و با استفاده از آن‌ها، مقاله یا کتاب می‌نویسند.
- علامه دهخدا برای نوشتن لغت‌نامه‌ی خود، چند میلیون برگه را با کمک دوستانش تهیه کرد.



- ۱- مترادف کلمات زیر را بنویسید.
معاش، متعالی، معصیت، مُصِر، طریقت
- ۲- مفرد و جمع واژه‌های زیر را بنویسید.
اصحاب، لحظات، مصائب، تصویر، خصال
عاقل، تجربه، فایده، خُلق، خُلق

۳- بیت زیر را با رعایت انسجام مطلب، در یک بند، توصیف کنید.

«دیدار یار غایب دانی چه ذوق دارد؟ ابری که در سیاهان بر تشنه‌امی بارود»

۴- جدول زیر را کامل کنید.

| مصدر | ماضی ساده اوّل شخص مفرد | ماضی استمراری دوم شخص مفرد | ماضی نقلی سوم شخص مفرد | ماضی بعید اوّل شخص جمع | ماضی التزامی دوم شخص جمع | مستقبل (آینده) سوم شخص جمع |
|--------|-------------------------------|----------------------------------|------------------------------|------------------------------|--------------------------------|----------------------------------|
| خواندن | | | | | | |
| نوشتن | | | | | | |

۵- انشا

- ۱- متن انشا می‌تواند نقد رفتار، گفتار، نوشتار و آثار خود یا دیگران باشد.
- ۲- انشای زیبا، آغاز و پایانی دارد و میان بخش‌های آن هماهنگی و انسجام دیده

می‌شود.

دوستی با ابلهان

روزی و روزگاری در زمان‌های خیلی قدیم، جوانی زورمند در بیابان می‌رفت که ناگاه، صدای وحشتناکی شنید. پیش‌تر که رفت، خرسی را دید در چنگ ازدهایی بزرگ گرفتار آمده است. دلش بر حال خرسی بی‌چاره سوخت. شمشیر از نیام برکشید و با یک ضربتِ سخت، ازدها را به هلاکت رسانید.

خرس هم از اثر دوا چون وارید
و آن کرم، ز آن مرد مردانه بید

چون سبب اصحاب کف آن خرس ز ا
شد ملازم، در سپه آن بر دبار

القصه، جوان زورمند، به هر جا می‌رفت، خرس نیز در پی‌اش روان بود. کم‌کم مهر خرس بر دل مرد جوان نشست و با خرس پیوند دوستی بست. روزی از روزها، در بیابان می‌رفت و خرس نیز چون همیشه در پی‌اش بود. مردی آمد و از کنار آن‌ها گذشت. او از دیدن مرد جوان و آن خرس، به حیرت افتاد. بازگشت و پرسید: «ای مرد جوان، حکایت چیست؟ من تاکنون انسانی را با خرسی، همراه ندیده بودم!» مرد جوان، لبخندی زد و ...

قصه واگفت و حیرت اژدها
گفت: «بر خرسی من دل، ابلهان

دوستی ابله، بر آرزو شنیست
اوبه جمله که دانی، رانده‌نیست!»

جوان با تعجب پرسید: «منظورت چیست؟ مگر دوستی با یک خرس، چه عیبی دارد؟

به دوستی من با خرس حسادت می‌ورزی؟»

گفت: مهربان بخوده است
 این خود می من از عمرش به است
 بی بیای من، بران این خرس را
 خرس را کمترین مهن بخش را
 من کم از خرسی نباشم، امی شریف
 ترک او کن، تا منت باشم حریف

مرد رهگذر هرچه گفت و گفت، اندرزهایش در گوش مرد جوان فرو نرفت که نرفت. او پنداشت که مرد رهگذر بر دوستی اش با خرس، حسد می ورزد. پس با خشم بر سر مرد رهگذر فریاد زد که: «برو ای مرد دست از سر ما بردار. دوستی من و این خرس مهربان و وفادار چه ربطی به تو دارد؟ چرا بر دوستی ما حسد می ورزی؟ برو و راحتان بگذار.»
 مرد رهگذر به راه افتاد. کمی که رفت، برگشت.

با کفتش: «من عهد و تو می ام»
 لطف باشد، کبریا می در پی ام»

مرد جوان حرف مرد رهگذر را نشنیده گرفت. مرد رهگذر وقتی دید که پند و اندرزهایش در دل سنگ آن جوان زورمند کارگر نیست، راهش را کشید و رفت، در حالی که می دانست به زودی آن جوان به بلایی گرفتار خواهد شد.

مرد جوان و خرس وفادار، زمانی دراز با هم زیستند. هر روزی که می گذشت، پیوند دوستی آن‌ها محکم‌تر از پیش می شد. روزی از روزها، جوان در جنگلی کاری کرد. درخت‌ها را با تبر می برید و بر زمین می افکند. ساعتی چند که کار کرد، خسته شد و خواب بر او چیره شد. روی زمین دراز کشید، پلک‌هایش را بست و به خوابی شیرین و سنگین فرو رفت. خرس که دید دوستش خوابیده است، بالای سر او رفت و در کنارش نشست. ناگاه مگسی از هوا آمد و بر پیشانی جوان نشست. خرس دست پیش برد و مگس را راند. مگس دست بردار نبود، دوباره وزوزکنان نزدیک شد و بر پیشانی جوان نشست. خرس دوباره مگس را راند. مگس این بار آمد و بر نوک بینی جوان نشست. خرس از دست مگس خشمگین شد. در دل گفت: «ای مگس بدجنس و سمج، دوست مهربان مرا می آزاری؟ حالا چنان درسی به تو بدهم که پرواز کردن را از یاد ببری.»

| | |
|----------------------------|-----------------------------|
| خشکین شد با مگس خرس و برفت | بر گرفت از کوه سنگی سخت زفت |
| سنگ آورد و مگس را دید باز | بر رخ خفت که گرفته جای ساز |
| بر گرفت آن آسیا سنگ و بزود | بر گس، تا آن مگس واپس خزد |

آری، خرس نادان، سنگ بزرگ را بر صورت دوستِ مهربانش فرو کوبید به گمان آن که با این کار فقط مگس را خواهد کشت لیکن ...

| | |
|------------------------------|------------------------------|
| سنگ، روی خفته را خنخاشش کرد | این مثل جمله عالم فاشش کرد: |
| «مهر آبله، مهر خرس آمد یقین» | کین او مر است و مر است کین» |
| عهد اوست است و ویران ضعیف | گفت او زفت و وفا می او نجف |
| گر خورد سو کند بهم، باور مکن | بکشند سو کند، مرد کز سخن |
| چون که بی سو کند پیمان بشکند | گر خورد سو کند، بهم آن بشکند |

روزگاران سپری شد؛ اما این حکایت، سینه به سینه در میان نسل‌ها بر زبان‌ها روان شد و این مثل بر خاطره‌ها نقش بست که:

| | |
|------------------------------|-----------------------------|
| «مهر آبله، مهر خرس آمد یقین» | کین او مر است و مر است کین» |
|------------------------------|-----------------------------|

«مثنوی معنوی» دفتر دوم، بازنویسی جعفر ابراهیمی (شاهد)، با تغییر

تفکر و تحلیل

- دوستی با ابلهان چه پیام‌هایی برای ما می‌تواند داشته باشد؟
- توجه به پند و اندرز افراد با تجربه و نیک‌خواه، چه تأثیری در موفقیت انسان دارد؟

اخلاق و زندگی

اقوام روزگار به اخلاق، زنده اند

قومی گشت فاقد اخلاق، مردنی است

محمد تقی بهار



دوراندیشی

۱. کودکی از جسمی آزادگان
پای چو در راه نهاد آن پسر
پایش از آن پویه درآمد دست
شد نفس آن دوسهیم سال او
۵. آن که ورا دوست ترین بود گفت
تا نشود راز چو روز آشکار
عاقبت اندیش ترین کودکی
گفت: بهمانا که دین بهرمان
چون که مرا زین همه دشمن نهند
زی پدرش رفت و خبردار کرد
۱۰. رفت برون با دوسه همزادگان
پویه می کرد و درآمد به سر
مهر دل و مهر روی پشش سگت
سنگ تراز حسادشی حال او
در بن چایش بساید نفست
تا نشویم از پدرش شرمسار
دشمن او بود از ایشان کی
صورت این حال نماند نمان
تتمت این واقعه برمن نهند
تا پدرش چاره‌ی آن کار کرد

برگه در او جوهر دانا نیست
 بر همه چیزش توانایی است
 دشمن دانا که عشم جان بود
 بهتر از آن دوست که نادان بود
 مخزن الاسرار نظامی



۱- چاره‌ی کودک عاقبت اندیش چه بود؟

۲- این بیت فردوسی با کدام بیت ارتباط معنایی دارد؟ توضیح دهید.

توانا بود هر که دانا بود
 ز دانش دل پیر برنا بود
 ۳- نشانه‌های دوران‌اندیشی چیست؟
 ۴-

دانش‌های زبانی و ادبی



نکته‌ی اوّل : به جمله‌های زیر دقت کنید :

– دوست من آمد.

– خورشید از افق برآمد.

– او از در درآمد.

– معلّم کتابی داشت.

– او کتاب را برداشت.

– دوستم مرا از این کار بازداشت.

– دوستم مرا به کار نیک واداشت.

پیش از این آموختیم که یکی از راه‌های واژه‌سازی به کارگیری **وندهاست**. در فارسی دوم با وندهایی مانند **ور**، **مند**، **گر**، **دان** و ... آشنا شدیم.

در کلمات «برآمد»، «درآمد»، «برداشت»، «بازداشت»، «واداشت» **افزودن پیشوند به فعل‌های** «آمد» و «داشت» کلمات جدید با معنایی متفاوت را پدید آورده است.

آیا می‌توانید معنی هر یک از این فعل‌ها و تفاوت آن‌ها با یکدیگر را بیان کنید؟

نکته‌ی دوم: در ادبیات ایران و جهان، داستان‌گویی و داستان نویسی رواج فراوان داشته است. این داستان‌ها و حکایات گاه به صورت شعر (**منظوم**) و گاه به نثر (**منثور**) بوده‌اند. آثار بزرگی چون «شاهنامه»ی فردوسی، «لیلی و مجنون» و «خسرو و شیرین» نظامی، «مثنوی» مولوی، «منطق الطیر» عطار، در بردارنده‌ی داستان‌های منظوم زیبا و درس‌آموزی هستند.

آثار بزرگی مانند **کلیله و دمنه**، **مرزبان نامه** و **سَمک عیار** از نمونه‌های منثور داستانی در ادبیات ایران به شمار می‌آیند. معمولاً در داستان‌های گذشته، رسم بر آن بوده است که شاعر یا نویسنده به **نتیجه‌گیری** می‌پرداخته و در **آغاز**، **میانه** یا **پایان داستان**، منظور خود را از آن داستان، بیان می‌کرده است. گاه نیز نکته‌ای را مطرح می‌نموده و برای فهم بهتر، داستانی را در پی آن می‌آورده است. نظامی در شعر «دوراندیشی» از این شیوه استفاده کرده است. در اغلب داستان‌های امروزی هدف و منظور داستان بیان نمی‌شود و به عهده‌ی مخاطب یا خواننده‌ی داستان گذاشته می‌شود. برخلاف گذشته که عمده‌ی داستان‌ها به شعر بوده، در روزگار ما بیش‌تر داستان‌ها به نثر است.

کار گروهی



۱- با مراجعه به یکی از کتاب‌های داستانی، درباره‌ی نتیجه و شخصیت‌های آن گفت‌وگو

کنید.

- ۲- چگونه می‌توان دوست را از دشمن تشخیص داد؟
 ۳- درباره‌ی چند فعل که با افزودن پیشوند، معنای دیگری پیدا می‌کند، گفت‌وگو کنید.



- ۱- پنج نمونه از واژه‌های غیر ساده را از درس بیابید و آن‌ها را به اجزایشان تقسیم کنید.
 عاقبت اندیش ← عاقبت + اندیش
 ۲- بیت زیر را به تتر روان برگردانید.


عاقبت اندیش‌ترین کودکی دشمن او بود از ایشان یکی

- ۳- با واژه‌های زیر یک بند بنویسید.
 دانایی، توانایی، سربلندی، چاره‌اندیشی
 ۴- نمونه‌ی دیگری از دوراندیشی و دوستی را که خود تجربه کرده‌اید یا شنیده‌اید، بنویسید.
 ۵- با افزودن پیشوند مناسب به هر یک از فعل‌های زیر، یک جمله بنویسید.

افتاد، خورد

گذشت، رفت

۶- املا

در نوشتن واژه‌های عربی مانند انشاء، املاء، اجراء و ... بهتر است  همزه‌ی پایانی حذف و به شکل انشاء، املا و اجراء نوشته شود.

آداب زندگانی



سخن، ناپرسیده مگوی و از گفتار خیره پرهیز کن. چون باز پرسند، جز راست مگوی. تا خواهند، کس را نصیحت مگوی و پند مده؛ خاصه کسی را که پند نشنود که او خود او قند. در میان جمع هیچ کس را پند مده. از جای تمت زده پرهیز کن و از یار بداندیش و بدآموز بگریز. به غم مردمان شادی مکن تا مردمان نیز به غم تو شادی نکنند. داده تا داد یابی. خوب گوی تا خوب شنوی. اگر طالب علم باشی، پرهیزگار و قانع باش و علم دوست و بردبار و کم سخن و دوراندیش.

قابوس نامه، عنصر المعالی لیکاووس

عمر در پرستش خدای تعالی خرج کن که حساب، او خواهد خواست. برگزشته و شکسته و ریخته افسوس مخور. تمام زیرکی را عاقبت شناسی نام نه. معیشت تنگ را به توکل دفع کن، دین را به علم نگاه دار، اگر علم خواهی با تنهایی بساز. فراخ دلی خواهی تن آسانی را بگذار. کم خصمی خواهی،

به خود مشغول باش. خلق را دوست خواهی، مال را دشمن گیر. خود را آسوده خواهی، بد مکن. شر نخواهی، بد بگذارد. جنگ نخواهی، تحمل کن. دعا را بهتر از سپاه دان. امید را بهتر از گنج دان. هر چه دون خدای است همه را باطل دان. بلا از دوست عطاست، پس، از عطا نالیدن خطاست.

الهی نامه، خواجه عبدالله انصاری

آدمی باید که بسیار نگوید و سخن دیگری به سخن خود قطع نکند و هر که حکایتی یا روایتی کند و او بر آن واقف باشد، وقوف خود بر آن اظهار نکند، تا آن کس آن سخن به اتمام رساند و چیزی را که از غیر او پرسند، جواب نگوید. اگر سؤال از جماعتی کند که او داخل آن جماعت بود، بر ایشان بسقت ننماید و اگر کسی به جواب مشغول شود و او بر بهتر جوابی از آن قادر بود، صبر کند تا آن سخن تمام شود، پس جواب خود بگوید بر وجهی که در مقدم طعن نکند و در محاوراتی که به حضور او میان دو کس رود، خوض ننماید و اگر از او پوشیده دارند، استراق سمع نکند و تا او را با خود در آن مشارکت ندهند، مداخلت نکند.

اخلاق ناصری، خواجه نصیر الدین توسی



۱- انسان به هنگام سخن گفتن دیگران، به چه نکاتی باید توجه کند؟

۲- بیت زیر با کدام بخش درس ارتباط معنایی دارد؟

بنی آدم احسنای کلمه گیرند که در آفرینش زیبا گویا برند

سعدی

۳- یک زندگی موفق دارای چه ویژگی‌هایی است؟

۴-



نکته‌ی اوّل : به مجموعه واژه‌های زیر توجه کنید :

عالم، معلوم، تعلیم

طالب، مطلوب، مطلب

واقف، وقوف، توقّف

با اندکی درنگ درمی‌یابیم که هر مجموعه از این واژه‌ها ویژگی‌های مشترک زیر را دارند :

۱- ریشه یا حروف اصلی آن‌ها یکی است. مثلاً در مجموعه‌ی اوّل «علم» و در مجموعه‌ی دوم

«طلب» ریشه‌ی اصلی است. آیا می‌توانید حروف مشترک گروه سوم را بگویید؟

۲- از نظر معنی، کلمه‌های هر دسته معنای نزدیک به هم دارند.

۳- همه‌ی این واژه‌ها عربی هستند.

به این واژه‌های هم ریشه که با هم ارتباط معنایی دارند و عربی هستند، **واژه‌های هم‌خانواده**

می‌گویند. شناخت واژه‌های هم‌خانواده در عربی، ما را در درست‌نویسی (املا) آن‌ها و درک بهتر

معنای عبارات کمک می‌کند. از این طریق می‌توان واژه‌های فراوانی را تولید کرد و به گنجینه‌ی واژگانی

خود افزود.

نکته‌ی دوم : در سال اوّل راهنمایی خواندیم که یک متن یا نظم است یا نثر. نثر و نظم، انواعی

دارند. نثر را به نثر **گذشته (دیروزی)** و نثر معاصر **(امروزی)** می‌توان تقسیم کرد. با نمونه‌هایی از نثر

گذشته در این درس (الهی‌نامه، قابوس‌نامه، اخلاق ناصری) و درس‌های پیشین (کلیله و دمنه، کیمیای

سعادت و گلستان سعدی) آشنا شدید.

نثر امروزی نیز انواعی دارد؛ مانند نثر روزنامه‌ای، داستانی، نمایشنامه و فیلم‌نامه، سفرنامه،

خاطره و گزارش که با برخی از آن‌ها آشنا شده‌اید و در سال‌های آینده نیز بیش‌تر آشنا خواهید

شد.



- ۱- درباره‌ی آداب معاشرت و اخلاق نیکو در زندگی اجتماعی بحث و گفت‌وگو کنید.
- ۲- درباره‌ی آیات زیر و ارتباط آن با درس گفت‌وگو کنید.

گم‌گویی و بجز مصلحت خویش کم‌گویی
چیزی که نپرسند، تو از پیش کم‌گویی

داوند دو کوشش یک زبانت ز آغاز
یعنی که دو بشنو و یکی بیش کم‌گویی

اخلاق ناصری، نواب نصیر توسی

- ۳- درباره‌ی تفاوت‌های تتر درس «دروازه‌ای به آسمان» و «آداب زندگانی» گفت‌وگو کنید.



- ۱- ده واژه‌ی جدید از درس انتخاب کنید و بنویسید.
 - ۲- در جمله‌های زیر، معنای واژه و عبارات مشخص شده را بنویسید.
- الف - شر نخواهی، بدی بگذار.
- ب - رسول خدا (ص) می‌فرماید: «حلال نیست از برادر مسلمان بیش از سه روز زبان باز گرفتن».
- پ - از گفتار خیره پرهیز کن.
- ت - در محاوره‌ای که به حضور او میان دو کس رود، خوض ننماید.

۳- پیام بیت زیر و ارتباط آن با درس را در یک بند توضیح دهید.

به انداز همی بود باید نمود
نخواست نبرد آن که نشود و بود

بوستان سعدی

۴- با هر یک از واژه‌های زیر، جمله‌ای ادبی بسازید.

عطا، حرمت، نصیحت، بیهوده

۵- برای هر یک از واژه‌های زیر، دو هم خانواده بنویسید.

شغل، قادر، جماعت، نصر

۶- انشا

- ۱- برای غنی‌تر شدن متن انشا می‌توان از نکته‌های حکمت‌آمیز، اندرزها و حکایات کوتاه اخلاقی و اشعار متناسب بهره برد.
- ۲- ارزش یک انشا به تفصیل و بلندی آن نیست، انشای خوب آن است که گویا، رسا و زیبا باشد.

پرتو امید



- ۱ یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور
ای دل غم دیده، حالت به شود دل بدکن
دور کردن، کرد روزی بر مراد ما زلفت
مان به نو نمید چون واقف ندای از سر غیب
۵ ای دل اریسل فنا بنسیا دستی بر کند
در بیابان کربه شوق کعبه، خوابی ز دستم
کر چه منزل بس خطر ناک است و مقصد بس بعید
حافظا، در کنج فقر و خلوت شب های تار
کلبه می اخزان شود روزی گلستان غم مخور
دین سدر شوریده، باز آید به سامان غم مخور
دائماً یکسان نباشد حال دوران غم مخور
باشد اندر پرده، بازی های پنهان غم مخور
چون تورانوح است کشتیان ز توفان غم مخور
سرزنش ها کر کند خنار مغیلان، غم مخور
بیچ را بی نیست کان رایست پایان غم مخور
تا بود وردت دعا و درس قرآن غم مخور

- ۱- چه چیزی پذیرش سختی‌ها را برای حافظ، آسان کرده است؟
- ۲- چرا انسان نباید در رویارویی با مشکلات ناامید شود؟
- ۳- انسان عاقل در برابر حوادث و مشکلات زندگی، چگونه باید رفتار کند؟
- ۴-

دانش‌های زبانی و ادبی



نکته‌ی اوّل : پیش‌تر آموختیم که جمله از دو بخش نهاد و گزاره تشکیل می‌شود و معنا و پیام کاملی را می‌رساند؛ مانند :

حافظ، شاعر بزرگ ایران است.

نهاد گزاره

اخلاق نیکو، زینت زندگی است.

نهاد گزاره

هم‌چنین دانستیم مهم‌ترین جزء جمله، فعل است. اکنون به نمونه‌های زیر توجه کنید :

ای خدا (خدایا به تو پناه آورده‌ام، از تو کمک می‌خواهم)

هان (آگاه باش، برحذر باش)

حافظا (ای حافظ بدان و آگاه باش)

به به (چه خوب است)

به نمونه‌های بالا که جمله نیستند اما معنای کاملی دارند، **شبه جمله** می‌گویند؛ چون از نظر معنا

شبيه يك جمله‌اند؛ همان‌گونه که در مقابل آن‌ها معنا ذکر شده است؛ اما از نظر ساختار مانند جمله

نیستند و نمی‌توان برای آن‌ها نهاد و گزاره تعیین کرد.

نکته‌ی دوم : معمولاً شاعران در پایان شعر خویش، نام ویژه‌ای را که نام شعری شاعر است به کار می‌برند. به این نام **تخلص** می‌گویند و به بیتی که دارای تخلص است، **بیت تخلص** می‌گویند. تخلص به معنای خلاص شدن و رهایی یافتن است. گویی شاعر با نوشتن تخلص، از بند سخن آزاد می‌شود. تخلص مانند امضا و نشان است که در پایان شعر می‌آید.

مثلاً اسم اصلی حافظ، شمس الدین محمد است و نام شهریار، محمد حسین بهجت تبریزی، ولی این دو شاعر در شعر خویش «حافظ» و «شهریار» تخلص کرده‌اند. گاه کاربرد فراوان تخلص در شعر باعث می‌شود که نام اصلی شاعر ناشناخته بماند.

کار گروهی



- ۱- درباره‌ی پیام‌های این غزل، گفت‌وگو کنید.
- ۲- از دیوان حافظ، غزلی را انتخاب کنید و بخوانید و دلایل انتخاب آن را توضیح دهید.
- ۳- با مشورت و هم‌فکری اعضای گروه، درباره‌ی کارهای مفیدی که می‌تواند برای نسل‌های آینده ماندگار باشد، گفت‌وگو کنید.
- ۴-




- ۱- چهار بیت تخلص از چهار شاعر بنویسید.
- ۲- چند نمونه از شبه جمله‌ها را از درس‌های قبلی بیابید و بنویسید.
- ۳- دو نمونه ضرب‌المثل از درس بیابید و آن‌ها را بنویسید.
- ۴- با هریک از ترکیب‌های زیر جمله‌ای بسازید.
دور گردون، شوق کعبه، درس قرآن، خلوت شب
- ۵- دو پیام از شعر حافظ را به انتخاب خود بنویسید.

۶- درباره‌ی امید و امیدواری تحقیق کنید و سخنی یا بیتی در همین زمینه پیدا کنید و

بنویسید.

۷- املا

 تلفظ برخی از کلمات پُر کاربرد با شکل نوشتاری آن‌ها متفاوت است. ناگزیر باید تصویر املاي صحیح این کلمات را به ذهن بسپاریم؛ مانند: بالآخره، بالعکس، بالفعل و بالاجبار.

شعرخوانی از ماست که بر ماست

۱ روزی ز سرسنگ عقابی به هوا خاست

بر راستی بال نظر کرد و پشیمین گفت

بر اوج چو پرواز کنم از نظر خویش

در بر سرخاشاک کی پشیمین بنجد

۵ بسیار منی کرد و زقتدیر نترید

نمک ز کمینگاه کی سخت گمانی

بر بال عقاب آمد آن تیر بگردوز

بر خاک نیست او و بفلتسید چو ماهی

گفتا عجب است این که ز چوبی و ز آهن

۱۰ ز می تیرنگه کرد و پر خویش بر او دید

واند طلب طعمه پروبال بیاراست

امروز همه روی جهان زیر پر ماست

می نمیم اگر ذره ای اندر تک دیاست

بنسین آن پشه، عیان در نظر ماست

بگر که از این چرخ جفا پیشه چه بر خاست

تیری ز قناری بد، بکشد بر او راست

و ز اوج مراوراه سوی خاک فرو کاست

آن گاه پر خویش کشود از چپ از راست

این تنهی و تیزی دریدن ز کجا خاست؟

گفتا که تا نایم که از ماست که بر ماست



حکایت

باغبان نیک اندیش

روزی خسروی به تماشای صحرا بیرون رفت. باغبانی را دید، مردی پیر و سال خورده. با این حال، سرگرم کاشتن نهال درخت بود. خسرو گفت: «ای پیر، در موسم کهن سالی و فرتوتی، کار ایام جوانی، پیشه کرده‌ای. وقت آن است که دست از این میل و آرزو برداری و درخت اعمال نیک در بهشت بنشانی، چه جای این حرص و هوس باطل است؟ درختی که تو امروز نشانی، میوه‌ی آن کجا توانی خورد؟»

باغبان پیر و پاک دل گفت: «دیگران نشانند، ما خوردیم؛ اکنون ما بنشانیم تا دیگران خورند.»

مرزبان نامه، سعدالدین ذراوینی

نام‌ها و یادها

کمن نام نیک بزرگان، نمان
بوستان، سعدی

چو خواهی که نامت بود جاودان



راز موفقت

کوچه‌ها و میدان‌های خالی شهر توس، هر روز جایگاه کودکانی بود که گرد هم می‌آمدند و چند ساعتی به بازی و شادی و خنده‌های کودکانه سپری می‌کردند.

در این میان، نصیرالدین، هر روز لوح و کتاب در زیر بغل می‌نهاد و آرام از کوچه‌ها می‌گذشت و خود را به محضر درس استاد می‌رساند. بازی او مطالعه و تحقیق بود و فریادهای کودکانه‌اش، بحث و مناظره با دیگر شاگردان و شادابی‌اش هنگامی بود که مسئله‌ای را حل می‌کرد و پاسخ دلخواهش را می‌یافت. پیوسته درباره‌ی جهان و آن چه در اطرافش می‌گذشت، تفکر می‌کرد. در مغز کوچک او، پرسش‌های شگفت و بزرگ نهفته بود. چهار دیواری محضر استاد حاسب، جایگاهی بود که طنین پرسش‌های او هر روز در آن می‌پیچید و به گوش استاد و شاگردانش می‌رسید و همه را شگفت زده می‌کرد. هیچ چیز مانند درس و بحث به روح ناآرام او آرامش نمی‌داد.

روزها می‌گذشت و هر روز، درخت وجود نصیرالدین پربارتر می‌شد، انا هرچه بیش‌تر می‌آموخت، عشق و علاقه‌اش به دانش‌اندوزی نیز بیش‌تر می‌شد. به تشنه‌ای می‌مانست که ساعت‌ها در بیابانی خشک و زیر نور خورشید فروزان مانده است و سپس به آب می‌رسد؛ ولی هرچه از آن می‌نوشد، کوی تشنه‌تر می‌شود.

همه‌ی آنانی که نصیرالدین را می‌شناختند و با او هم‌درس بودند، در هر جا که سخن از هوش و فراست و زیرکی به میان می‌آمد، یک صدا نام او را بر زبان می‌راندند. همگی بر این باور بودند



درسی را که آنان یک ساله به پایان می‌رسانند، نصیرالدین در یک ماه فرا می‌گیرد. آن هنگام که نصیرالدین در محضر استاد حاسب و استاد حمزه، حاضر می‌شد، روی سخن استادان با او بود، زیرا تنها نصیرالدین بود که پاسخ همه‌ی پرسش‌های آنان را می‌دانست. روزی در محضر استاد حمزه، یکی از شاگردانی که در کنار نصیرالدین نشسته بود، گفت: «من نام تو را کوه آهن نهاده‌ام».

نصیرالدین پرسید: «چرا چنین می‌گویی»؟

شاگرد گفت: «زیرا تو خستگی نمی‌شناسی. با این که دوازده سال پیش ترنداری و نمی‌از روز را در محضر استاد حاسب و نمی‌دیگر را، چون من، در محضر استاد حمزه می‌گذرانی، هیچ‌گاه در رخسار تو آثار خستگی نمی‌بینم؛ انا من که هجده سال دارم و از تو قوی‌ترم و تنها نمی‌از روز را در محضر استاد حمزه می‌گذرانم، در پایان روز خسته می‌شوم».

نصیرالدین پس از شنیدن این سخن خندید و گفت: «پس این نیز بدان که من در کنار پدرم می‌نشینم و درس‌هایی را که در روز فرا گرفته‌ام، با او بحث و گفت‌وگو می‌کنم. شب‌ها، آن‌گاه که شهر توس در آرامش فرو رفته است و همه‌بی‌صدا خوابیده‌اند، ساعاتی کنار باغچه می‌ایستم

و به آسمان، ستاره‌های نقره‌فام و ماه که چون طرفی سیمکون می‌درخشد می‌نگرم و غرق اندیشه و خیال می‌شوم».

جوان پرسید: «برای چه به ماه و ستارگان می‌اندیشی؟»

نصیرالدین پاسخ داد: «برای این که بدانم آنان چیستند و در این فضای بی‌کران چگونه شناورند و این، تنها یکی از اندیشه‌های من درباره‌ی آن‌هاست. من از دیدن ماه و ستارگان و آسمان بی‌کران و تفکر در آن‌ها، درس خداشناسی می‌آموزم».

- شگفتا! با این همه، تو باز هم روزها هشیارتر و بیدارتر از من و دیگران، درس را فرا می‌گیری. بگو بدانم راز موفقیت تو چیست و چرا هرگز خسته و آزرده نمی‌شوی؟

- تنها یک چیز و آن نیز این است که تو می‌خواهی بخوانی و من می‌خواهم بدانم.

- پس به همین سبب است که بسیار می‌خوانی و آن چه استادان در سینه دارند از آنان مشتاقانه می‌آموزی و در گنجینه‌ی وجود خود جای می‌دهی.

آخرین پرسش

پیرمردی که سال‌های عمرش به هفتاد و هفت رسیده بود، در بستر بیماری، واپسین لحظات زندگی را می‌گذراند. در تن رنجورش رمقی باقی نمانده بود و کلمه شمع وجودش به خاموشی می‌گرایید، بستگانش با چشمانی اشکبار نگران حال وی بودند. آن‌گاه که نفس او به شماره افتاده بود، دوستی فقیه و دانشمند بر بالین وی حاضر آمد و با اندوهی بسیار، دست نوازش بر سر و رویش کشید. مرد بیمار با کلماتی مقطع از دوست دانشمندش تمنا کرد که یکی از مسائل علمی را که زمانی با

وی در میان گذاشته بود، باز گوید. فقیه گفت: ای دوست گرامی، اکنون چه جای این پرسش است؟ بیمار با تعرض پاسخ داد: «ای مرد، کدام یک از این دو بهتر است: این که مسئله بدانم و بمیرم یا نادانسته و جاهل درگذرم»؟

مرد فقیه مسئله را بازگفت و سپس از جای برخاست و دوست بیمار را ترک کرد؛ هنوز چند قدمی دور نشده بود که شیون از خانه ی بیمار برخاست؛ بیمار پاسخ خویش را یافت و آرام و خندان دیده از جهان فرو بست. او دانشمند بلند آوازه ی ایرانی، ابوریحان بیرونی در قرن پنجم هجری بود. این شیوه ی علم جویی و یادگیری، همان سفارش پیامبر بزرگوار اسلام (ص) است که فرمود: «أَطْلُبُ الْعِلْمَ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى اللَّحْدِ» (زکوهاره تا گور دانش بجوی).



- ۱- چرا هم کلاسی خواجه نصیر به او لقب کوه آهن داد؟
- ۲- چرا ابوریحان بیرونی در آخرین لحظات عمر خود اصرار داشت مطلب جدیدی بیاموزد؟
- ۳- راز موفقیت دانشمندان بزرگ در چیست؟
- ۴-

دانش های زبانی و ادبی



نکته ی اول:

نصیرالدین، آرام از کوجه می گذشت.

نصیرالدین دیروز آرام از کوچه گذشت.

ابوریحان دوباره پرسید.

دانشمند، بسیار می خواند و مشتاقانه می پرسد.

همان گونه که در جمله های بالا می بینید کلماتی مانند «آرام»، «دیروز»، «دوباره»، «بسیار» و «مشتاقانه» توضیحاتی درباره ی فعل جمله می دهند. مثلاً در جمله ی اول، کلمه ی «آرام» چگونگی و حالت «گذشتن» را بیان می کند و در جمله ی دوم «دیروز» زمان فعل «گذشت» را مشخص می کند. به این نوع واژه ها **قید** می گویند. قید کلمه یا ترکیب هایی است که مفهوم مکان، حالت، زمان، تردید، یقین، تکرار و ... را به فعل جمله اضافه می کند. هر جمله می تواند قیدهای گوناگون داشته باشد.

نکته ی دوم: بسیاری از اوقات، داستانی که می شنویم یا فیلم و نمایشی که تماشا می کنیم، موضوع یا حوادث و رویدادهای آن را قبلاً خوانده یا شنیده ایم. آن چه باعث می شود دوباره متن را با اشتیاق بخوانیم یا نمایش را نگاه کنیم، **فضاسازی و بازسازی رویدادهایی** است که نویسنده یا کارگردان به کار می گیرد.

هنر نویسندگان خوب و هنرمندان بزرگ در نحوه ی بیان، توصیف و فضاسازی است. در فیلم ها، رنگ، موسیقی و نور به فضاسازی و القای بهتر صحنه ها و مفاهیم کمک می کند. مثلاً در تعزیه، رنگ لباس اشقیاء، سُرخ و رنگ لباس اولیا سبز است که رنگ، در حقیقت شخصیت آن ها را بیان می کند. اکنون به دو نمونه ی زیر توجه کنید:

— من شب ها می اندیشم.

— من شب ها، آن گاه که شهر توس در آرامش فرو رفته است و همه بی صدا خوابیده اند، ساعاتی کنار باغچه می ایستم و به آسمان، ستاره های نقره فام و ماه که چون ظرفی سیمگون می درخشد، می نگرم و غرق اندیشه و خیال می شوم.

نویسنده در جمله ی دوم با توصیف ها و فضاسازی، صحنه ی جدیدی را خلق می کند که جذاب، زیبا و گیراتر است و ما را با نوشته و احساس نویسنده بیش تر همراه می کند. در نوشتن از فضاسازی به خوبی می توان بهره گرفت.

کار گروهی



- ۱- درباره‌ی فضاسازی (رنگ، نور، موسیقی، صحنه‌پردازی و ...) یکی از موارد زیر گفت و گو کنید.
 - الف) یکی از داستان‌هایی که خوانده‌اید.
 - ب) یکی از تعزیه‌هایی که دیده‌اید.
 - پ) نمایش یا فیلمی که دیده‌اید.
- ۲- داستان ابوریحان بیرونی را به صورت نمایش در کلاس اجرا کنید.
- ۳- درباره‌ی نام مدرسه یا کوچه و خیابان خود، گفت و گو کنید.



- ۱- نویسنده برای بیان علاقه‌مندی خواجه نصیر به علم و دانش‌اندوزی، چه تشبیهی به کار برده است؟
 - ۲- هم خانواده‌ی کلمات زیر را بنویسید.
مسائل، موقّفت، ضعف، جاهل، حضور، مناظره
 - ۳- حدیث دیگری درباره‌ی اهمیت علم‌آموزی بنویسید.
 - ۴- چهار جمله از درس بنویسید و «قید»‌های آن‌ها را مشخص کنید.
 - ۵- عبارت زیر را در دو سطر توضیح دهید.
«تو می‌خواهی بخوانی و من می‌خواهم بدانم».
 - ۶- انشا

- ۱- استفاده از «فضاسازی» (توصیف حالات و رنگ، ویژگی‌های دقیق و ...) بر زیبایی و تأثیرگذاری انشا می‌افزاید.
- ۲- استفاده از نظرها و تجربه‌های دیگران برای تقویت نویسندگی، مفید است.

زن پارسا



نقل است آن شب که رابعه، (رابعهی عدویّه از زنان عارف، پرهیزگار و بزرگ قرن دوم هجری) در وجود آمد، در خانگی پدرش چندان جامه نبود که او را در آن بپسند و چراغ نبود. پدر او را سه دختر بود. رابعه چهارم بود. از آن، رابعه گویند؛ پس عیال با او گفت: «به فلان همسایه رو و چراغی روغن بخواه». پدر رابعه عهد کرده بود که از مخلوق هیچ نخواهد. برخاست و به در خانگی آن همسایه رفت و باز آمد و گفت: «خفته اند». پس دل تنگ بخت و پیغمبر [را]، علیه الصلاة والسلام، به خواب دید. گفت: «غمگین مباش، که این دختر، سیده ای است که هفتاد هزار [از] امت من در شفاعت او خواهند بود».

چون رابعه بزرگ شد، پدر و مادرش بمردند و در بصره قحطی عظیم پیدا شد و خواهران مستغرق شدند و رابعه به دست ظالمی افتاد. او را به چند درم بفروخت. آن خواجه او را به رنج و مشقت، کار می فرمود. روزی، بیقتاد و دستش بشکست. روی بر خاک نهاد و گفت: «الهی! غریبم و بی مادر و پدر و اسیرم و دست شکسته. مرا از این همه، هیچ غم نیست، الا رضای تو می باید تا بدانم که راضی هستی یا نه؟». آوازی شنید که «غم مخور، فردا جاهیت خواهد بود چنان

که مقربان آسمان به توانزند».

پس رابعه به خانه رفت و دایم روزه داشتی و همه شب نماز کردی و تا روز برپای بودی. شبی خواجه از خواب درآمد. آوازی شنید. نگاه کرد، رابعه را دید در سجده، که می گفت: «الهی! تو می دانی که هوای دل من در موافقت فرمان توست و روشنایی چشم من در خدمت درگاه تو. اگر کار به دست من استی، یک ساعت از خدمت نیا سود می. انا تو مرا زیر دست مخلوق کرده ای. به خدمت تو، از آن دیر می آیم».

شبی دزدی درآمد و چادرش برداشت. خواست تا ببرد، راه ندید. چادر بر جای نهاد. بعد از آن، راه باز یافت. دگر بار چادر برداشت و راه باز ندید، هم چنین تا هفت نوبت. از گوشه ی صومعه آواز درآمد که ای مرد، خود را رنج مدار که او چند سال است تا به ما دل سپرده است. ابلیس، زهره ندارد که گردد او گردد. دزد را کی زهره ی آن بود که گردد چادر او گردد؟ تو خود را مرنجان ای طرار! که اگر یک دوست خفته است دوست دیگر بیدار است.

تذکره الاولیا، عطار نیشابوری

مادر حنک

پس از بردار کردن امیر حنک وزیر، حنک قریب هفت سال بردار بماند، چنان که پای هایش همه فرو تراشید و خشک شد، چنان که اثری نماند، تا به دستور ی فرو گرفتند و دفن کردند، چنان که کس ندانست که سرش کجاست و تن کجاست و مادر حنک زنی بود سخت جگر آور. چنان شنیدم که دو - سه ماه از او این حدیث، نهان داشتند؛ چون بشنید، جزعی نکرد

چنان که زنان کنند، بلکه بگریست به درد، چنان که حاضران از دردی خون گریستند؛ پس گفت:
«بزرگا مردا، که این پسر م بود! که پادشاهی چون محمود این جهان بد و داد و پادشاهی چون
مسعود آن جهان».

و ماتم پسر، سخت نیکو بداشت و هر خردمند که این بشنید، پسندید و جای آن بود.
تاریخ بهستی، ابوالفضل بهستی



- ۱- چرا پدر رابعه شب تولد او دلتنگ خواهید؟
- ۲- چرا درس با عنوان «زن پارسا» آمده است؟
- ۳- دو متن درس، چه شباهت‌هایی با هم دارند؟
- ۴-

دانش‌های زبانی و ادبی



نکته‌ی اول:

پیش از این با نمونه‌هایی از نثر گذشته (دیروزی) و چند ویژگی آن آشنا شدیم. نوشته‌های این درس، متن‌هایی از آثار گذشته هستند که در حدود هزار سال پیش نوشته شده‌اند. به جمله‌هایی از متن دقت کنید:

- بیفتاد و دستش بشکست.
- دایم، روزه داشتی و همه‌ی شب نماز کردی و تا روز بر پای بودی.
- مادر حسنگ، زنی بود سخت جگر آور.

اگر قرار باشد جملات را به فارسی امروز بنویسیم، در ساخت فعل و ترتیب اجزای جمله، چه تغییری ایجاد می‌شود؟

در جمله‌ی اول، «ب» در آغاز افعال حذف می‌شود :
بیفتاد ← افتاد.

در جمله‌ی دوم به جای «ی» پایانی افعال، «می» استمراری به اول آن‌ها افزوده می‌گردد :
داستی ← می‌داشت

در جمله‌ی سوم، جای اجزای جمله تغییر می‌یابد :

مادر حسنک زنی بود سخت جگرآور ← مادر حسنک زنی سخت جگرآور بود.

البته در **بازگردانی یک متن کهن به متن امروزی**، تنها در ساخت فعل‌ها و جابه‌جایی اجزای

جمله تغییر پدید نمی‌آید بلکه واژه‌ها نیز به واژه‌های امروزی تبدیل می‌شوند :

جگرآور ← شجاع، روزه‌داستی ← روزه‌می‌گرفت، نماز کردی ← نماز می‌خواند

نکته‌ی دوم : نوشتن شرح حال بزرگان علم و ادب از گذشته تاکنون مرسوم بوده است. به این گونه کتاب‌ها **تذکره** می‌گفتند. تذکره به معنی یادآوری است. در این کتاب‌ها زندگی، آثار و احوال و سخنان بزرگان مطرح می‌شود.

متن «زن پارسا» از کتاب «تذکره‌الاولیا»ی عطار نیشابوری است. این کتاب به شرح احوال و گفتار تعدادی از عارفان و پارسایان پرداخته است.

کار گروهی



- ۱- درباره‌ی نمونه‌هایی از فداکاری زنان ایرانی در انقلاب اسلامی و دفاع مقدس، گفت‌وگو کنید.
- ۲- درباره‌ی ویژگی‌های مشترک شخصیت اصلی دو متن درس گفت‌وگو کنید.
- ۳- با همکاری گروه، درباره‌ی یکی از شخصیت‌های نیکوکار منطقه‌ی خود گفت‌وگو کنید.
- ۴-

- ۱- با کلمه‌های زیر، جمله بسازید.
نیکوکاری، آموزنده، پارسا، جگرآور، مشقت
- ۲- متن «مادر حسنگ» را به نثر امروزی، بازنویسی کنید.
- ۳- معادل فارسی واژه‌ها و ترکیب‌های زیر را بنویسید.
الّا، طرّار، علی الصّباح
- ۴- چهار نمونه فعل ماضی استمراری که در قدیم کاربرد داشته‌اند، از متن انتخاب کنید و بنویسید.
- ۵- انشا

- ۱- هرگاه در انشا، از زبان شخصیت‌ها سخن می‌گوییم لازم است به موقعیت، شخصیت، زبان، بیان و نوع واژه‌ها توجه کنیم.
- ۲- یکی از راه‌های معرفی شخصیت‌ها و نوشتن درباره‌ی آن‌ها، استفاده از قالب «نمایش‌نامه» و «داستان» است.



- درباره‌ی یکی از موضوع‌های زیر تحقیق کنید و شرح حال یکی از زنان را بنویسید.
- الف) زنان بزرگ تاریخ اسلام
 - ب) زنان شاعر یا دانشمند
 - پ) مادر یا همسر شهید
 - ت) زنان فداکار

زمزمه‌ی محبت

سال‌ها آرزویم این بود که دوباره چهره‌ی زیبای استادم را ببینم. به نشانه‌ی احترام در برابرش زانو بزنم و پاسخ پرسش‌هایم را از کلامش بشنوم. اکنون مدت‌ها از آن زمان می‌گذرد. در آن هنگام دختری چهارده ساله بودم. اینک پس از سال‌ها در پیشگاه استادم حضور یافته‌ام تا اگر قبول کند، از زندگانی خود و فراز و نشیب‌های آن و چگونگی دست‌یابی به مقام والای علمی بگوید.

اکنون ابوریحان محمدبن‌احمد بیرونی به من (ریحانه بنت‌الحسین خوارزمی) این‌گونه روایت می‌کند:

اما بعد، پدر و مادرم – که رحمت حق بر آنان باد – شوق آموختن را در من به وجود آورده بودند. در شش سالگی، به مکتب رفتیم. در آن جا خواندن و نوشتن یاد گرفتیم و سوره‌های کوچک قرآن را از برکردیم. نخستین روز درس، برایم بسیار شیرین و خاطره‌انگیز بود.

مادرم، مهرانه، پس از آن که بهترین لباس را بر من پوشاند، مرا از زیر قرآن گذراند و بدرقه‌ام کرد. پدرم، استاد احمد اخترشناس، دست مرا گرفت و به سوی مکتب برد. در طول راه، آداب رو به روشن شدن با معلم را به من آموخت. مکتب دار که پدرم را می‌شناخت، با شنیدن صدای پدرم، از جای برخاست، پیش آمد و با او احوال‌پرسی کرد. من دست مکتب‌دار را بوسیدم و او صورت مرا بوسید و جایی در کنار خود برای تشکجه‌ی من معین کرد. آن روز و آن نگاه‌های پر مهر معلم، هیچ‌گاه از نظرم دور نمی‌شود. همیشه هنگام نماز، برای چند کس دعا می‌کنم که یکی از آنان، نخستین آموزگارم در این مکتب است. درس او زمزمه‌ی محبت بود. گرچه دیری نپایید، اما اثرش عمیق و ماندگار بود. یک سال

در آن مکتب بودم و در آن جا شوق یادگیری من بیش تر شد.

پس از آن، بر اثر بدگویی حسودان، پدرم از دربار خوارزم شاه رانده شد و به ناچار به روستا رفتیم، مدتی از مکتب دور شدم، ولی پدرم آموزگار قرآن و حساب و هندسه‌ی من شد، تا آن که به مکتب آن جا رفتم. مهارت نوشتن، خواندن و حساب کردن را یاد گرفتم. معلم مکتب را «جناب آقا» می گفتند. جناب آقا مرا با دانش اخترشناسی، ریاضی و حکمت آشنا کرد. او اجازه داد که از کتاب هایش استفاده کنم. پدرم نیز چندین جلد کتاب ریاضی و ستاره‌شناسی در خانه داشت. این کتاب‌ها مرا به خودآموزی علاقه‌مند کردند.

پدرم بر اثر سگته درگذشت و جناب آقا هم در جوار حضرت حق آرمید. از آن پس، بخشی از وظایف پدر برگردن من نهاده شد و ناگزیر، نگهبان و نان آور و مرد خانه شدم و در اوان نوجوانی به جای پدر به کشاورزی پرداختم، نامه و عریضه برای مردم نوشتم و چرخ زندگی را گرداندم.

شوق به آموزش و یادگیری که بزرگ‌ترین میراث پدر بود، خاطره‌ی نخستین روز مدرسه، رفتار پسندیده‌ی اولین آموزگار و نوری که از سوی خداوند بر دلم تابید، راهبرم شد. طبیعت، کتابم شد. آموزگارم، همه‌ی مردمان کوچه و بازار شدند، راه و روشم، دقت و تفکر در آفرینش و تلاش برای رسیدن به جایگاه والای انسانی بود و از خدای مهربان می‌خواستم که مرا به راه راست بدارد.

در این راه، پیش می‌رفتم که روزگار مرا با استادی فرزانه و امیری فرهنگ‌پرور و صاحب اندیشه به نام «امیر نصر» آشنا کرد و از آن پس من به مدرسه‌ی سلطانی خوارزم وارد شدم.

من از همه کس، همه چیز و از همه جا آموختم. همیشه چشم‌هایم برای دیدن و گوش‌هایم برای شنیدن، باز بود. استادان بزرگ من، مردم کوچه و بازار بودند. اما بزرگان دیگری نیز بودند که نزد آنان به انگیزه‌ی آموختن، شاگردی کردم، احترام گذاشتم و درس‌ها آموختم.

هیچ‌گاه روزها نخوابیده‌ام و جز دو روز در سال – نوروز و مهرگان – هیچ روزی را بدون کار نگذرانده‌ام. همواره، همان قدر غذا می‌خوردم که برای نگه‌داری و سلامتی

بدنم کافی بود زیرا دریافته بودم که انسان برای خوردن و خفتن آفریده نشده است. در سال ۴۰۹ قمری (۳۹۷ خورشیدی)، یک سال پس از آن که من به دربار سلطان محمود رفتم، عزم سفر به هند کرد و من نیز با او همراه شدم و از فرصت به دست آمده، استفاده کردم و زبان مردم آن دیار را یاد گرفتم. در آن جا توانستم بخشی از فرهنگ و تمدن ایرانی - اسلامی را به فرهیختگان آن دیار معرفی کنم.

من به تحقیق و پژوهش، سخت علاقه مند بودم و تا به درستی موضوعی مطمئن نمی شدم، آن را نمی نوشتم.

من هیچ گاه از پرسیدن و پاسخ دادن روگردان نبوده ام و از آغاز زندگانی خویش، همیشه از کسان دانا و خرد ورز، بهره ها برده ام. پرسش، راه خردمندانه ی رسیدن به دانش و بینش است.

«همه چیز را همگان دانند و همگان از مادر زاده نشده اند». چه بسا نکته هایی که شما نمی دانید و دیگران می دانند یا آیندگان در خواهند یافت. جوانان نیز به نکته هایی توجه دارند که ممکن است پاسخ آن ها در هیچ کتاب و نوشته ای نباشد، این است که می گویم همیشه پرسشگر باشید و با پرسش های خود، راه های ورود به سرزمین ناشناخته های علم و دانش را کشف کنید.

من چند سالی از «ابوعلی سینا» بزرگ تر بودم ولی همیشه زیرکی و هوشمندی او را باور داشتم و او را بزرگ می شمردم.

ابوریحان و ریحانه

تفکر و تحلیل

- ۱- به نظر شما چه عواملی در موفقیت ابوریحان بیرونی، نقش بسزایی داشته است؟
- ۲- چرا این داستان را «زمزمه ی محبت» نامیده ایم؟

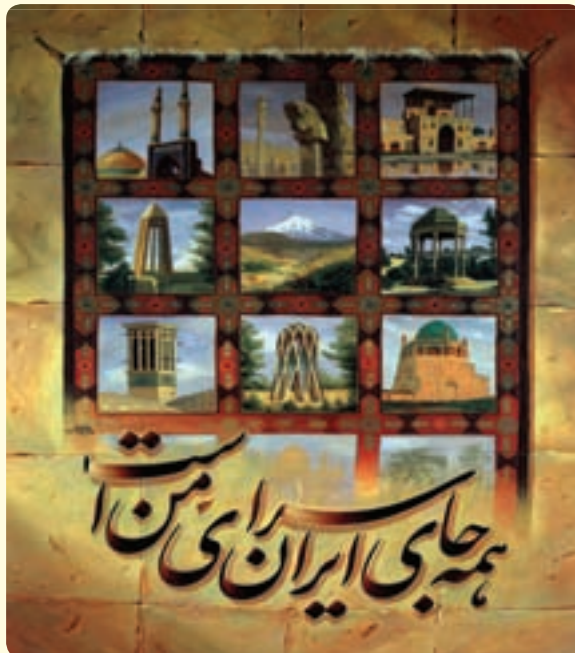
سرزمین من

تورا ای کهن بوم و بر، دوست دارم

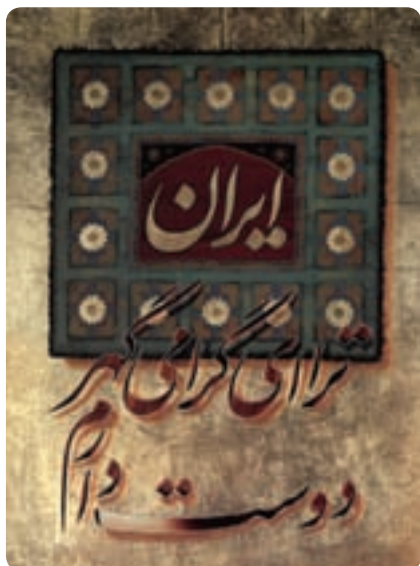
تورا ای کرامت‌نایه، دیرینه ایران زمین

... تورا ای کرامی وطن، دوست دارم

اخوان ثالث



امید ایران زمین



بزرگ و والا کسی است که در حادثه‌ها و تلخ‌گامی‌ها نشکند و راه‌گم‌نکند و هزمنده‌تر از او کسی است که از حادثه‌ها و دشواری‌ها پل‌بسازد برای رفتن و به مقصد رسیدن. ایران، همواره چنین بوده است. بر این سرزمین، تندبادها و طوفان‌ها وزیده‌اند. رویدادها و شکست‌ها، همسایه‌ی پیروزی‌ها و کامرانی‌ها، چهره‌نشان داده‌اند، اما در همی این نشیب و فرازها ایران و ایرانی مانده‌اند و

به سرفرازی الوند و دماوند و سهند با روحی به زلالی خزر و خلیج فارس و گسترده‌گی و صمیمیت کویرها بالیده‌اند.

تمدن بزرگ و درخشان و دیرینه‌ی ایران، مرهون و مدیون زنان و مردانی است که در موج خیز حادثه‌هایی هیچ هراس و یأس، به سمت ساحل آرامش و موفقیت شنا کرده‌اند و به مدد ایمان و اراده، این سرزمین را سربلندی و عزت بخشیده‌اند.

آن همه بزرگان حکیم و نویسنده و گوینده و دانشمند که از این سرزمین برخاسته‌اند، چنین

بوده‌اند. چه شب‌ها که به روز رسانده‌اند تا نام ایران بماند و عزت و سربلندی این سرزمین آسیب نیند. چه انسان‌هایی که در سرمای توان فرسای زمستان و گرمای طاقت‌سوز تابستان صبور و ورزیده‌اند تا مرزهای این سرزمین از گزند دشمنان مصون بماند.

هنوز صدای «آریوبرزن» و «آرش» و آوای «یا حسین» سرداران شهیدی چون چمران، همت، شیرودی و ... در دره‌های تنگ، کوهساران و آسمان ایران پیچیده است که دلیرمردان را به دفاع از ایران فرامی‌خوانند. هنوز در خرمشهر، قصر شیرین، سو سنگرد، مریوان و کران تا کران این خاک خدایی، زمزمه‌ی شهیدان و طنین تکبیر رزمندگان پاک‌باز بسیجی پیداست. بیش‌تر گوش بسپارید. این صدا، صدای همی خجره‌ها و صدای همی ایرانیان است که از سروده‌ی حکیم توس، فردوسی بزرگ شنیده می‌شود:

چو ایران نباشد تن من مباد بدین بوم بر، زنده یک تن مباد
دیغ است ایران که ویران شود کُنا م پلنگان و شیران شود

این سرزمین در شبانگاه خویش، مردان و زنانی را دیده است که در پرتو ماه یا سوسوی چراغی به مطالعه و اندیشه و نوشتن پرداخته‌اند تا مرزهای دانش و فرهنگ را بگسترند و جهان را بر مائده‌ی علم و تمدن مهمان کنند. بزرگانی چون خواجه نصیر، خواجه نظام‌الملک، غزالی، فارابی، ابوریحان، خوارزمی و ابن سینا از آن جمله‌اند. سخنوران بزرگی که گفته‌ها و سروده‌هایشان از دیوار بلند زمین و زمان گذشته و جهان را به اعجاب واداشته است، ساده و آسان به این عظمت و شکوه نرسیده‌اند.

نظامی عروضی سمرقندی در «چهارمقاله» وقتی فردوسی را می ستاید، می گوید: «بیست و پنج سال در آن کتاب مشغول شد و الحق هیچ باقی نگذاشت و سخن را به آسمان علیین برد و در غذوبت، به ماء معین رسانید و کدام طبع را قدرت آن باشد که سخن را بدین درجه رساند که او رسانیده است؟»

فردای این سرزمین به بزرگانی چون سعدی و رازی و فردوسی و مولوی نیازمند است. این سرزمین حاصل خیز باید گلستان و بوستان داشته باشد، قانون و شفا، التقسیم و اسفار و هزاران اثر علمی دیگر بیافریند. این کشور باید رابعه و پروین بیورد؛ انسان هایی که از فخرآوران این سرزمین باشند. آن چنان که پیامبر (ص) فرموده است: «علم اگر در ثریا باشد، مردانی از سرزمین فارس (ایران) بدان دست خواهند یافت».

پس نباید بگذاریم مشکل های گذرنده و نسیب های زمانه، گذشته را از یاد ما ببرد. ما امروز بیش از هر زمان دیگر نیازمند آنیم که از شکوه و غنای تاریخی خود الهام بگیریم. فردا از آن کسانی است که امروز غفلت و سستی نوزند و از دیروز و تجربه های گذشته بهره بگیرند. امروز نوبت شماست که با ایمان و عشق و فداکاری و سخت کوشی، فردا را بسازید. آینده را با سه چیزی توان ساخت: «تحصیل»، «تهدیب» و «ورزش».

و دیگر بار گوش به سخن حکیمانه ی حکیم توس بسپاریم که:

پس از کردگار جهان آفرین به تو دار و امید، ایران زمین

- ۱- تمدن و فرهنگ ایرانی مدیون چه کسانی است؟
- ۲- نظامی عروضی، شعر فردوسی را چگونه توصیف کرده است؟
- ۳- برای ساختن آینده‌ی ایران چه باید کرد؟
- ۴-

دانش‌های زبانی و ادبی



نکته‌ی اوّل: به جملات زیر دقت کنید:

— در این سرزمین، مردان و زنان بزرگ زیسته‌اند.
حرف اضافه متمّم

— فردای این سرزمین، به بزرگانی چون سعدی و حافظ نیازمند است.
حرف اضافه متمّم

— فردا را یا سه چیز می‌توان ساخت.
حرف اضافه متمّم

«در»، «به»، «با»، «از» و ... **حرف اضافه** نام دارند. هرگاه حرف اضافه بر سر کلمه‌ها یا گروه کلمات پس از خود بیایند، به این گونه از کلمه‌ها یا گروه کلمات **متمّم** می‌گویند. متمّم مانند نهاد، مفعول، مسند، یکی از نقش‌های دستوری است که توضیحی بیش‌تر درباره‌ی جمله می‌دهد.

نکته‌ی دوم: برای نوشتن یک متن ادبی چه باید کرد؟ چه کنیم تا متنی زیبا، جذاب و اثرگذار بنویسیم؟

همان‌گونه که پیش‌تر خواندیم، استفاده از تشبیه، شبکه‌های معنایی، تشخیص، تضمین، تلمیح و دیگر آرایه‌های ادبی، متن را خواندنی و دل‌نشین می‌سازد.

آثار بزرگ ادبی با بهره‌گیری از همین زیبایی‌ها به‌وجود آمده‌اند. **پرورش و آفرینش زیبایی** در متن، از راه‌های زیر امکان‌پذیر است:

- ۱- استفاده از توصیف، تخیل و فضاسازی
 - ۲- بهره‌گیری از عناصر ادبی؛ مانند تشبیه، تشخیص، شبکه‌ی معنایی
 - ۳- ارتباط و انسجام متن
 - ۴- بهره‌گیری از آیات، روایات، سخنان زیبا، اشعار و امثال و حکم
- در درسی که خواندید، همه‌ی این عناصر دست به دست هم داده‌اند تا متن را دلکش و جذاب بسازند.

کار گروهی



- ۱- درباره‌ی سه عنصر «تحصیل، تهذیب و ورزش» که مقام معظم رهبری آن‌ها را توصیه کرده است، گفت و گو کنید.
- ۲- هر گروه، جمله‌ای زیبا درباره‌ی ایران بسازد و درباره‌ی انتخاب بهترین آن‌ها در کلاس گفت و گو کند.
- ۳- درباره‌ی خدمات فردوسی، حافظ یا سعدی به زبان و ادبیات فارسی گفت و گو کنید.



- ۱- یکی از بندهای درس را بنویسید و حروف اضافه و متمم‌های آن را مشخص کنید.
- ۲- دو نمونه تشبیه در درس بیابید و ارکان آن‌ها را مشخص کنید.
- ۳- جدول صفحه‌ی بعد را کامل کنید.

| گزاره | | | | | نهاد | جمله |
|-------|------|------|-----|-----|------|---|
| مفعول | متمم | مسند | قید | فعل | | |
| | | | | | | ایرانیان، مردمی پاک نهاد و سخت کوش هستند. |
| | | | | | | فردوسی بزرگ، شاهنامه را در طول بیست و پنج سال سرود. |
| | | | | | | فردای ایران را با توکل و تلاش می سازیم. |

۴- با استفاده از شیوه‌های پرورش متن، یک بند درباره‌ی «خلیج فارس» بنویسید.



۵- املا

برخی از غلط‌های املائی و شکل درست آن‌ها را در نمودار زیر می‌بینیم:

| | |
|---------------|-----------|
| نادرست | درست |
| ازدهام | ازدحام |
| وحله | وهله |
| ترجیه | ترجیح |
| موّجّح | موجّه |
| راجب / راج به | راجع به |
| سپاس گزار | سپاس گزار |

--۱
--۲
--۳
--۴

دانش های زبانی و ادبی



..... نکته ی اوّل :

.....

.....

.....

.....

..... نکته ی دوم :

.....

.....

.....

.....

کار گروهی



.....۱-

.....۲-

.....۳-



.....۱-

.....۲-

.....۳-

.....۴-

۵- انشا

قصه تکرار آرش

جنگ بجنگی نابرابر بود
جنگ بجنگی فوق باور بود
کیسه های خنک و خونی
خط مرزی را جدا می کرد
دشمن بد عهد بی انصاف
با هجوم بے امان خود
مرزها را جدا جدا می کرد
از میان آتش و باروت
می وزید از هر طرف، هر جا
تیرهای وحشی و سگش
موشک و خمپاره و ترکش
آن طرف نصف جهان با مانک های آتشین در راه
این طرف، ایرانیان تنها
این طرف تنها سلاح جنگ، ایمان بود



خانہ نامی خاک و خون خوردہ
 محمد شیران و دلیران بود
 شہر خونین، شہر زخمی
 در غروب آفتاب خویش
 چشم در چشم افق می دوخت
 در دمان نامان نامی سوخت
 شہر، از آن سوی سنگرها
 شیر مردان را صدای زد:

«آی، اسے مردان نام آور
 ای ہمیشہ نامستان پیروز
 بی کسان امروز
 فصلی از گمراہ تاریخ است
 کربماند دشمن، از ہر سو
 خانہ نامان تنگ خواہد شد
 نامان در دستر تاریخ
 کوچک و کم رنگ خواہد شد

خون میان سنگر آزادگان جوشید
 مثل یک موج خروشان شد
 کودکی از دامن این موج بیرون جست
 از گنبد آرزو ها دست
 چشم او در چشم دشمن بود
 دست او در دست مارنجک

جنگ، جنگ با برابر بود
 جنگ، جنگ فوق باور بود
 کودک تنها، بد روی خالریز آمد
 صد هزاران چشم، قاب عکس کودک ما شد
 خط دشمن، کج و سگ کردان
 چشم ما از این و آن پرسان؛
 یکت این کودک!۹

او چه می خواهد از این میدان!۹

صحنی جانبازی است این جا!۹

یا زمین بازی است این جا!۹

دشمنان کور دل، اما
 در دلش خورشید ایمان رانمی دیدند
 تیغ آتش خیزه دستان «رانمی دیدند
 در نگاهش خشم و آتش رانمی دیدند
 بر کانش تیر «آرش» رانمی دیدند
 در رکش خون سیاهش «رانمی دیدند
 کوه کعبه با نفوذ خود را خورد
 چشم دشمنان دشمن کرد
 با صدای صاف و روشن گفت:

«آی امی دشمن!

من حسین کوچک ایران زمین هستم
 مانند ماهی شومستان را در کین هستم
 مثل کوهی آبنین هستم».

ناله‌ها گمبیر پر واکرد
 در میان آتش و باروت غوغا کرد



کودکی از جنس نارنجک
در دامن مائیک یافتاد...



لحظه ای دیگر
از مقام مائیک مائیکنا
قوی از خاکستر خاموش
ماند روی دست های دشت
آسمان از شوق، و فمی زد
شکر خرمشهر، کف می زد
شهر یکبار در به خویش آمد
چشم اشک آلوده را واکرد
بر فراز کسبندی زیبا
در سه رنگ جاودان ما
قصه می تکرار آرشش را،
باز هم خواند و مفاشا کرد.

کودکی از جنس نارنجک، محمد کو درزی و میرزئی، بالاندکی تمیض و تغیر

- ۱- کدام قسمت از درس، اشاره به شهید «حسین فهمیده» دارد؟
- ۲- درباره‌ی این سطر شعر «آن طرف نصف جهان، با تانک‌های آتشین در راه»، توضیح دهید.
- ۳- به نظر شما امروزه چگونه می‌توان به ایران عزیز و بزرگ خدمت کرد؟
- ۴-

دانش‌های زبانی و ادبی



نکته‌ی اوّل : به عبارت‌ها و جمله‌های زیر توجه کنید :

الف :

- کیسه‌های خاکی و خونی
- موشک و خمپاره و ترکش
- تیرهای وحشی و سرکش
- گیج و سرگردان

ب :

- باز هم خواند و تماشا کرد.

- امروز هم به مدرسه آمدیم و درسی تازه خواندیم.

به نظر شما، کاربرد حرف «و» در عبارت‌ها و جمله‌های بالا چه تفاوتی با یکدیگر دارد؟

در جملات قسمت «ب»، حرف «و» دو جمله را به هم پیوند داده است اما در عبارت‌های قسمت «الف»، «و» میان دو یا چند کلمه قرار گرفته و آن‌ها را به هم پیوسته است.

همان گونه که می‌بینید، «و» در عبارت‌های بخش «الف»، دو یا چند کلمه را به هم پیوند داده

است. به این نوع «و»، واو عطف می‌گویند.

در جمله‌های بخش «ب»، «و» دو جمله را به هم ربط داده است. به این نوع «واو» که معمولاً پس از فعل می‌آید و دو جمله را به هم می‌پیوندد، **حرف ربط** یا **پیوند** می‌گویند.

نکته‌ی دوم: شعری که خواندیم، سرشار از روح قهرمانی و پهلوانی است و ما را به شجاعت، رشادت و دلاوری فرا می‌خواند و حس میهن‌دوستی را در ما برمی‌انگیزد. به این گونه سروده‌ها، که دارای آهنگ شکوهمند، استوار و پرصلابت است **شعر حماسی** می‌گویند. شاهنامه‌ی فردوسی یکی از بزرگ‌ترین نمونه‌های حماسی ادبیات ایران و جهان است.

ادبیات پایداری که مقاومت، دلاوری و شجاعت مردم را در مقابل هجوم بیگانگان توصیف و ترسیم می‌کند، بخشی از ادبیات حماسی به‌شمار می‌آید.

کار گروهی

- ۱- شباهت حسین فهمیده و آرش کمان‌گیر در چیست؟ گفت و گو کنید.
- ۲- به کمک اعضای گروه، متن درس را به صورت نقالی، در کلاس اجرا کنید.
- ۳- درباره‌ی ویژگی‌های حماسی این شعر، گفت و گو کنید.



۱- با هریک از گروه کلمات زیر، جمله‌ای زیبا بنویسید.

- موج خروشان
- خورشید ایمان
- دشمن بد عهد بی انصاف
- سلاح جنگ
- قاب عکس

تشخیص شکل املائی درست «کلمات هم‌آوا» به کمک معنا و کاربرد آن‌ها در جمله، امکان‌پذیر است. به معنا و املائی صحیح واژه‌های زیر توجه کنید:

| | |
|----------------------|-------------------|
| عمل: کار | امل: آرزو |
| امارت: فرمانروایی | عمارت: آباد کردن |
| منسوب: نسبت داده شده | منسوب: گمارده شده |
| مستور: پوشیده شده | مسطور: نوشته شده |
| صفیر: صدا و صوت | سفیر: فرستاده |



شعرخوانی

ایران

۱ بار نخست دیدم ایرانِ باستان را
ایرانِ کاویان را، ایرانِ راستان را
بار نخست دیدم شرف‌دیی ری
شهری که ابن سینا بوده است در بروی
دیدم غمخیزان شیراز، شیرازهی جهان است
حافظ به باغ و بستان چون بوی گل نمان است
شب تا سحر نشستم با پیردان سعدی
آرام جان من بود شعر روان سعدی
۵ بزم سخن به پاشد در توس باستانی
از شاهنامه خواندم ابیات پهلوانی
آهسته پانادم در کوچه باغ ختیاام
بیریز روشنی بود آن جا چراغ ختیاام
در راه سوی تبریز آمد به خاطر من
شهر کمال، عاشق، سوزفراق میهن
ای صاحب سخاوت رود دمان کارون
بادا تو را درودی از رودبار سیحون
علی باباجان، شاعر تاجیکستانی



حکایت

راه مهتری

امیر خراسان را پرسیدند که تو فردی فقیر و بی چیز بودی و شغلی پست داشتی،
به امیری خراسان چون افتادی؟
گفت: روزی دیوان «خَنَظَلَه‌ی بادغیسی» همی خواندم، بدین دو بیت رسیدم:

مستری کربه کام شیرد است شو خطر کن ز کام شیر بجوی
یابزرگی و غز و نعمت و جاه یا چو مردانست مرگ رویاروی

داعیه‌ای در باطن من پدید آمد که به هیچ وجه در آن حالت که اندر بودم،
راضی نتوانستم بود. دارایی‌ام بفروختم و اسب خریدم و از وطن خویش رحلت کردم.
به دولت صفاریان پیوستم. هر روز بر شکوه و شوکت و لشکر من افزوده می‌گشت
و اندک اندک کار من بالا گرفت و ترقی کرد تا جمله خراسان را به فرمان خویش
درآوردم. اصل و سبب، این دو بیت بود.

چهار مقاله، نظامی عروضی

ادبیات جهان

چون چراغِ لاله سوزم در خیابان شما ای جوانانِ عجمِ جان من و جان شما
حلقه کرد من ز نیند، ای پیکرانِ آب و گل آتشی در سینم دارم از نیاکان شما
علامه محمد اقبال لاہوری، شاعر پاکستانی



آرزو

پیش از هر چیز برایت آرزو مندم که به خوبی‌ها عشق بورزی
و نیکان و نیلویی‌ها نیز به تو روی بیاورند.
آرزو دارم دوستانی داشته باشی،
برخی نادوست و برخی دوست دار
که دست کم، یکی در جمعشان
مورد اعتمادت باشد.
چون زندگی بدین گونه است،
برایت آرزو مندم که دشمن نیز داشته باشی،
نه کم و نه زیاد، درست به اندازه،
تا گاهی باوره‌هایت را مورد پرسش قرار دهد،
که دست کم یکی از آن‌ها اعتراض، بحق باشد،
تا زیاده به خودت غره نشوی.
هم چنین، برایت آرزو مندم صبور باشی
نه با کسانی که اشتباهات کوچک می‌کنند
که این کار ساده‌ای است
بلکه با کسانی که اشتباهات بزرگ می‌کنند.



امیدوارم به پرنده‌ای دانه‌دهی و به آواز مرغ سحری گوش کنی
وقتی که آوای سحرگاهی‌اش را سرمی‌دهد.

چرا که از این راه

احساسی زیبا خواهی یافت، به رایگان.

امیدوارم که دانه‌ای هم بر خاک بیفشانی،

هرچند خرد بوده باشد

و با رویدنش همراه شوی

تا دریایی چه قدر زندگی در یک درخت جریان دارد.

آرزومندم اگر به پول و ثروتی رسیدی،

آن را پیش رویت بگذاری و بگویی: این دارایی من است.

فقط برای این که آشکار شود کدامتان ارباب دیگری است!

آری، پول ارباب بدی است انا خد متکزار خوبی است.

و در پایان برایت ای مهربان، آرزومندم

همواره دوستی خوب و یک دل داشته باشی

تا اگر فردا آزرده شدی یا پس فردا شادمان گشتی،

با هم از عشق سخن بگویید و دوباره شکوفا شوید.

ویکتور هوگو، باندرکی تغییر

- ۱- چرا شاعر می گوید : «انسان باید دشمن هم داشته باشد»؟
- ۲- چرا پول ارباب بدی است ولی خدمتگزار خوبی است؟
- ۳- اگر شما به جای شاعر بودید برای دوستانتان چه آرزوهای دیگری داشتید؟
- ۴-

دانش های زبانی و ادبی



در فارسی اول و دوم راهنمایی با مفهوم «ترجمه» و «جابه جایی اجزای جمله» در ترجمه آشنا شدیم. معمولاً یک متن را به دو شکل می توان ترجمه کرد :

۱- ترجمه ی تحت اللفظی :

هرگاه درست زیر هر کلمه، ترجمه ی آن را بیاوریم به آن ترجمه ی تحت اللفظی می گویند.

به عبارات زیر توجه کنید :

لا تَقْنُطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ
 ↓ ↓ ↓
 نا امید نشوید رحمت خدا
 از

They visit their relatives and friends. : آن ها ملاقات می کنند خویشاوندان و دوستانشان را

↓ ↓ ↓ ↓ ↓
 آن ها ملاقات می کنند خویشاوندان و دوستان

۲- ترجمه ی ساده یا روان : در این نوع، به جای ترجمه ی کلمه به کلمه، ترجمه ی جمله را روان

و ساده مطابق زبانی که به آن ترجمه می شود، می آوریم.

مثلاً ترجمه ی روان دو جمله بالا این گونه می شود :

۱- از رحمت خدا ناامید نشوید.

۲- آن ها خویشاوندان و دوستانشان را ملاقات می کنند.

همان گونه که پیش تر خواندید در ترجمه ی روان، جای اجزای جمله تغییر می یابد.

کار گروهی



- ۱- درباره‌ی مهم‌ترین و زیباترین نکته‌ی درس، گفت و گو کنید.
- ۲- درباره‌ی سه آرزوی مهم خود و راه رسیدن به آن‌ها، گفت و گو کنید.
- ۳- درباره‌ی «ویکتور هوگو» و آثار دیگر او، گفت و گو کنید.
- ۴-



- ۱- چه عنوان‌های دیگری برای این درس پیش‌نهاد می‌کنید؟ آن‌ها را بنویسید.
- ۲- آرزوهای نویسنده را در یک بند به نثر روان بنویسید.
- ۳- جمله‌های زیر را یک بار تحت‌اللفظی و یک بار روان ترجمه کنید.
الف) وَ جَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا (انبیاء، ۳۲).
ب) صِلْ مَنْ قَطَعَكَ (پیامبر اسلام (ص))

پ) I do my homework at home every day.

ت) They say their prayers in the morning.

- ۴- برای هر کدام از واژه‌های زیر، یک مترادف بنویسید.
صبور، آوا، رایگان، غره، زندگی
- ۵- متضاد کلمات زیر را از درس پیدا کنید و بنویسید.
نفرت ، ناشکیب ، درشت ، فقر ، غمناک
- ۶- انشا

- ۱- خوب خواندن انشا و رعایت مکث و درنگ، بسیار با اهمیت است. پس از اصلاح و دوباره‌نویسی متن، درست خوانی آن را تمرین کنید.
- ۲- مطالعه‌ی آثار ادبی بزرگان ایران و جهان، برای تقویت نویسندگی، بسیار ضروری است.

شازده کوچولو

وقتی شش ساله بودم روزی در کتابی تصویر زیبایی دیدم. این تصویر، مار بوآیی را نشان می داد که جانور درنده ای را می بلعید.

در آن کتاب نوشته بودند که مارهای «بوآ» شکار خود را بی آن که بخورد در سینه فرو می برند؛ آن گاه دیگر نمی توانند تکان بخورند و در مدت شش ماه که به هضم آن مشغول اند، می خوابند. در آن سن کودکی، من درباره ی این ماجرا و ماجراهای دیگر جنگل بسیار اندیشیدم تا توانستم نخستین کار نقاشیم، یعنی تصویر شماره ۱ را با مداد رنگی بکشم. تصویر چنین بود:



من شاهکار خود را به آدم های بزرگ نشان دادم و از آنان پرسیدم که آیا نقاشی من آنان را می ترساند یا نه؟

در پاسخ گفتند: «چرا؟ مگر کلاه هم ترس دارد؟»

نقاشی من شکل کلاه نبود، بلکه تصویر مار بوآ بود که فیلی را بلعیده بود و هضم می کرد. آن گاه من درون شکم مار بوآ را کشیدم تا آدم های بزرگ بتوانند چیزی از آن بفهمند. آدم های بزرگ

همیشه احتیاج به توضیح دارند، باری تصویر شماره ۲ من چنین بود:



آدم‌های بزرگ به من نصیحت کردند که از کشیدن تصویر مارهای بوآ دست بردارم و به جغرافیا و تاریخ و حساب و دستور زبان پردازم. این بود که در شش سالگی فنِ طریف نقاشی را رها کردم و ناچار شدم شغل دیگری انتخاب کنم و فنِ خلبانی را یاد گرفتم.

من در همه جای جهان کمابیش پرواز کرده‌ام. شش سال پیش، هواپیمایم در صحرای آفریقا از کار افتاد. کسی همراه من نبود و من تصمیم گرفتم به تنهایی هواپیما را تعمیر کنم. این موضوع برای من مسئله‌ی مرگ و زندگی بود؛ زیرا من فقط برای هشت روز آب آشامیدنی داشتم.

ناچار، شب نخست، روی شن‌ها در فاصله‌ی هزار کیلومتری آبادی‌ها خوابیدم. لابد حدس می‌زیند، وقتی که در هنگام طلوع خورشید صدای نازک و عجیبی مرا از خواب بیدار کرد، تا چه حد، دچار حیرت و شگفتی شدم! چشمم به آدمک بسیار عجیبی افتاد که با وقار تمام مرا می‌نگریست!

به نظر نمی‌آید که این آدمک، گم شده یا خسته و یا گرسنه و تشنه و یا وحشت‌زده باشد به هر حال من با او آشنا شدم. او خود را شاهزاده‌ی کوچک، معرفی کرد. وقتی که نخستین بار چشمم

شاهزاده به هواپیمای من افتاد، پرسید: این چه چیز است؟

- این هواپیمایی است که پرواز می‌کند. هواپیمای من است.
- خوب، پس تو هم از آسمان آمده‌ای! تو اهل کدام ستاره هستی؟
بلافاصله نور اندیشه‌ای ذهنم را روشن کرد، هم چون آذرخشی که در دل شب تاریک
بدرخشند و ناگهان پرسیدم:

پس تو از ستاره‌ی دیگری به زمین آمده‌ای؟
ولی او پاسخی به من نداد. در حالی که به هواپیمای من می‌نگریست، سرش را آرام آرام
تکان داد.

من و شاهزاده کم‌کم با هم دوست شدیم. من هر روز چیزی از ستاره و از عزیمت و از
مسافرت او می‌فهمیدم. مثلاً پی بردم که شاهزاده در ستاره‌ی خود، گلی دارد که بیش از حد به او
مهر می‌ورزد.

یک روز، رازی دیگر از زندگی شاهزاده‌ی کوچک بر من فاش شد. من از لا به لای
سخنان او دریافتم که شاهزاده برای بیرون آمدن از ستاره‌ی خود از پرنده‌گان کوهی استفاده کرده
است و هنگامی که خود را میان ستارگان می‌یابد، برای جست و جو و سرگرمی و دانش‌اندوزی،
سرکشی به ستاره‌ها را آغاز می‌کند. او مشاهدات خود را برایم چنین بیان می‌کند:
یکی از ستاره‌ها از آن کارفرمایی بود. این مرد چنان سرگرم حساب‌های خود بود که با ورود
من حتی سر بر نداشت. من به او گفتم: سلام آقا!

- سلام! پانزده و هفت، بیست و دو؛ بیست و دو و شش، بیست و هشت. وقت
ندارم. بیست و شش و پنج، سی و یک و ... پس می‌شود پانصد و یک میلیون و شش صد و
بیست و دو هزار و هفت صد و سی و یک.

- پانصد میلیون چه؟

- چه قدر کار دارم! من وقت خود را به بیهودگی نمی گذرانم. دو و پنج، هفت ...

دوباره گفتم: آخر، پانصد میلیون چه؟

- میلیون ها از این چیزهای کوچک که گاهی در آسمان دیده می شود.

- آها، ستاره ها را می گوئی؟

- بلی خودش است، ستاره ها.

- خوب، تو با پانصد میلیون ستاره چه می کنی؟

- هیچ من مالک آن ها هستم.

- خوب، مالک ستارگان بودن برای تو چه فایده ای دارد؟

- فایده اش این است که ثروتمند می شوم.

- ثروتمند شدن چه فایده دارد؟

- فایده اش این است که اگر ستارگان دیگری کشف کند، من می خرم.

- تو با آن ها چه می کنی؟

- می توانم آن ها را در بانک بگذارم!

- یعنی چه؟

- یعنی من شماره ی ستاره های خود را روی یک ورقه کاغذ می نویسم و بعد در کشویی

می گذارم و درش را قفل می کنم.

با خود اندیشیدم که کار این مرد تعجب آور است. باز گفتم:

من گلی دارم که هر روز صبح آتش می‌دهم، سه آتشفشان دارم که هر هفته آن‌ها را پاک



می‌کنم؛ پس مالک بودن من، هم برای آتشفشان‌هایم مفید است و هم برای گلم، ولی تو برای ستارگان فایده‌ای نداری و آن‌ها نیز برای تو فایده‌ای ندارند.

کارفرما دهان باز کرد که چیزی بگوید، ولی پاسخی نیافت و من از آن جا رفتم.

پنجمین ستاره‌ای که شاهزاده‌ی کوچک بدان مسافرت کرد، زمین بود. شاهزاده همین که به زمین رسید، به روباه‌ی برخورد.

روباه گفت: سلام!

شاهزاده گفت: سلام، تو که هستی؟

- من روباه‌ام.

شاهزاده به او گفت: آیا با من بازی کن، روباه گفت: من نمی‌توانم با تو بازی کنم. من که

اهلی نشده‌ام.

شاهزاده پس از کمی تأمل گفت: «اهلی شدن» یعنی چه؟

روباه گفت: «اهلی شدن»، یعنی «علاقه‌مند شدن و ...»

شاهزاده گفت: علاقه‌مند شدن؟

روباه گفت: بلی تو برای من هنوز پسر بچه‌ی کوچکی هستی، مانند صد هزار پسر بچه‌ی دیگر و

من محتاج تو نیستم؛ ولی تو اگر مرا اهلی کنی، هر دو به هم نیازمند خواهیم شد. من برای تو در دنیا

یکانه دوست خواهم بود و تو برای من در عالم، همتا خواهی داشت.
شاهزاده گفت: کم کم می فهمم؛ من گلی دارم... تصور می کنم که او مرا اهلی کرده باشد.
روباہ آهی کشید و گفت: زندگی من یکنواخت است؛ ولی تو اگر مرا اهلی کنی، زندگی من
چون خورشید خواهد درخشید. من آن گاه با صدای پای دیگران آشنا خواهم شد که با صدای پای دیگران
تفاوت خواهد داشت؛ صدای پای دیگران مرا به لانه فرو خواهد خزانده. ولی صدای پای تو هم
چون نغمه‌ی موسیقی مرا از لانه بیرون خواهد کشید. اگر می خواهی... مرا اهلی کن!
شاهزاده گفت: چه باید کرد؟

روباہ جواب داد: باید بسیار صبور بود؛ تو اول قدری دور از من در میان علف‌ها
می نشینی؛ من از گوشه‌ی چشم به تو نگاه خواهم کرد و تو چیزی نخواهی گفت. لیکن هر روز می توانی
اندکی جلوتر بنشینی و... بدین ترتیب شاهزاده روباه را اهلی کرد؛ همین که ساعت وداع فرا
رسید؛ روباه گفت:

آوخ که من خواهم گریست! آدم‌ها این حقیقت را فراموش کرده اند، ولی تو نباید هرگز از
یاد ببری که هر چه را اهلی کنی، همیشه مسؤل آن خواهی بود. تو مسؤل گل خود هستی...
شاهزاده به سوی روباه بازگشت که او را وداع کند. وداع بسیار اندوه‌بار بود.

از خرابی هواپیمای من در صحرا هشت روز می گذشت و من داستان روباه را با نوشیدن
آخرین قطره‌ی آب ذخیره‌ی خود گوش کرده بودم. آهی کشیدم و به شاهزاده‌ی کوچک گفتم:
خاطرات تو زیباست! ولی یف که من هنوز هواپیمای خود را تعمیر نکرده‌ام و آب
آشامیدنی هم ندارم و چه سعادتی بود اگر می توانستم به چشمه‌ای بروم.

چون شاهزاده کم کم به خواب می رفت، به راه افتادم. با خود گفتم: «چیزی که از وجود این شاهزاده، مرا تا این درجه مفتون خود می سازد، وفای او نسبت به گل است و این تصویر آن گل سرخ است که در وجود او، حتی به هنگام خواب نیز هم چون شعله‌ی چراغ می درخشد...»
و هم چنان که راه می رفتم، هنگام طلوع خورشید، چاه را یافتم.

فردای آن روز وقتی که از کار تعمیر هواپیما فراغت یافتم. شاهزاده چنین گفت:
خوش حالم از این که ماشینت را تعمیر کرده‌ای؛ حالا دیگر به خانه‌ات برمی‌گردی...
من هم امروز به خانه‌ی خود برمی‌گردم. امشب، ستاره‌ی من در دست بالای همان نقطه‌ای قرار خواهد گرفت که چندی پیش در آن جا به زمین افتادم... اگر تو گلی را دوست داشته باشی که در ستاره‌ای باشد، لطفی دارد که شب هنگام به آسمان نگاه کنی، همی ستارگان شگفته خواهند بود.

اکنون شش سال از آن ماجرا می‌گذرد... من هرگز این داستان را برای کسی تعریف نکرده بودم. رفقای که دوباره مرا می‌دیدند، خوش حال بودند از این که مرا زنده باز می‌یافتند.
اکنون من دوست دارم که شب‌ها به ستارگان گوش فرا دهم. گاه از خود می‌پرسم: «او اکنون در ستاره‌ی خود چه می‌کند؟»
و آن وقت جانم از سرور و شادمانی لبریز می‌شود و همی ستارگان آهسته به من لبخند می‌زنند.

شازده کوچولو، آنتوان دو سنت اگزوپری، با تلخیص

- ۱- خلبان چگونه با شازده کوچولو آشنا شد؟
- ۲- چرا شازده کوچولو، شمارش ستارگان را برای کارفرما، بی فایده می دانست؟
- ۳- کدام شخصیت داستان برای شما جذاب تر است؟ چرا؟
- ۴-

دانش های زبانی و ادبی



نکته : تاکنون نمونه های فراوانی از متون داستانی را در کتاب های فارسی خوانده اید :

در یک تقسیم بندی داستان ها را به سه دسته تقسیم می کنند :

الف : **رمان** : (داستان بلند) که معمولاً با ویژگی های زیر شناخته می شود :

۱- شرح مفصل حوادث و زندگی شخصیت ها

۲- تنوع و فراوانی شخصیت ها در داستان

۳- طولانی بودن داستان

۴- تنوع فضا، مکان و زمان

ب : **داستان کوتاه** : این نوع داستان با ویژگی های زیر مشخص می شود :

۱- بُرش یا بخشی از زندگی و حوادث را بیان می کند.

۲- شخصیت های داستان اندک هستند.

۳- داستان کوتاه است.

۴- فضا و مکان و زمان محدود است.

ج : **داستان کوتاه کوتاه (داستانک)** : شبیه حکایت ها و لطیفه ها بسیار کوتاه هستند و گاه در چند

کلمه و چند سطر خلاصه می شوند.

داستان شازده کوچولو در این درس بخشی از یک رمان یا داستان بلند است. داستان های

کژال، مرخصی و جوانه و سنگ که در سال های گذشته خواندید نمونه هایی از داستان کوتاه هستند.

کار گروهی



- ۱- درباره‌ی شخصیت‌های داستان با هم گفت و گو کنید.
- ۲- گفت و گوی شازده کوچولو و روباه را به صورت نمایش در کلاس اجرا کنید.
- ۳- درباره‌ی پیام داستان شازده کوچولو بحث کنید.



- ۱- یکی از توصیف‌های زیبای درس را بنویسید.
- ۲- دو «موصوف و صفت» و دو «مضاف و مضاف‌الیه» را از درس بیابید و با هر یک جمله‌ای بسازید.
- ۳- دو نمونه، فعل ماضی، مضارع و آینده از درس بیابید و در جدول زیر قرار دهید.

| شناسه | بن فعل | زمان و نوع فعل | فعل |
|-------|--------|----------------|-----|
| | | | |

- ۴- یک نمونه داستانک بیابید و بنویسید.
- ۵- جدول صفحه‌ی بعد را کامل کنید.
 - ۱) غزل، مثنوی، رباعی نوعی شعری هستند.
 - ۲) یکی از اجزای جمله و به معنای «بند» است.
 - ۳) دو مصراع که با هم بیایند.
 - ۴) یکی از عناصر مهم داستان
 - ۵) به ادبیات دفاع مقدس هم می‌گویند.
 - ۶) از آن طرف بخوانید نوعی جمله است.
 - ۷) صفت «ادب» و یکی از انواع نوشته
 - ۸) اگر از آن طرف بخوانید مترادف هویدا است.

۹) با فعل اسنادی می‌آید.

۱۰) ریشه‌ی فعل

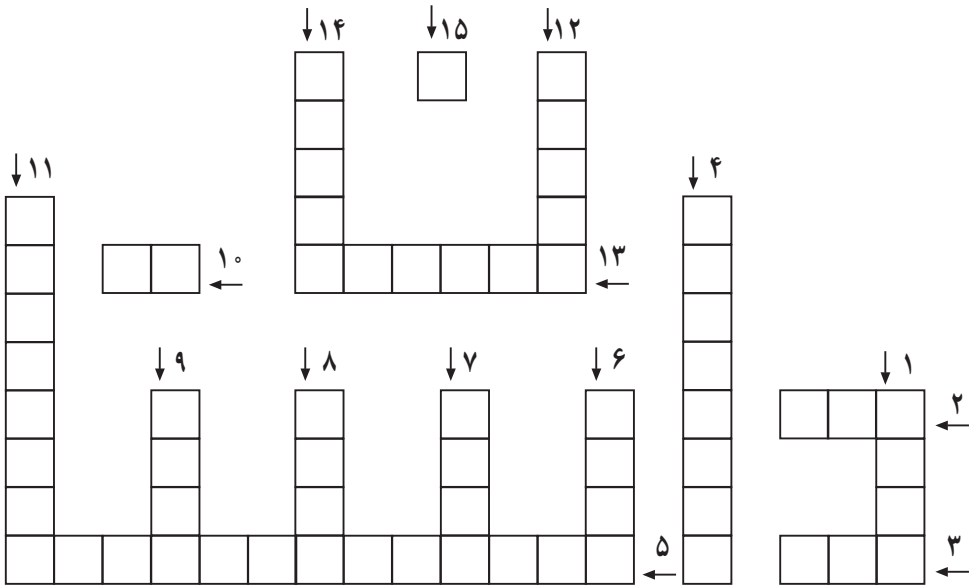
۱۱) نوعی ماضی است.

۱۲) داستان «دوستی با ابلهان» از این کتاب است.

۱۳) «دوست» در زبان ترکی

۱۴) معمولاً همراه آموزش می‌آید.

۱۵) حرف ربط



۶- املا

کلمه «گذار» در کلماتی مانند بنیان‌گذاری، قانون‌گذاری و قیمت‌گذاری به معنای قراردادادن، وضع کردن و تعیین کردن است.
اما «گزار» در کلماتی مانند نمازگزار، خدمت‌گزار و سپاس‌گزار به معنای به‌جا آوردن و ادا کردن است.
هنگام نوشتن املاي درست این کلمات باید توجه داشته باشیم.

دو نقّاش

سال‌ها پیش، مسابقه‌ای در یونان برگزار می‌شد که در طی آن بهترین نقّاش را شناسایی می‌کردند. یونانیان، زیبایی را بسیار دوست داشتند و سعی می‌کردند در هر چیز بهترین را پیدا کنند. آنان بازی‌های المپیک را راه انداختند تا بفهمند در هر ورزش، بهترین کیست؛ هم‌چنین، مسابقاتی در زمینه‌ی شعر، موسیقی، نقّاشی و مجسمه‌سازی برگزار می‌کردند. این داستان درباره‌ی یکی از آن مسابقه‌هاست.

هیچ کس نمی‌توانست بگوید کدام یک از دو نقّاش، هنرمند بهتری بودند. بعضی، یکی را ترجیح می‌دادند و برخی، دیگری را. پس، تصمیم گرفتند از پیرمردی که خود زمانی، بهترین نقّاش روزگار خویش بود، بخواهند در این مورد داوری کند. پیرمرد وظیفه‌ای بر عهده‌ی نقّاشان گذاشت: هریک باید تا آن‌جا که می‌توانست، تصویری واقعی از زندگی می‌کشید؛ بعد از سه ماه باید برمی‌گشتند و نقّاشی‌های خود را نشان می‌دادند، آن وقت پیرمرد قضاوت می‌کرد که کدام بهترین است.

دو نقّاش رفتند و بعد از سه ماه هرکدام با یک تصویر برگشتند. جمعیت در محلّ مسابقه گرد آمده، مشتاق بودند ببینند کدام یک برنده خواهد شد. پیرمردی که قرار بود بین آن دو داوری کند، در برابر دو نقّاشی که با پرده پوشانده شده بودند، ایستاد. به اولین نقّاش علامت داد؛ او جلو آمد و پرده را از روی نقّاشی خود کنار زد. جمعیت برای نقّاشی او که زیبا و بسیار به زندگی طبیعی شبیه بود، هورا کشید. نقّاشی او، تصویری از یک کاسه‌ی انگور بود و آن چنان رسیده و آبدار ترسیم شده بود که مردم نمی‌توانستند باور کنند انگورها واقعی نیستند. ناگهان، پرندگان که آن حوالی پرواز می‌کردند با شتاب فرود آمدند و شروع

کردند به نوک زدن به تصویر و سعی می کردند انگورها را بخورند! جمعیت کف می زدند و هورا می کشیدند. اگر این نقاشی، آن قدر خوب بود که توانسته بود پرندگان را فریب دهد، تصویرگر آن مطمئناً باید برنده می شد.

حالا نوبت نقاشی دیگر بود. پیرمرد به او علامت داد پرده را کنار بزند تا همه به چشم خود تصویری را که این هنرمند کشیده بود، ببینند. نقاش جوان لبخندی زد اما حرکتی نکرد.

داور مسابقه گفت: «نوبت توست؟ بگذار نقاشی ات را ببینیم تا داوری کنیم که کدام بهتر است». اما نقاش ثابت ماند و حرکتی نکرد. معنای این کار او چه بود؟ پیرمرد صبرش را از دست داد. قدمی برداشت تا پرده را کنار بزند. دستش به طرف پرده رفت؛ ولی مثل این بود که نمی تواند آن را در دست بگیرد.

رو به جمعیت کرد و گفت: این جا پرده ای نیست. پرده، همان نقاشی است. او یک پرده را نقاشی کرده است. درست شبیه یک پرده ای واقعی است!

جمعیت، مات و مبهوت مانده بود.

پیرمرد بعد از این که بر خودش مسلط شد، یادش آمد که باید برنده را انتخاب کند. چه کسی را باید انتخاب می کرد؟

او رو به نقاش اول کرد و گفت: «نقاشی تو آن قدر خوب بود که پرندگان را به اشتباه انداخت!»؛ سپس رو به نقاش دوم کرد و گفت: «اما نقاشی تو بهتر است چون چشم های انسان ها را فریب داده است! بنابراین، برنده تویی». جمعیت هورا کشید و نقاش به جلو قدم برداشت تا به عنوان برنده ی مسابقه، جایزه را دریافت کند. آن ها بهترین نقاش را پیدا کرده بودند یا نه؟

داستان هایی برای فکر کردن، رابرت فیشر

تفکر و تحلیل

۱- یکی از نقاشی ها چشم های انسان ها را به اشتباه انداخت. آیا چشم های شما

هم تاکنون اشتباه کرده است؟

۲- اگر شما به جای داوران مسابقه بودید، کدام نقاشی را انتخاب می کردید، چرا؟

بیاتا برآیم دستی زد دل

۱ بیاتا برآیم دستی زد دل که نتوان برآورد فردا ز گل
 کریم، به رزق تو پرورده ایم به انعام و لطف تو خورده ایم
 به لطفم بخوان و مران از دم ندارد به جز آساست سرم
 پیراغ یقینم فراراه دار ز بد کردنم دست، کوتاه دار
 ۵ قدایا به دست مران از دم که صورت بنفند دری دیگرم
 بوستان سعدی

اکنون که به پایان کتاب درسی و سال تحصیلی رسیده ایم، چه نیکوست که بخشی از دعای حضرت ولی عصر (عج) را با هم زمزمه کنیم:

پروردگارا، توفیق فرمانبری از خویش و دوری از نافرمانی را روزی ما بفرما،
 زبان ما را به درست گویی و گفتار شایسته، گویا بگردان،
 دل های ما را به دانش و معرفت، زینت بخش،
 چشم های ما را از گناه و خیانت، پوشان،
 و به دانش آموزان ما میل به کوشش و شوق آموختن، عنایت فرما.

واژه‌نامه

ا - آ

-
- آب حیات:** آب زندگی، گویند چشمه‌ای است در ظلمات که هر کس از آن بیاشامد، جاودانه می‌شود و خضر پیامبر(ع) از آن آب نوشیده است.
- آبشخور:** سرچشمه، آبخور
- آذرخش:** صاعقه، برق، درخشش برق آسمانی
- آرمیدن:** آرام گرفتن، خوابیدن
- آزاده:** آزاد و وارسته، اصیل و نجیب، جوانمرد
- آزرده:** رنجیده، دلتنگ، ملول، به خشم آمده
- آستان:** درگاه، حضور، جناب
- آغازیدن:** شروع کردن
- آفت:** آسیب
- آلات:** ج آلت، وسیله‌ها، ابزار
- آموزه:** محتوا، درون‌مایه، آن چه آموزش داده می‌شود.
- آوخ:** آه، افسوس
- ابرازکردن:** آشکار کردن، ظاهر ساختن
- ابله:** نادان، جاهل
- ابواب:** ج باب، درها
- ابهام:** پیچیدگی
- احتیاط:** مراقبت، مواظبت در رفتار
- احزان:** ج حزن، اندوه‌ها
- اخترشناسی:** ستاره‌شناسی
- از برکردن:** به خاطر سپردن، در یاد نگاه داشتن
- استراق سمع:** پنهانی گوش کردن، دزدیده گوش کردن
- اشقیقا:** ج شقی، تیره روزان، تبه‌روزان
- اصحاب:** ج صاحب، یاران
- اظهار کردن:** بیان کردن
- اعجاب:** به شگفت آوردن، عجیب دانستن
- اعزاز:** عزیز داشتن، گرمی داشتن
- افراط:** زیاده‌روی کردن، از حد گذشتن
- اقرار داشتن:** اعتراف کردن، سخن را آشکار بیان کردن
- اقتدار:** قدرت داشتن، توانمندی
- اقلیم:** سرزمین، ناحیه، قلمرو
- التفات:** توجه کردن
- الْحَق:** حقیقتاً، به راستی
- المپیک:** منسوب به الومپیا (کوه معروف یونان) مسابقات و ورزش‌ها و بازی‌هایی که هر چهار سال یک بار با مراسم ویژه‌ای در یونان قدیم انجام می‌شد و از سال ۱۸۹۶م جنبه‌ی بین‌المللی یافت. اکنون مسابقات المپیک به صورت دوره‌ای در پایتخت یکی از کشورهای جهان در رشته‌های گوناگون ورزشی برگزار می‌شود.
- الوان:** ج لون، رنگ‌ها
- الهام:** در دل افتادن، چیزی که به صورت ناگهانی و رازآمیز در دل انسان وارد می‌شود.
- انحطاط:** پست شدن، فروافتادن
- انصاف:** عدل، داد
- انعام:** بخشش، نعمت دادن (توجه، تلفظ این کلمه را با واژه‌ی «انعام» که به معنی چهارپایان است، اشتباه نکنید.)
- اوان:** هنگام، زمان
- اوج:** بلندی، نهایت
- اولیا:** ج ولی، یاران، دوستان، مردان حق، عارفان، اولیاء الله

ب

بی کران : بی انتها، بی پایان

بیشش : بینایی، بصیرت



بار : این کلمه در ترکیب «بار خدا یا» به معنای آفریننده و نیکوکار است.

بار آور : ثمربخش

باطن : درون، داخل هر چیز، ضمیر

بالش : بالیدن، رشد کردن

بالین : بستر، آن چه در هنگام خواب زیر سر قرار می دهند.

بخرَد : خردمند، عاقل

بدرقه : راهنما، راهبر، پاسبان، نگهبان، پشت و پناه،

مشایعت و همراهی

بدیهی : آشکار، روشن

برنوشتن : در نور دیدن، پیچیدن، برچیدن

بَر : خشکی، بیابان

بُردبار : شکبیا، صبور

بساط : فرش، گستردگی، هر چیز گستردنی مانند فرش

و سفره

بُستان : گلستان، گلزار

بُغض : گرفتگی و ناراحتی درونی از غصه

بلند آوازه : مشهور، نامدار

بُن : ریشه، ته، انتها

بَنات : ج بنت، دختران

بنیاد : اساس، اصل، شالوده، بنیان

بوأ : نوعی مار بزرگ، ماری بزرگ و بی زهر که در آمریکای

شمالی و جنوبی پیدا می شود. درازی آن به بیش از پنج

متر می رسد. حیوانات را شکار می کند و برای کشتن و

خُرد کردن شکار خود، دور کمر آن می پیچد و آن قدر فشار

می دهد تا استخوان های شکار خُرد شود، اژدر مار

بُوم : جغد، پرنده ای که به شومی معروف است.

به حق : به راستی، حقیقتاً

پ



پاس : بخشی از شب یا روز

پاکباز : پاک باخته، وارسته

پویش : به شتاب رفتن، جست و جو کردن

پویه کردن : دویدن، پویدن

پیمان : عهد، قرارداد

ت



تُحفه : پیش کش، هدیه، ارمغان

تحوّل : دگرگونی

تخت گاه : جایگاه مخصوص که پادشاهان بر آن می نشینند.

تداعی : از یک معنی به معنی دیگری بردن، به باد آوردن

ترجیح دادن : برتری دادن

تسبیح : خدا را به پاکی یاد کردن، نیایش کردن

تعالی : بلند پایه، بلند مرتبه

تعرض : دست درازی، تجاوز، حالتی از اعتراض

تفرّج : گشت و گذار، تفریح

تفریط : کوتاهی کردن در کاری

تقدیر : قسمت و سرنوشتی که خداوند برای بندگان خود

معین فرموده است، فرمان خدا

تقوا : پرهیزکاری، پاک دامنی

تک : ته، پایین، قعر

تکبیر : غرور و خودبینی

تَل : تبه، هر چه که روی هم توده و انباشته شده باشد.

تلخیص : کوتاه کردن

تمنّا کردن : خواهش کردن، التماس کردن

تمییز: فرق گذاشتن، هوش و فراست، قوه‌ی شناخت
تن آسانی: تنبلی، تن پروری
تنگ داشتن: سخت گرفتن
تنگ شدنِ نفس: به سختی افتادن، بسیار مضطرب و
 پریشان شدن (کنایه)
تنبیه: هوشیار کردن، آگاه ساختن کسی بر کاری
توان فرسا: فرسوده کننده، نابود کننده
توبره: کیسه‌ی بزرگ
توقع: انتظار داشتن
تهذیب: پاکیزه کردن، خالص کردن
تُهمت: گمان بد، افترا

جوانب: ج جانب، اطراف، کناره‌ها
جوهر: اصل، جوهر دانایی: اصل و اساس آگاهی و
 هوشیاری
جوهره: اصل و گوهر هر چیز، جوهره‌ی وجود: اصل
 هستی
جهالت: نادانی
جهد: کوشش، تلاش

چ

چشم روشن کردن: شاد و خوش حال ساختن

ث

ثمر: میوه، بار، بهره، نتیجه
ثنا: ستایش، آفرین

ج

جامه: لباس، پوشاک
جان فرا: آن چه به انسان روح و نشاط دهد، افزایشده‌ی جان
جاه: مقام، درجه، شُکوه
جزع: بی صبری، زاری، بی تابی
جستن: رهاشدن، گریختن، جهیدن
جفایبیشه: ستمکار
جگر آور: دلیر، شجاع
جگر دوز: شکافنده‌ی جگر
جلال: بزرگی، شکوه
جَلَّ: بزرگ است (برای پروردگار به کار می‌رود)
جمله: همه، همگی

حاجت: نیاز، خواسته
حتی الامکان: تا جایی که ممکن باشد.
حدیث: سخن، خبر و قولی که از پیامبر اسلام (ص) و
 ائمه علیهم السّلام نقل شده باشد.
حرص: طمع، آز
حُرمت: ارج و احترام، حرام بودن
حریف: رفیق، همکار، هم حرفه
حُقّه: ظرفی کوچک که در آن جواهر یا چیزهای دیگر،
 نگه‌داری شود.
حکمت: دانش، علم به حقایق اشیا
حکیم: دانشمند، عالم

خ

خاستن: بلندشدن
خاصّه: به ویژه، مخصوصاً

خردمند: عاقل، دارای عقل و اندیشه

خرقه: لباس، جامه‌ی عارفان و درویشان

خسرو: پادشاه، لقب چند تن از پادشاهان ساسانی

خشخاش: نوعی گیاه دارای ساقه‌ی باریک

خِصَال: جِ خِصَلت، ویژگی‌ها

خِصَلت: خوی، ویژگی

خِصَم: دشمن، بدخواه

خَط: راه راست و دراز، خَطِّ دشمن: حالت قرار گرفتن

دشمنان که در یک راستا ایستاده باشند.

خِلاص: رهایی، رستن

خِلعت: جامه‌ی دوخته که از طرف شخصی بزرگ

به‌عنوان جایزه یا انعام به کسی داده می‌شود.

خِلل: فساد و تباهی

خِوَار: بی ارزش، پست

خِوَض نمودن: در امری اندیشیدن، به عمق و ژرفای

چیزی فکر کردن

خِیابان: این کلمه در ص ۱۲۷ شعر اقبال لاهوری، به

معنای «باغ و بوستان» به‌کار رفته است.

خِیره: بیهوده، بی‌پروا

دستور: اجازه، فرمان

دست‌یازیدن: قصد کردن، دست انداختن به چیزی

دَف: یکی از آلات موسیقی دارای حلقه‌ای چوبی و

پوست نازک که با سر انگشتان نواخته می‌شود.

دل‌گزا: گزنده‌ی دل، آزار دهنده، دل‌آزار

دُون: پایین، فرومایه و پست

دِیَار: جِ دار، شهرها، خانه‌ها

دِیبا: پارچه‌ای ابریشمی رنگین

دِیر پاییدن: پایدار ماندن، دِیر یای: پایدار، بادوام

دِیرینه: قدیمی، کهن

ذ

ذخایر: جِ ذخیره، اندوخته‌ها، پس‌اندازها

ذَلَّت: خَواری، پستی، دلیل گشتن

ر

راسو: جانوری بزرگ‌تر از موش خانگی

راهبُرد: راهبری، روش و فنی برای هدایت بهتر

رحلت: سفر کردن، کوچ کردن

رُخصت: اجازه، دستور

رَسَتَن: رهاشدن، آزاد شدن

رُعیایا: جِ رعیت، عموم مردم، مردم فرمان‌بردار

رکاب‌دادن: سواری دادن

رَمَق: توان، نیرو

روا کردن: روان ساختن، سزاوار ساختن

روان: جان، روح

راهبر: راه‌برنده، راهنمایی‌کننده

د

داد: انصاف، عدل

داعیه: انگیزه، عِلت

دخِل: در آمد

در غلظ شدن: دچار اشتباه شدن، تصوّر ناسنجیده کردن

دِرَم: سکه‌ی نقره، پول نقد، دِرهم

دریغ: افسوس، اندوه

دریغ کردن: خودداری کردن از کمک به کسی، مضایقه کردن

دست‌تنگ: تنگ‌دست، تهی‌دست

ز

در خود سپردن: در خود حفظ و نگه‌داری کردن

سپهر: آسمان، فلک، چرخ

سرا: خانه

سرزندگی: سرحال بودن، شادابی و چالاکی

سرکش: عاصی، نافرمان

سُریر: تخت، اورنگ

سعادت: خوش بختی، نیک بختی

سکته: سکوت، اختلال ناگهانی و شدید یکی از اندام‌های

حیاتی که موجب به خطر انداختن زندگی شود.

سُلَّله: نسل، خلاصه‌ی هر چیز، برگزیده

سِمِج: بی‌شرم، زشت، گستاخ

سیرت: خُلق و خوی

سیم‌گون: نقره‌گون، سبیدفام

زار: رنجور، ضعیف

زَفَت: درشت

زُفت: تند و بی‌ارزش

زنگار: آلودگی و غبار، زنگ فلزات و آینه

زمزمه: ترنم کردن، نغمه، سرود، هر سخن پنهان که فهمیده نشود.

زَهْره: جرئت، شهامت

زی: به‌سوی، سوی

زینهار: بیرهیز، آگاه باش، برحذر باش

ژ

ژرف: عمیق

ژولیده: آشفته، آن که سر و وضعی نابسامان دارد.

ش

شرارت‌آمیز: بدکرداری، آمیخته به فتنه و بدی

شَطَط: رود بزرگ که وارد دریا شود.

شفاعت: خواهشگری، درخواست بخشش یا کمک از

کسی برای دیگری

شکيبا: بردبار، صبور

شورستان: شوره‌زار، نم‌کزار

شوریده: آشفته، پریشان حال

شهریه: ماهیانه، حقوق ماهیانه

شیرازه: در لغت به معنی ته‌بندی و جزوه‌بندی و آن پارچه

و چسبی که در چاپ و صحافی کتاب به کار می‌رود،

ولی در شعرخوانی «ایران» اثر شاعر تاجیکی، این کلمه

به معنای عامل استواری، دوام و ارزش و اعتبار به کار

رفته است.

سالار: سردار، رئیس

سامان: آرام و قرار، نظم و انضباط

سبزینه‌پوش: سبزپوش، کسی که جامه‌ای با رنگ سبز

بر تن دارد.

سبقت: پیشی گرفتن، جلو افتادن

سَبَبک: روش، شیوه، اُسلوب

سبو: کوزه‌ی سفالی

ستوه: خستگی، افسرده، به ستوه آمدن: بی‌چاره شدن،

دل‌تنگ و خسته شدن

سپردن: چیزی را برای نگه‌داری به کسی دادن،

ص

عَجَم: غیرعرب، در شعر علامه اقبال لاهوری این کلمه به معنای «ایرانی» است.

عدل: در درس اول این کلمه به معنی «عادل» به کار رفته است، مردمی عدل، یعنی مردمی عادل.

عدو: دشمن، بدخواه

عریضه: نامه‌ای که کسی به شخص بالاتر از خود بنویسد.

عَزَّ: ارجمندی

عَزَّ: عزیز است (برای پروردگار به کار می‌رود، «عَزَّ وَجَلَّ» یعنی عزیز و بزرگوار است.)

عزیمت: قصد کردن، دل بر کاری نهادن، آهنگ کردن

عشوه: ناز، کرشمه

عطا: بخشش

عُقده: گره، بند

عَلَّیْن: جمع عَلَیْ، بلندی‌ها، بلندترین درجه‌ی بهشت

عَنْب: انگور

عهد: پیمان، سوگند

عیال: همسر، همسر و فرزند، خانواده

عیان: آشکار، ظاهر

غ

غریب: بیگانه، ناآشنا

غفلت: ناآگاهی، بی‌خبری، جهالت

غَنَا: توانگری، بی‌نیازی

غنی: سرشار، بی‌نیاز

ض

ضمان: پذیرفتن، بر عهده گرفتن کار

ط

طبع: خوی، سرشت

طراوت: شادابی، تازگی و نشاط

طَرَار: دزد، راهزن

طریقت: راه و روش

طعن: سرزنش، عیب کسی را گفتن

طنین: آواز، صدا

طیب: بوی خوش

ع

عار: عیب و تنگ، باعث سرافکنندگی

عامی: بی‌سواد، ساده‌لوح، مردم بی‌دانش

عایدگشتن: به‌دست آمدن، سود کردن

ف

فارغ: آسوده

فاضل: برتر، دانا، اهل فضل

فام: رنگ (پسوندی است برای رنگ، سبزه فام: سبزه رنگ)

فراخ: گشادگی، وسعت، گسترده

فراخ دلی: بی باکی، بُردلی، آسودگی خیال

فراز: بلندی، اوج

فراست: هوشمندی، زیرکی باطنی

فراغت: آسودگی، رهایی

فروتوت: پیر، سالخورده

فرج یافتن: رهاشدن از مشکلات، گشایش یافتن در کار

فرزانه: دانشمند، فاضل، بسیار دان

فرو تراشید: گوشت آن ریخت، تراشیده شد، فرو ریخت

فروزان: تابان، درخشان

فرو کاستن: پایین آمدن، به زیر آمدن

فرهنگ: دانش، ادب، مجموعه‌ی آداب و آیین، باورها، ارزش‌ها

فرهپخته: ادب آموخته، تربیت شده

فضیلت: افزونی در علم، نیکویی‌های اخلاقی

فطرت: سرشت، صفت طبیعی انسان

فُلان: اشاره به یک شخص یا یک چیز نامعلوم و مبهم

فنا: نابودی، نیستی

ک



کام: آرزو، میل و خواسته

کاهل وار: از روی تبیلی، با سُستی، مانند تنبل‌ها

کبریا: بزرگی و شُکوه

کران: کنار، کناره، ساحل

کَرَم: جوان‌مردی، بزرگواری، بخشش

کشمکش: ستیزه، جدال، به هم درآویختن

کمند: طناب، بند، رشته‌ای ضخیم و بلند که برای

گرفتار ساختن انسان یا حیوان به کار می‌رود.

کمینگاه: محلّ پنهان شدن برای از یاد آوردن دشمن یا

شکار، مخفیگاه

کُنّام: جایگاه حیوانات درنده

کین: کینه، دشمنی

کیوان: سیاره‌ی زُحَل

ق



قابلیت: توانایی

قحطی: خشک‌سالی، نایابی

قریب: نزدیک، در حدود

قریحه: ذوق و استعداد

قضا: حکم الهی که در حقّ مخلوق واقع شود.

قُنوس: پرنده‌ی افسانه‌ای که گویند در آتشی که خود

گ



گران‌مایه: عزیز، گران قدر، ارجمند

گردان: چرخنده، گردش‌کننده

گرو: قید، بند، پول، مال یا چیزی که به‌عنوان شرط و

ضمانت انجام کاری نزد کسی گذاشته می‌شود تا پس از

پایان کار، باز گرفته شود.

مَتَقَدَّم: دارای تقدّم، پیشین

گِزاف: بسیار، بی حساب، بیهوده

مَتَهَم: کسی که کار بدی به او نسبت داده شود، تهمت

گِزَنَد: آسیب

زده شده، مورد تهمت واقع شده

گِشاده رو: با نشاط و خندان

مُحَال: ناشدنی، غیرممکن

گلاویزشدن: به هم آویختن دو یا چند نفر هنگام زد و

مُحَاوَرَه: گفت و گو، گفتار

خورد

مَحَضَّر: جای حضور، درگاه

گیوه: نوعی کفش که رویه‌ی آن از نخ یا ابریشم بافته

مَحْفُوظ: حفظ شده، نگاه‌داری شده

می‌شود و ته آن از چرم یا پارچه است.

مَخْتَصِر: کم و کوتاه، ناچیز

مَخُوف: وحشتناک، ترسناک

مَدَهوش: سرگشته، سرگردان

ل

مَدیون: وام‌دار، بدهکار

.....

مُرَاد: خواسته شده، مقصود و هدف

لاف‌زدن: خودستایی کردن، ادّعی‌ی زیاده از حد،

مَرهون: گرو داده شده، گرو رفته، مدیون، بدهکار

بیهوده‌گویی

مَسْتَلَزِم: نیازمند

لُغوی: لغت‌دان، کسی که علم لغت می‌داند و واژه‌ها را

مَسْتَمِع: شنونده

خوب می‌شناسد.

مُسَخَّر: رام و مطیع

لوح: وسیله‌ای شبیه تخته که شاگردان در قدیم بر روی

مَشَقَّت: دشواری

آن می‌نوشتند، لوحه

مُصَاحِبَت: هم‌صحبتی، هم‌نشینی، دوستی

مُصَائب: ج مصیبت، بلاها و سختی‌های بزرگ

م

مُصِرّ: اصرارکننده، پافشاری‌کننده

.....

مَصُون: حفظ شده، در امان مانده

ماء: آب، ماء معین: آب پاک و روان

مَعَارِج: ج معراج، نردبان‌ها، آنچه به وسیله‌ی آن بالا روند.

مائده: طعام، خوردنی، سفره

مَعْصِیَت: گناه، نافرمانی

مات: سرگشته، سرگردان

مَعْمُول: متداول، رایج، مرسوم

ماتم: سوگ، عزا

مَعِیْشَت: آنچه به وسیله‌ی آن امرار معاش می‌کنند، زندگی

مایه گرفتن: زاده شدن، به وجود آمدن، بارورشدن

مُغِیْلَان: گیاه خاردار که میوه‌ای شبیه باقلا دارد، این

مُنْبَطِل: باطل‌کننده

کلمه در اصل «اُمُّ غِیْلَان» بوده است، به معنی مادر دیوها و

مبهورت: شگفت‌زده، حیران، متحیر

غولان؛ چون در قدیم فکر می‌کردند که دیوها و غول‌های

متاع: کالای باارزش، چیز گران‌بها

بیابانی زیر این بوته‌ها پنهان می‌شوند و مسافران و اهل

متحیر: سرگردان، حیران

کاروان را گمراه می‌کنند.

متفرّق: پراکنده



مَفْتُون : شیفته، فریفته، شیدا و عاشق

مَقْدُور : آن چه در قدرت شخص باشد، امکان پذیر

مَقَر : قرارگاه، جای قرار و آرام

مُقَرَّب : نزدیک شده، کسی که قُرب و منزلت پیدا کرده باشد.

مَقْرُون : نزدیک به هم، به هم پیوسته

مَقْطَع : بریده، قطع شده

مَقْهُور : شکست خورده، مغلوب شده

مُلَازِم : همراه

مِلَاطِفَت : لطف و مهربانی، نیکویی

مِلْتَمَسَانَه : با التماس، از روی خواهش

مُلْحَق : پیوسته، کسی یا چیزی که به دیگری پیوسته و متصل شده باشد.

مَلِك : پادشاه، دارای قدرت و سلطه

مُلْك : پادشاهی، مملکت، فرمانروایی

مَلَّاح : ملوان، کشتیبان

مَلُول : بیزار، اندوهگین، آزرده و خسته

مُنَاطَرَه : بحث و گفت و گو کردن برای شکست دادن طرف مقابل، گفت و گوی رویارو برای غلبه بر دیگری و اثبات سخن خود.

مُنَجِّی : نجات بخش

مُنْظَم : آراسته و مرتب

مَنِّی : تکبر، غرور، خودپسندی

مَوَاعِظ : ج موعظه، پندها، اندرزها

مِهْتَر : بزرگ، رئیس

مَهْد : گهواره، زمین هموار

مِهْر : خورشید

مِهْرگَان : جشنی باستانی که پس از عید نوروز از بزرگ ترین جشن های ایرانیان کهن بوده است.

مَهْل : مگذار، فرومگذار، هلیدن : گذاشتن، هِشتن

میان دو نماز : زمان میان دو نماز ظهر و عصر

میغ : ایر، سحاب

می کِشَان : باده نوشان، می خواران که در سروده ی

امام خمینی (ره) منظور از آن عارفان و عاشقان حضرت ولی عصر (عج) است.

ن

ناکامی : به مقصود نرسیدن، بی بهره شدن

نام آور : مشهور، نامدار

ناهید : ستاره ی زهره

نَبَات : گیاه

نَحِیف : لاغر، نزار، رنجور

نُصْرَت : یاری، کمک

نقد : بررسی نکته های خوب و بد یک اثر و کار یا رفتار، آشکار ساختن زیبایی ها و کاستی های یک اثر یا عمل و بیان راه های اصلاح و تقویت آن

نوروز : روز نو، روز اوّل فروردین که جشن ملی و باستانی ایرانیان است.

نهار : روز (توجه : کلمه ی «نهار» واژه ای عربی است به معنای روز، ولی کلمه ی «ناهار» فارسی است و ربطی با آن واژه ندارد.)

نَهْفَت : پناهگاه، محل پنهان شدن، مخفیگاه

نَهْفَتِن : پنهان کردن، مخفی کردن

نَهیب : هراس، ترس، بانگ

نِیْت بَدَل کردن : تغییر عقیده دادن، نظر خود را عوض کردن

نیکو خِصال : دارای ویژگی های پسندیده

نیام : غلاف شمشیر

و

به کار می‌رود، آگاه باش

هراس : ترس و بیم

هَرز رفتن : هدر رفتن، بیهوده و بی‌ثمر شدن

هماره : همواره، همیشه، پیوسته

همزاد : هم‌سن و سال

همزیستی : باهم زندگی کردن

همگن : از یک نوع، از یک جنس، همگون، همانند

هورا : صدای بلند و پیوسته برای شادی و تحسین

هیاهو : غوغا، جار و جنجال، سر و صدا، آشوب

هیئت : شکل و صورت

واداشتن : وادار کردن، برانگیختن

وارهیدن : آزاد شدن، رها شدن

واقف : آگاه، باخبر

والا : ارجمند، بلند مرتبه

وجه معاش : پولی که صرف هزینه‌ی زندگی شود

وحشت : ترس، بیم و هراس

وداع کردن : خدا حافظی کردن

ورد : ذکر و دعای زیر لب، دعایی که آهسته بر لب جاری

شود.

وقوف : آگاهی

وَهله : مرحله، دفعه و بار

ی

یزدان : خدا، ایزد، پروردگار، الله

یقین : بصیرت، علم، اطمینان قلبی

یمن : خیر و برکت، خجستگی، مبارکی

ه

هان : کلمه‌ای که هنگام آگاه‌ساختن یا تأکید و هشدار

اعلام: اشخاص

ا-ا

آرش: آرش از پهلوانان تاریخ ایران کهن و از سپاه منوچهر پیشدادی بود. وی در کمان‌داری شهرت داشت. در آخر دوره حکمرانی منوچهر قرار بر آن شد که دلاوری ایرانی تیری رها کند و هر جا که تیر فرود آید، مرز ایران و توران باشد. آرش پهلوان ایرانی از قلّه‌ی دماوند تیری پرتاب کرد که از بامداد تا نیم روز برفت و به کنار رود جیحون فرود آمد و آن جا مرز ایران شناخته شد. آرش برای آن که به عظمت و وسعت کشور خود بیفزاید با تمام نیرو، کمان را کشید و جان خویش را در راه میهن فدا کرد.

آریوبرزن: یکی از سرداران بزرگ و دلیر ایران در زمان داریوش سوم هخامنشی که در حمله‌ی اسکندر به ایران با شجاعت در مقابل سپاه مقدونیان، ایستادگی نمود.

آوینی، سید مرتضی: شهید مرتضی آوینی در سال ۱۳۲۶ متولد شد. او نویسنده، فیلم‌ساز و سردبیر مجله‌ی «سوره» بود. از فیلم‌های او می‌توان به «خان‌گزیده‌ها»، «حقیقت»، «روایت فتح» و «سراب» اشاره کرد. وی در سال ۱۳۷۲ در منطقه‌ی فکّه به شهادت رسید.

ابلیس: شیطان، موجودی که موجب گمراهی، شرک، غرور، ظلم و نگون‌بختی افراد بشر می‌گردد. در قرآن و روایات اسلامی آمده است که وی چون بر آدم (ع) سجده نکرد و از فرمان الهی سرپیچید، از درگاه احدیت رانده شد و به گمراه کردن خلق پرداخت.

ابوذر غفاری: (وفات ۳۲ هـ.ق) منسوب به قبیله‌ی غفار، از بزرگان صحابه‌ی پیامبر (ص) و از مؤمنان صدر اسلام است. گویند وی پنجمین نفری است که اسلام آورده است.

ابوعلی، سینا: (۳۷۰-۴۲۸ هـ.ق) از دانشمندان بنام قرن چهارم و اوایل قرن پنجم است. در بخارا کسب علم کرده و در ده سالگی قرآن را از حفظ داشت. در جوانی پادشاه سامانی، نوح بن منصور، را معالجه کرد و از کتاب‌خانه‌ی گران‌بهای او بهره‌ها برد. در سفری به همدان در راه بیمار شد و در آن شهر درگذشت. از آثار او می‌توان به کتاب شفا، کتاب قانون و دانش‌نامه‌ی علایی اشاره کرد.

اخوان ثالث، مهدی: از شاعران بزرگ ادبیات معاصر که در اسفند ماه ۱۳۰۷ در شهر مشهد متولد شد. اولین مجموعه‌ی شعرش در سال ۱۳۳۰ به نام «ارغنون» به چاپ رسید. وی هم به شیوه‌ی کهن و هم به شیوه‌ی نو‌نیمایی شعر می‌سرود. وفات وی در چهارم شهریور ماه ۱۳۶۹ اتفاق افتاد. اخوان ثالث در جوار آرامگاه حکیم ابوالقاسم فردوسی در باغ شهر توس به خاک سپرده شده است.

اسلامی ندوشن، محمد علی: وی در سال ۱۳۰۴ هـ.ش در ندوشن یزد دیده به جهان گشود. اسلامی از نویسندگان خوش قلم معاصر است که نثری شیرین و دل‌نشین دارد. کتاب «روزها»ی وی یکی از نمونه‌های برجسته‌ی زندگی‌نامه‌نویسی در زبان فارسی امروز است.

اصحاب کهف (یاران غار): چند تن از اهالی یونان بودند که در زمان دقیانوس بت پرست به خداپرستی گراییدند و از بیم دقیانوس به غاری داخل شدند و خفتند. خواب ایشان ۳۰۹ سال طول کشید

و چون از خواب برخاستند یکی از ایشان در طلب غذا به شهر رفت و چون سکه‌ی او متعلق به عهد دقیانوس بود او را پیش حاکم شهر بردند. دانشمندی در مجلس حاکم واقعه را دریافت. مردم خواستند ایشان را به شهر آورند. اصحاب کهف راضی نشدند و دعا کردند تا خداوند ایشان را ببرد.

اعتصامی، پروین: شاعر پرآوازه‌ی زبان فارسی است که در سال ۱۲۸۵ شمسی در شهر تبریز دیده به جهان گشود. سروده‌های او در زمینه‌ی موضوع‌های اجتماعی، اخلاقی و انتقادی است و حالتی اندرزگونه دارد. پروین در سال ۱۳۲۰ خورشیدی درگذشت؛ آرامگاه وی در شهر قم، کنار صحن حضرت معصومه (س) قرار گرفته است.

امین پور، قیصر: از شاعران برجسته‌ی انقلاب اسلامی، مجموعه شعرهای «به قول پرستو»، «در کوچه‌ی آفتاب»، «تنفس صبح» و «آینه‌های ناگهان» از آثار اوست. قیصر امین پور در سال ۱۳۸۶ درگذشت.

اوحدی مراغه‌ای: شاعر عارف قرن هشتم که به سبب ولادت در مراغه، به مراغه‌ای و به سبب سکونت در اصفهان به اصفهانی مشهور است. اوحدی قسمت اخیر عمر خود را در آذربایجان به سر برده و در آن جا مثنوی «جام جم» را سروده است. وی دیوانی شامل قصاید، غزلیات و رباعیات دارد.

ب

بابا جان، علی: علی بابا جان از شاعران کشور فارسی زبان، تاجیکستان است. در سال ۱۹۳۶ میلادی (۱۳۱۵ شمسی) در تاجیکستان متولد شد. سال‌های زندگی خود را به روزنامه‌نگاری و سرودن اشعار برای کودکان و نوجوانان و بزرگسالان سپری کرد. در سال ۱۹۷۰ (۱۳۴۷) به ایران سفر کرد و این سروده (شعر «ایران») که از کتاب «نمک زندگی» او است بیانگر عشق و دلبستگی شاعر به فرهنگ و ادب ایران است.

بوشکور بلخی: بوشکور بلخی از شاعران نیمه‌ی اول قرن چهارم است. از اشعار او ابیات پراکنده‌ای در دست است.

بهار، محمد تقی: «بهار» در سال ۱۲۶۶ هـ.ش در مشهد به دنیا آمد. او تحصیلات مقدماتی را نزد پدر فرا گرفت و از مکتب ادیب نیشابوری نیز بهره‌مند شد. بهار از کودکی شعر می‌سرود. نخستین اشعار سیاسی و اجتماعی خود را در روزنامه‌ی خراسان به چاپ رسانید. او دوران زندگی خود را به مطالعه، تدریس، پژوهش و مبارزه با حکومت ظالم زمان خود گذراند و در سال ۱۳۳۰ هـ.ش از دنیا رفت. برخی از آثار بهار عبارتند از: سبک‌شناسی، تاریخ احزاب سیاسی، دیوان اشعار و ...

بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر (۱۱۳۳-۱۰۵۴ هـ.ق): وی در عظیم‌آباد هندوستان متولد شد و از شاعران بزرگ فارسی‌زبان به‌شمار می‌رود. او در آثار خویش اندیشه‌های لطیف عرفانی را با مضامین پیچیده درآمیخت و شیوه‌ی بیان و سبک ویژه‌ای را به کار بست.

بیرونی، ابوریحان: ابوریحان محمد بن احمد، ریاضی‌دان و فیلسوف ایرانی (۳۶۲-۴۴۰ هـ.ق) اوایل عمر را در دربار خوارزمشاهیان گذراند. سپس چند سال در گرگان، در دربار قابوس بن وشمگیر به سربرد. پس از آن محمود غزنوی او را با خود همراه ساخت و در اکثر جنگ‌های محمود در هندوستان

همراه او بود. با دانشمندان هند مصاحبت داشت و مواد لازم را برای تألیف کتاب «تحقیق ماللهند» فراهم آورد. از آثار مهمّ او می‌توان به کتاب «التفهیم» اشاره کرد.

بیهقی، ابوالفضل: ابوالفضل محمدبن حسین (۳۸۵-۴۷۰ه.ق) دبیر دانشمند دربار سلطان محمود و مسعود غزنوی است. وی پس از کسب معلومات در نیشابور به دیوان رسایل محمود غزنوی راه یافت و در خدمت ابونصر مُشکان به کار پرداخت. اثر معروف او «تاریخ بیهقی» است.

ج

جهان آرا، محمد: یکی از فرماندهان شجاع و دلآور سپاه ایران در اوایل انقلاب و دوران جنگ تحمیلی که در مقاومت و حفظ و حراست از خرمشهر نقش بسزایی داشت. او در حادثه‌ی انفجار بمب در هواپیما به شهادت رسید.

ح

حاسب (استاد): احمد بن عبدالله مروی از منجمان و ریاضی‌دانان بود. وی به علّت مهارت در محاسبات به «حاسب» (حسابگر) معروف گردید.

حافظ: خواجه شمس الدین محمد، حافظ شیرازی معروف به لسان الغیب، از بزرگ‌ترین شاعران غزل‌سرای ایران و جهان است که در قرن هشتم می‌زیست. گفته‌اند چون قرآن را از بر داشت، «حافظ» تخلص گرفت. آن چه از محتوای شعر حافظ به دست می‌آید، تسلط وی به زبان عربی و تبحر او در علوم مختلف است. دیوان او سرشار از آموزه‌های عرفانی و حکمت الهی است. آرامگاه او در باغ زیبایی در شمال شهر شیراز واقع شده که به «حافظیه» معروف است.

حسنک (وزیر): ابوعلی حسن بن محمد میکال مشهور به حسنک، وزیر سلطان محمود غزنوی بود. وقتی که سلطان مسعود بر جای پدرش نشست، بدخواهان حسنک، سلطان مسعود را علیه وی تحریک کردند. سپس به دستور سلطان مسعود به دلیل بدبینی و حسادت دیگران، اموالش مصادره گردید و به دار آویخته شد. بیهقی ماجرای بر دار شدن حسنک را به تثری دل‌نشین و زیبا در کتاب تاریخ خود آورده است.

حنظله بادغیسی: وی از قدیمی‌ترین شاعران فارسی‌گوی پس از اسلام و معاصر سلسله‌ی طاهریان بوده است. وفات او را حدود سال ۲۲۰ هجری قمری نوشته‌اند.

خ

خواجه عبدالله انصاری: شیخ الاسلام ابواسماعیل بن محمد انصاری هروی معروف به پیرانصار و پیر هرات (۳۶۹ه.ق - ۴۸۱ه.ق) در هرات به دنیا آمد. وی زبانی گویا و طبعی توانا داشت. شعر پارسی و عربی را نیکو می‌سرود اما شهرتش بیش‌تر به سبب کتاب «مناجات‌نامه»

و «الهی نامه» است که نثری آهنگین و موسیقایی دارد. خواجه عبدالله از پیش گامان نثر مسجع به شمار می‌آید.

خواجه نصیرالدین توسی: ابو جعفر نصیر الدین محمد بن حسن توسی از علمای بزرگ ریاضی، نجوم و حکمت ایران در قرن هفتم و نیز از وزیران بزرگ آن دوره است که با تدبیر خاصی از خرابی شهرها و کشتار دسته‌جمعی مردم به دست هلاکو جلوگیری کرد. این دانشمند با تدبیر یکی از فقهای مذهب تشیع است که هلاکو را به ایجاد رصدخانه‌ی مراغه تشویق کرد. کتاب «اخلاق ناصری» از مشهورترین تألیف‌های او است.

خواجه نظام الملک: نظام الملک از وزیران و دانشمندان مشهور قرن پنجم است که در توس متولد شد. مدت وزارت نظام الملک سی سال بود. بسیاری از پیشرفت‌های سلجوقیان در امور داخلی کشور، مدیون کردانی و لیاقت وی بود. مدارس بسیاری بنا نهاد که پس از وی به مدارس «نظامیه» شهرت یافت. کتاب «سیاست نامه» از جمله کتاب‌های مشهور فارسی است که وی به نگارش درآورده است.

خوارزمی: ابوبکر محمد بن عباس (وفات: ۳۸۳ ه.ق) از دانشمندان معروف است. اصل وی از خوارزم و مادرش اهل طبرستان و خواهر محمد بن جریر طبری بود. وی در حفظ اشعار، علم لغت، نحو و شعر و ادب زبان عربی، کم نظیر بود.

خیام: حکیم ابوالفتح عمر بن ابراهیم معروف به خیام نیشابوری شاعر، فیلسوف، ریاضی‌دان، منجم ایرانی در اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم است.

د

دستان: لقب زال، پدر جهان پهلوان ایرانی، رستم، است. زال پس از تولد به دلیل سفیدی مو از سوی پدر (سام) رانده شد و به کوه البرز برده شد. در آن جا سیمرغ او را پرورش داد، چون جوانی برومند شد با «رودابه» دختر شاه کابلستان ازدواج کرد، رستم حاصل این ازدواج بود.

ر

رابعه عدویه: از زنان پارسا و پرهیزکار ایرانی‌تبار قرن دوم هجری قمری که در عبادت و نیکوکاری مشهور است. وی در سال ۱۳۵ قمری در بیت المقدس درگذشت و مزار او بالای کوه طور در قدس شرقی زیارتگاه مردم است. از او سخنان شیرین و آموزنده‌ای به جای مانده است.

رازی، زکریا: ابوبکر محمد بن زکریای رازی (تولد ۲۵۱، درگذشت ۳۱۳ و به قولی ۳۲۳ ه.ق) در شهر ری به تحصیل فلسفه، ریاضیات، نجوم و ادبیات پرداخت و در بزرگ سالی به تعلیم طب مشغول شد و پس از شهرت در این علم به خدمت ابوصالح منصور سامانی حاکم ری درآمد و به زودی ریاست بیمارستانی را که در آن شهر تأسیس شده بود، برعهده گرفت. از این حکیم و عالم بزرگ آثاری نیز برجای مانده است.

ریحانه: ریحانه دختر حسین خوارزمی یکی از چهره‌های دانش دوست قرن پنجم و شاگرد

سپهری، سهراب: سهراب سپهری (۱۳۵۹-۱۳۰۷ ه.ش) شاعر و نقاش مشهور معاصر در کاشان ولادت یافت. او را می‌توان از نخستین کسانی دانست که راه نیما را شناخت و به پیروی از او پرداخت. نخستین مجموعه‌ی شعر نیمایی سپهری به نام «مرگ رنگ» در سال ۱۳۳۰ منتشر شد. آخرین مجموعه‌ی اشعار او «ما هیچ‌ما نگاه» همراه با دیگر اشعارش در مجموعه‌ای به نام «هشت کتاب» منتشر شد.

سعدی: مشرف الدین مصلح بن عبدالله شیرازی (۶۹۰-۶۰۶ ه.ق) شاعر و نویسنده‌ی بزرگ قرن هفتم است. سعدی در شیراز به کسب علم پرداخت و سپس به بغداد رفت و در مدرسه‌ی نظامیه به تحصیل مشغول شد. در سال ۶۵۵ ه.ق بوستان را به نظم درآورد و در سال بعد (۶۵۶) گلستان را تألیف کرد. علاوه بر این‌ها قصاید و غزلیات، قطعات و ترجیع‌بند و رباعیات و مقالات و قصاید عربی دارد که همه را در «کلیات» وی جمع کرده‌اند.

سلمان فارسی: یکی از بزرگان صحابه‌ی پیامبر اسلام (ص) و از چهره‌های برجسته‌ی تاریخ اسلام است. نام اصلی او «روزبه» و از ناحیه‌ی اصفهان بود. چون از بزرگان مذهبی آن زمان شنیده بود که ظهور پیغمبر (ص) نزدیک شده است خانه‌ی پدر را ترک گفت و در پی یافتن آن حضرت به سفر پرداخت. در یثرب از ظهور پیغمبر (ص) آگاه شد و اسلام آورد. سلمان پیوسته ملازم و همراه پیامبر بود و نزد ایشان منزلتی خاص داشت؛ طبق روایتی مشهور، رسول اکرم (ص) سلمان را از اهل بیت شمرده‌اند. پس از رحلت پیامبر (ص) سلمان در شمار یاران علی (ع) درآمد. سلمان پس از عمری طولانی در سال ۳۵ یا ۳۶ ه.ق درگذشت. قبر سلمان در مدائن نزدیکی بغداد است.

سنایی غزنوی: ابوالمجد مجدود بن آدم (ولادت: اواسط یا اوایل نیمه دوم قرن پنجم، وفات: بین ۵۲۵ و ۵۴۵ ه.ق) شاعر و عارف معروف ایرانی در قرن ششم است. در آغاز شاعری مدّاح بود ولی تغییر حال داد و به عرفان روی آورد. وی دوست دار آل علی (ع) بود. از آثار او می‌توان به حدیقه‌الحقیقه اشاره کرد.

سنت آگروپری: آنتوان دوستنت آگروپری، نویسنده‌ی معروف فرانسوی است (۱۹۴۴-۱۹۰۰م). وی در جوانی به هوانوردی پرداخت. در جنگ دوم جهانی به خدمت ارتش درآمد و در جنگ مفقودالاثر شد. اثر معروف او «شازده کوچولو» است.

سیاوش: سیاوش (دارای اسب سیاه) پسر کیکاوس پادشاه کیانی است. سودابه، زن کیکاوس، عاشق سیاوش شد و سیاوش از او دوری کرد. کیکاوس برای آزمایش سیاوش فرمان داد تا او از میان آتش بگذرد و او سربلند از آزمایش بیرون آمد. سپس به توران زمین رفت و با دختر افراسیاب، فرنگیس، ازدواج کرد ولی به تحریک برادر افراسیاب کشته شد. کیخسرو پسر سیاوش و فرنگیس است.

سیف فرغانی: سیف الدین ابوالحامد محمد فرغانی از شاعران قرن هفتم و اوایل هشتم هجری است که در شهر «آقسرای» (شهری در ترکیه‌ی امروز) متولد شد. تنها اثر بازمانده از سیف، دیوان اوست

که شامل قصاید، غزلیات و رباعیات است. اشعار او از جمله آثار خوب فارسی است.

ص

صفاریان: سلسله‌ای که از ۲۵۴ ه.ق تا ۲۹۰ ه.ق در شرق ایران سلطنت کردند. مؤسس این سلسله یعقوب بن لیث است. چون یعقوب با برادرانش (عمر، علی و طاهر) در سیستان مدتی به رویگری اشتغال داشت، سلسله‌ی وی به صفاریان مشهور گردیده است.

ع

عطار نیشابوری: شاعر و عارف بزرگ ایرانی در قرن ششم و آغاز قرن هفتم هجری است. از آثار عطار: «تذکره الاولیاء» به نثر و «منطق الطیر» به شعر را می‌توان نام برد.

عنصر المعالی کیکاووس بن اسکندر: وی از امرای دانشمند آل زیار (در قرن پنجم هجری) است. فرمانروایی وی منحصر به قسمت محدودی از گرگان و طبرستان بود. عنصر المعالی مردی آگاه و دانشمند بود و به فارسی و طبری شعر می‌سرود. کتاب «قابوس نامه» وی که در حقیقت نصایح و اندرزهای زندگی ساز او خطاب به فرزندش است، از آثار معروف نثر ساده و روان فارسی به‌شمار می‌آید.

غ

غزالی، احمد: احمد بن محمد بن محمد بن محمد فقیه و عارف ایرانی (ف. قزوین ۵۲۰ ه.ق) برادر کوچک‌تر ابو حامد محمد غزالی است. وی مدتی به جای برادرش در نظامیه‌ی بغداد تدریس کرد. سوانح العشاق از آثار اوست.

غزالی، محمد: ابو حامد امام محمد بن محمد غزالی (۴۵۰-۵۰۵ ه.ق) از دانشمندان معروف دوره‌ی سلجوقی است. وی در فقه و حکمت و کلام سرآمد روزگار خویش بود. پدرش مردی بافنده بود و برخی لقب غزالی را به مناسبت پیشه‌ی او می‌دانند. وی به مدت پنج سال در مدرسه‌ی نظامیه تدریس کرد و در طایران توس درگذشت و همان‌جا مدفون شد. از آثار او می‌توان به کیمیای سعادت، نصیحة الملوك و احیاء علوم الدین اشاره کرد.

ف

فارابی: ابو منصور محمد بن محمد از فیلسوفان بزرگ اسلام در نیمه‌ی دوم قرن سوم و نیمه‌ی اول قرن چهارم هجری است. فارابی همه‌ی کتاب‌های ارسطو را به دقت مورد مطالعه قرار داد و کاملاً بر معانی آن‌ها آگاهی یافت و در شرح و تفسیر آثار ارسطو مهارتی خاص پیدا کرد و بدین جهت او را «معلم ثانی» نامیدند. فارابی مانند همه‌ی دانشمندانی که در تمدن اسلامی عنوان فیلسوف داشته‌اند از همه‌ی

علوم زمان خود آگاه بود. فارابی در حدود صد تألیف دارد که احصاء العلوم از آن جمله است.

فردوسی: فردوسی در روستای باژ واقع در منطقه‌ی توس خراسان به دنیا آمد. از نجیب زادگان و دهقانان توس بود. او مردی شیعه مذهب و دلبسته‌ی میراث ملی و فرهنگی ایران کهن بود و به خاندان پیامبر (ص) عشق می‌ورزید. فردوسی ۲۵ یا ۳۰ سال برای سرودن اثر عظیم خود، شاهنامه، رنج کشید و در حالی که نزدیک به ۸۰ سال داشت به سال ۴۱۱ هـ. ق درگذشت و در زادگاه خود به خاک سپرده شد.

فهمیده، محمدحسین: نوجوان رشیدی که در دوران دفاع مقدس با ایستادگی و فداکاری خویش، حماسه آفرید. محمد حسین فهمیده در سال ۱۳۵۹ هـ. ش به درجه‌ی رفیع شهادت نایل آمد. وی در اردیبهشت سال ۱۳۴۶ هـ. ش در خانواده‌ای مذهبی در محله‌ی پامنار قم دیده به جهان گشود. دوران کودکی خود را در همان شهر گذراند و در سال ۱۳۵۲ به مدرسه رفت. سال پنجم ابتدایی به دلیل انتقال خانواده‌اش به کرج، به این شهر آمد. در بحبوحه‌ی جنگ تحمیلی روح او نیز همچون صدها جوان و نوجوان عاشق این کشور به تلاطم درآمد و در نخستین روزهای جنگ تحمیلی تصمیم گرفت که به جبهه برود. وی با وجود مشکلات فراوان و سن کم، خود را به جبهه‌های نبرد حق علیه باطل رسانید. در این زمان بود که رشادتهای بسیاری از خود نشان داد و به شهادت رسید. هنگامی که خبر شهادت دلیرانه‌ی آن نوجوان دوازده ساله بخش شد، حضرت امام خمینی (ره) در پیامی فرمودند: «رهبر ما آن طفل دوازده ساله‌ای است که با نارنجک، خود را زیر تانک دشمن انداخت و آن را منهدم کرد و خود نیز شربت شهادت نوشید».

ک

کاویان: سلسله و تبار معروف پهلوانی در ایران باستان که از خاندان و نسل کاوه‌ی آهنگر پدید آمده‌اند. داستان کاوه‌ی آهنگر و ستم ستیزی و قیام او علیه بیدادگری ضحاک در شاهنامه‌ی فردوسی آمده است.

کمال خُجندی: کمال الدین مسعود عارف و شاعر مشهور قرن هشتم که از شهر خُجند در تاجیکستان امروزی مهاجرت کرد و در تبریز اقامت نمود و به زهد و پارسایی رو آورد و سرانجام در همین شهر درگذشت.

م

مجد خوافی: از علما، عرفا و شعرای قرن هشتم هجری است. کتاب «روضه‌ی خُلد» را در سال ۷۳۳ هـ. ق به سبک گلستان سعدی به رشته‌ی تحریر درآورد و در سال ۷۳۷ آن را کامل کرد روضه‌ی خُلد، در بردارنده‌ی حکایاتی به نثر آمیخته به نظم است.

محمود غزنوی: سلطان محمود غزنوی ملقب به یمن الدوله فرزند ارشد سبکتکین، سومین و مقتدرترین شاه سلسله‌ی غزنوی است. در سال ۳۸۹ هـ. ق پس از شکست دادن عبدالملک بن نوح سامانی، بر خراسان چیره شد. دوازده بار به هندوستان لشکر کشید. به علت کار و مسافرت و لشکرکشی فراوان بسیار ضعیف و دچار بیماری سل شد تا این که قوایش را به کلی از بین

برد و در سال ۴۲۱ هـ.ق از دنیا رفت.

مسعود غزنوی: مسعود غزنوی فرزند سلطان محمود غزنوی پس از مرگ پدر و جلوس برادر، به ادعای سلطنت برخاست و برادر را زندانی کرد و خود به تخت سلطنت نشست. در جنگی که با طغرل سلجوقی داشت، شکست خورد و به طرف هندوستان رفت. در بین راه جمعی از غلامان شورش کردند و مسعود را به زندان انداختند و سپس او را کشتند.

مطهری، مرتضی: (۱۳۵۸-۱۲۹۸ هـ.ش) استاد شهید آیت الله مطهری، در بهمن ماه ۱۲۹۸ شمسی در فریمان خراسان به دنیا آمد. وی یکی از شاگردان برجسته‌ی امام خمینی (ره) بود که به مراتب عالی علمی رسید. آثار او زمینه‌ساز بسیاری از مبانی فرهنگی و دینی انقلاب اسلامی است. این روحانی فرزانه در سال ۱۳۵۸ شمسی به شهادت رسید. برخی از آثار او عبارتند از: خدمات متقابل اسلام و ایران، داستان راستان و تماشاگاه راز.

مولوی: (۶۷۲-۶۰۴ هـ.ق) مولانا جلال الدین محمد بلخی از شاعران و عارفان بزرگ ایران در قرن هفتم است. کتاب عظیم «مثنوی معنوی» با ۲۶۰۰۰ بیت که گنجینه‌ای از معارف اسلام است، معروف‌ترین اثر اوست. آرامگاه او در «قونیه»ی ترکیه واقع است.

میبیدی: ابوالفضل رشیدالدین میبیدی از نویسندگانی است که در نیمه‌ی اول قرن ششم هجری می‌زیسته است. اثر مشهور او که از جمله مشهورترین تفسیرهای فارسی است، در حقیقت شرح کتاب و سخنان خواجه عبدالله انصاری در تفسیر قرآن کریم است.

ن

ناصر خسرو: حکیم ابومعین ناصر بن حارث قبادیانی از شاعران و نویسندگان ایران در قرن پنجم بود. وی در سال ۳۹۴ در قبادیان بلخ به دنیا آمد. ناصر خسرو در علوم و فنون متداول زمان خود استاد بود، قرآن را از حفظ داشت و در علم کلام، حکمت و ادیان مطالعات عمیقی داشت که آثار آن در اشعارش نمایان است. برخی از آثار او عبارت‌اند از: «دیوان اشعار»، «سفرنامه».

نصر سامانی، امیر: نصر بن احمد پس از احمد سامانی به سال ۳۰۱ هجری به سلطنت رسید. وی در حدود سی و یک سال حکومت کرد. در زمان او سرکشی‌های حاکمان سرزمین‌های اطراف شروع شده بود و نصر به کمک وزیران دانشمند خود همه‌ی این فتنه‌ها را فرو نشاند.

نظامی عروضی: نویسنده و شاعر قرن ششم هجری است. در اواخر قرن پنجم در سمرقند ولادت یافت. اثر مشهور او کتاب مجمع التوادر یا «چهار مقاله» است که درباره‌ی: دبیری، شاعری، نجوم و طبابت نوشته شده است.

نوح: یکی از پیامبران اولوالعزم که سال‌ها قوم خود را به راه راست دعوت کرد، اما آنان هم‌چنان بر کج رفتاری اصرار ورزیدند. آن‌گاه خداوند نوح را از طوفانی عظیم باخبر ساخت و نوح با ساختن کشتی پیروان و خاندان خود و انبوهی از جانداران را از هلاکت نجات بخشید.

وَرَاوینی، سعدالدین: یکی از دانشمندان اهل وراوین در نزدیکی آهر که در قرن ششم می‌زیست و کتاب «مرزبان‌نامه» اثر مرزبان بن رستم شروین پیرم را که به زبان طبری (مازندرانی کهن) بود، به فارسی برگرداند.

هراتی، سلمان: سلمان قنبر هراتی (آذرباد) در سال ۱۳۳۸ ه.ش، در روستای «مَرَدَشْت» تنکابن، در خانواده‌ای مذهبی پا به عرصه‌ی وجود نهاد. دوران ابتدایی را در روستا گذراند و از همان ابتدای جوانی، به دلیل فقر مادی، به شاگردی می‌پرداخت و یا با چوپانان محلی (گالش‌ها) به چوپانی می‌رفت و از همین رهگذر با ترانه‌های محلی آشنایی پیدا کرد. از سال ۱۳۵۲ به نوشتن روی آورد و سرودن شعر را آغاز کرد. فوق دیپلمش را در سال ۱۳۶۲ در رشته‌ی هنر گرفت و سپس به کار تدریس هنر در یکی از روستاهای تنکابن مشغول شد. سلمان با شعر ارزشی انقلاب، پیوندی ناگسستنی داشت؛ صمیمیت، سادگی و بی‌پیرایگی در اشعارش موج می‌زند. از سلمان هراتی سه مجموعه با نام‌های «از این ستاره تا آن ستاره»، «از آسمان سبز» و «دری به خانه‌ی خورشید» به چاپ رسیده است. سلمان در ششم آبان ماه ۱۳۶۵ ه.ش در راه رفتن به مدرسه‌ی محل کار خود بر اثر تصادف، جان باخت. آرامگاه وی در حوالی شهر تنکابن واقع شده و بیت زیر بر سنگ مزارش نوشته شده است:

آه از پاییز سرد، ای کاش من
از تو باغی دهم ساربان داشتم

هوگو، ویکتور: (۱۸۰۲-۱۸۸۵ م) از مشهورترین شاعران قرن نوزدهم فرانسه و از بزرگ‌ترین نویسندگان و ادبای اجتماعی جهان است. وی مردی آزادمش و آزادی‌خواه و طرفدار جدی اصلاحات اجتماعی به نفع طبقات محروم و زحمت‌کش بود: «بینویان»، از آثار معروف اوست.

یوسف (ع): حضرت یوسف فرزند یعقوب (ع) است. در خردسالی چون پدرش به او سخت محبت داشت، دیگر برادران به او حسد بردند و او را با خود به صحرا بردند و به چاهی افکندند. گروهی از کاروانیان او را از چاه درآورده، در مصر فروختند. یوسف پس از مدتی که دچار سختی‌های فراوان گردید و به زندان افتاد، به مقام فرمانروایی (عزیزی) کشور مصر نایل آمد. یعقوب، به سبب دلبستگی به یوسف از شدت گریه و زاری در فراق وی بینایی خویش را از کف داده بود.

آثار

آ-ا

از آسمان سبز: مجموعه شعری از سلمان هراتی شاعر دوره‌ی انقلاب اسلامی.

اخلاق ناصری: کتابی است نوشته‌ی نصیر الدین توسی به فارسی که در نهایت زیبایی سخنان افلاطون و ارسطو را در حکمت عملی بررسی کرده و نظریات پیشینیان را شرح داده است.

اسفار: یا اسفار اربعه (سفرهای چهارگانه) کتابی است فلسفی، تألیف صدرالدین شیرازی که در آن شرح چهار سفر روحانی آمده است.

الآبْنِیْه عَنْ حَقَائِقِ الْأَدْوِیْه: این کتاب را ابو منصور موفق هروی در خواص گیاهان و داروها (و در واقع، درباره‌ی علم داروشناسی) در عهد منصور بن نوح سامانی تألیف کرده است. نثر علمی فارسی با کتاب الانبیه آغاز می‌شود.

التفهیم: «التفهیم لاوایل صناعة التنجیم» از مهم‌ترین کتاب‌هایی است که ابوریحان بیرونی در زمینه‌ی دانش ستاره‌شناسی و نجوم به نثر دل‌انگیز فارسی نوشته است.

الهی نامه: کتابی مختصر از خواجه عبدالله انصاری در ستایش پروردگار با مضامین عارفانه که نثری مسجع و آهنگین دارد.

امدادهای غیبی در زندگی بشر: کتابی از شهید مرتضی مطهری که در حقیقت مجموعه‌ی چند گفتار ایشان است.

ب

بوستان: یکی از آثار سعدی شیرازی و مثنوی حکمی و اخلاقی است که در سال ۶۵۵ سروده شده و دارای ده باب است.

ت

تاریخ بیهقی: اثر ارجمند ابوالفضل بیهقی، دبیر دیوان رسایل پادشاهان غزنوی است که تاریخ غزنویان را در سی مجلد به رشته تحریر درآورده است. متأسفانه کتاب بیهقی به‌طور کامل به دست ما نرسیده و در روزگاران گذشته بخش عمده‌ای از آن از میان رفته است.

تذکره الاولیا: کتابی است تألیف شیخ فرید الدین عطار نیشابوری در شرح حال بزرگان عرفان و تصوف.

چ

چهار مقاله: کتابی است تألیف نظامی عروضی سمرقندی مشتمل بر چهار گفتار درباره‌ی دبیران و شاعران و منجمان و طبیبان که در ابتدا «مجمع التوادر» خوانده می‌شد.

ش

شازده کوچولو: نام کتابی از آنتوان دو سنت اگزوپری نویسنده‌ی فرانسوی. «شازده کوچولو» اثری خیال انگیز و زیباست که در خلال آن عواطف بشری به ساده‌ترین شکل، تجزیه و تحلیل شده است و افرادی که بر اثر غوطه‌ور شدن در علائق مادی و پول‌پرستی از سجایای انسانی به دور افتاده‌اند تحت نام آدم‌های بزرگ به باد مسخره گرفته شده است.

شفا: یکی از کتاب‌های ابوعلی سینا به زبان عربی است و از مهم‌ترین کتب فلسفی اسلام به‌شمار می‌آید.

ف

فرج بعد از شدت: ترجمه‌ای است از کتاب «الفرج بعد الشدة». این کتاب چند بار به فارسی ترجمه شده از جمله‌ی آن‌ها ترجمه‌ی محمد عوفی است که مکرر به طبع رسیده است.

ق

قابوس نامه: کتابی است به فارسی تألیف عنصر المعالی کیکاووس بن اسکندر، نام قابوس‌نامه از نام نویسنده که در تاریخ به قابوس دوم معروف است گرفته شده. کتابی اخلاقی و تربیتی است و آن را برای تربیت فرزندش نوشته است.

قانون: کتابی است در طب اسلامی به زبان عربی و آن مفصل‌ترین کتاب طبّی ابن سیناست و سال‌ها در کشورهای اسلامی و اروپایی تدریس می‌شده است.

ک

کشف الاسرار: «کشف الاسرار و عده‌الابرار» تفسیری است به فارسی به قلم میبدی که آن را تحت تأثیر تفسیر خواجه عبدالله انصاری نوشته است.

کلیله و دمنه: کتابی است شامل مجموعه داستان‌هایی که حیوانات قهرمانان آن هستند. اصل این کتاب هندی بوده که در روزگار ساسانیان به پهلوی ترجمه شده است. بعدها نصرالله منشی آن را

از عربی به فارسی ترجمه کرده است.

کیمیای سعادت: کتابی است اخلاقی و دینی به زبان فارسی تألیف محمد غزالی. نویسنده عمده‌ی محتویات آن را از کتاب دیگر خود به نام «احیاء العلوم» که به عربی نوشته شده بود به طور خلاصه به فارسی نقل کرده است.

م

مثنوی معنوی: کتاب منظوم و گرانقدر مولوی، شامل حکایاتی است که مولانا با بیان آن‌ها مسایل دینی و عرفانی و حقایق معنوی را به زبان ساده و از راه تمثیل بیان می‌کند. مثنوی در ۲۶ هزار بیت و در شش دفتر سروده شده است.

مخزن الاسرار: مثنوی مخزن الاسرار سروده‌ی نظامی گنجه‌ای و در حدود ۲۲۶۰ بیت در اخلاق و مواعظ و حکم است که در حدود سال ۵۷۰ ه.ق به اتمام رسید.

مرزبان نامه: کتابی است به شیوه‌ی «کلیله و دمنه» که مرزبان بن رستم شروین پَریم یکی از اسپهبدان مازندران آن را به زبان مازندرانی کهن (طبری) نوشته بود و سعدالدین وراوینی آن را به پارسی دری برگرداند. این کتاب مشتمل بر داستان‌ها و تمثیل از زبان حیوانات است.

مکان

ا

الوند: کوهی است در جنوب همدان به ارتفاع ۳۷۴۶ متر که جنس آن از سنگ‌های خارا و کوارتز است. الوند دارای درّه‌های سرسبز و خزّم و آب‌های فراوان است و در دامنه معادن متعدد دارد.

ب

بصره: شهری است در کشور عراق در کنار شطّ العرب در نزدیکی خرمشهر.
بغداد: پایتخت کشور عراق در ساحل دجله که سابقاً پایتخت خلفای عباسی بوده است. واژه‌ی بغداد در زبان فارسی به معنی «خدا آفریده، خدا داده» است.
بیت المقدّس: پایتخت و مرکز کشور فلسطین و به معنی خانه‌ی مقدّس است. این مکان عزیز، اکنون در اشغال رژیم صهیونیستی است.

ت

تبریز: یکی از شهرهای بزرگ ایران که در تقسیمات امروزی مرکز استان آذربایجان شرقی است. کمال خجندی از شاعران بزرگ قرن هشتم در همین شهر درگذشت.
توس: یکی از شهرهای قدیمی خراسان و سابقاً به ناحیه‌ای اطلاق می‌شد که شهر نوقان و طابران و قریه‌ی سناباد (مدفن امام رضا (ع) و هارون) در آن بود. گروهی از بزرگان بدان منسوبند. از جمله جابر بن حیّان و فردوسی.

ث

ثریا: پروین، خوشه‌ی پروین، نرگسه‌ی چرخ، شش ستاره که در کوهان نور قرار دارد.

ح

حسنک: ابوعلی حسن بن محمد میکال مشهور به حسنک وزیر، مردی فاضل و دانشمند در روزگار غزنویان بود. سلطان محمود غزنوی او را به وزارت برگزید، پس از آن، هنگامی که سلطان

مسعود به پادشاهی رسید، بر اثر سخن چینی و بدخواهی دیگران، اموال و وزارت حسنک را از او گرفت و سرانجام در سال ۴۲۵ ه.ق او را به دار آویخت.

خ

خراسان: خورآسان، شرق، هم اکنون سه استان کشور به این نام مشهورند. خراسان رضوی که مرکز آن مشهد مقدس است. خراسان شمالی که مرکز آن بجنورد و خراسان جنوبی که مرکز آن بیرجند است.

خرمشهر: یکی از بنادر مهم ایران در استان خوزستان است که در دوران دفاع مقدس رشادت‌ها و فداکاری‌های فراوانی از جوانان رزمنده‌ی میهن اسلامی را شاهد بوده است. اکنون هر ساله، روز سوم خرداد را به عنوان روز مقاومت و آزادی خرمشهر گرامی می‌داریم.

خزر: دریا و یا به تعبیری بزرگ‌ترین دریاچه‌ی جهان که در شمال ایران قرار دارد. از این دریاچه به نام‌های دیگری مانند دریای مازندران، دریای آبسکون نیز یاد کرده‌اند.

خلیج فارس: خلیجی است در جنوب ایران که بیش از ۲۵۱۲۲۶ کیلومتر مربع مساحت دارد. این خلیج از نظر موقعیت خاص و ممتاز خود همواره مورد توجه و محل رفت و آمد ملل مختلف جهان است. علاوه بر ذخایر ماهی در آب‌های خلیج فارس، بزرگ‌ترین منابع نفتی جهان در آن است.

خوارزم: سرزمینی است در جنوب رودخانه‌ی جیحون (آمودریا) در قسمت مرکزی آسیا که از قدیم مهد تمدن قوم آریایی بوده است. از شهرهای مهم آن سرزمین می‌توان به شهر «گرگانج» اشاره کرد.

د

دماوند: بلندترین قله‌ی سلسله جبال البرز در شمال ایران و بلندترین قله‌ی کشور. در افسانه‌ی ملی ایران دماوند و رشته کوه البرز صحنه‌ی وقایعی است که فردوسی آن‌ها را در شاهنامه جاودانه ساخته است.

ر

روم (رَم): پایتخت کشور باستانی ایتالیا که هزار سال پایتخت امپراطوری روم بود. این کشور بناها و کاخ‌ها و موزه‌های بسیاری دارد.

ری: منطقه‌ای وسیع و بزرگ در جنوب تهران امروزی، مرکز این ناحیه‌ی تاریخی «شهری» است. این شهر، تاریخی بسیار کهن دارد. مزار «حضرت عبدالعظیم حسنی (ع)» و جمعی از بزرگان در این شهر واقع شده است، به همین سبب در گذشته «حضرت عبدالعظیم» هم نامیده می‌شد. فرهنگستان به مناسبت نام قدیم، آن را «شهر ری» نامید.

س

سوسنگرد: شهری است در کنار رود کرخه در ۷۵ کیلومتری شمال غربی اهواز و مانند دیگر نقاط جلگه‌ی خوزستان گرمسیر است. این شهر در دوران دفاع مقدس با دلاوری‌های فرزندان ایران، از چنگ رژیم صدام آزاد شد.

سهند: کوه آتش‌فشان قدیمی و خاموش که مخروطی شکل است و در جنوب آذربایجان میان تبریز و مراغه واقع است.

سیحون: رودی که از ارتفاعات فلات مرکزی ایران سرچشمه می‌گیرد و در آسیای مرکزی به دریای خوارزم (دریاچه‌ی آرال) می‌ریزد، نام دیگر آن «سیردریا» است.

ف

فارس: استانی در جنوب ایران که به نام قومی از اقوام ایرانی است. مرکز این استان شیراز است. این ناحیه از قدیمی‌ترین مراکز تمدن ایران محسوب می‌شود. از آثار تاریخی این استان: تخت جمشید، بازار، مسجد و ارک و کیل را می‌توان نام برد.

ق

قصر شیرین: شهرستانی است که از شمال غربی به کرمانشاه، از جنوب به ایلام، از مشرق به بخش گیلان و کرد، از مغرب و شمال به کشور عراق محدود است و آن شامل بخش‌های سومار و سرپل ذهاب و بخش مرکزی است.

ک

کارون: رودی پُر آب در خوزستان که از زرد کوه بختیاری سرچشمه می‌گیرد.

کنعان: نام قدیم سرزمین فلسطین یا «ارض موعود»، یوسف پیامبر (ع)، اهل کنعان بوده است.

م

مریوان: یکی از شهرهای استان کردستان که دریاچه زیبای «زریوار» در کنار آن جای دارد. این شهر نیز همچون بسیاری از شهرهای میهن عزیز ما در دوران هشت ساله‌ی دفاع مقدس دلاوری‌ها از خود نشان داده است و خاطرات بی‌شماری از رشادت‌های جوانان را به یاد دارد.

مقدونیه: ناحیه‌ای قدیمی در اروپا در شمال کشور یونان، اسکندر سردار سپاه یونان از همین ناحیه بوده است.

فهرست کتاب‌های متناسب با برنامه‌ی درسی فارسی

| ردیف | نام کتاب | نویسنده یا مترجم | ناشر | سال انتشار |
|------|--|-----------------------------------|------------------------------------|------------|
| ۱ | امیر کوچولوی هشتم (رمان نوجوان) | حسین فتّاحی | قدیانی | ۱۳۷۹ |
| ۲ | افسانه‌ی سیمرغ | بازنویسی: زهرا خانلری | علمی فرهنگی | - |
| ۳ | به دنبال فردوسی | محمد حسینی | ققنوس | ۱۳۸۴ |
| ۴ | پرورش فکری و آشنایی با انسان‌نویسی | علی فرّخ مهر | انتشارات عابد | ۱۳۷۹ |
| ۵ | پلو خورش (مجموعه داستان‌های کوتاه) | هوشنگ مرادی کرمانی | معین | ۱۳۸۶ |
| ۶ | جنگ پاره‌نه | رحیم مخدومی | سوره‌ی مهر | ۱۳۸۷ |
| ۷ | حکایت‌های دهخدا (گزیده‌ی حکایت‌های تربیتی) | محمدحسین صفاخواه | قدیانی | ۱۳۸۱ |
| ۸ | خداوندگار کوچک | محمدعلی شاکری یکتا | کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان | ۱۳۸۵ |
| ۹ | در تکاپوی معنا | ترینا پالاس، برگردان: طیبه زندی | میترا | ۱۳۸۶ |
| ۱۰ | درخت بخشنده | شل سیلور استاین/علی اکبر جعفرزاده | نمایشگاه کتاب کودک | ۱۳۷۸ |
| ۱۱ | در مدرسه‌ی پیر نیشابور | محمود حکیمی | قلم | ۱۳۸۵ |
| ۱۲ | در مدرسه‌ی حکیم سنایی | محمود حکیمی | قلم | ۱۳۸۷ |
| ۱۳ | دود پشت تپه | محمدرضا بایرامی | قدیانی | ۱۳۸۸ |
| ۱۴ | راویان آثار | فریدون اکبری شیلدره‌ای | نشر چشمه | ۱۳۸۶ |
| ۱۵ | راهنمای عملی روش‌های فعال و اکتشافی در آموزش | منوچهر فضلی خانی | آزمون نوین | ۱۳۸۶ |
| ۱۶ | رد پای اندیشه | بهرام محمدیان | سوسن | ۱۳۸۵ |
| ۱۷ | شاهکارهای موضوعی شعر فارسی (مجموعه) | گردآوری جمعی از نویسندگان | مدرسه | ۱۳۸۷ |
| ۱۸ | عطر یاس | مهدی نوید | انتشارات مدرسه | ۱۳۷۹ |
| ۱۹ | غیر از خدا هیچ کس نبود | رضا رهگذر | سوره‌ی مهر | ۱۳۸۷ |
| ۲۰ | قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب (مجموعه‌ی هفت جلدی) | مهدی آذرزیدی | کتاب‌های شکوفه وابسته به امیرکبیر | ۱۳۸۷ |

| سال انتشار | ناشر | نویسنده یا مترجم | نام کتاب | ردیف |
|------------|----------------|--------------------------------|--|------|
| ۱۳۸۱ | افق | آتوسا صالحی | قصه‌های شاهنامه (به روایت) | ۲۱ |
| ۱۳۷۶ | پیدایش | محمد کاظم مزینانی | قصه‌های شیرین فیه مافیه مولوی | ۲۲ |
| ۱۳۸۷ | پیدایش | بازنویسی: جعفر ابراهیمی (شاهد) | قصه‌های شیرین مثنوی مولوی (جلد ۴) | ۲۳ |
| ۱۳۸۶ | محراب قلم | رضا شیرازی | قصه‌های مثنوی | ۲۴ |
| ۱۳۸۴ | منادی تربیت | مهدی مرادحاصل | گذری بر زندگی چهارده معصوم | ۲۵ |
| ۱۳۸۶ | مدرسه | جعفر ابراهیمی (شاهد) | لیخند شبنم‌ها | ۲۶ |
| — | انتشارات مدرسه | جمعی از مؤلفان | مجموعه کتاب‌های فرزندانگان و چهره‌های درخشان | ۲۷ |
| ۱۳۸۰ | تیرگان | زینب یزدانی | مشاهیر ایرانی (مجموعه‌ی مشاهیر) | ۲۸ |
| ۱۳۸۵ | انتشارات مدرسه | داریوش عابدی | مولوی | ۲۹ |
| ۱۳۸۷ | سوره‌ی مهر | رضا رهگذر | مهاجر کوچک | ۳۰ |

فهرست منابع

- ابوریحان و ریحانه، معتمدی، اسفندیار، انتشارات مدرسه، چاپ سوم، س ۱۳۸۶.
- از ساقه تا صدر (شعر و زندگی شعراى تاجیکستان در قرن بیستم)، موسوی گرمارودی، سیدعلی، انتشارات قدیانی، تهران، چاپ اول، س ۱۳۸۴.
- امدادهای غیبی در زندگی بشر، مطهری، مرتضی، انتشارات صدرا، قم، سال ۱۳۵۴.
- پیام پیامبر (مجموعه‌ای از نامه‌ها، خطبه‌ها، وصایا و سخنان حضرت محمد (ص)) ترجمه و تدوین: خزمشاهی، بهاء الدین و انصاری، مسعود، انتشارات جامی، چاپ اول، تهران، س ۱۳۷۶.
- تاریخ بیهقی، بیهقی، ابوالفضل، به کوشش علی اکبر فیاض، نشر علم، چاپ چهارم، س ۱۳۷۴.
- تذکره الاولیا، عطار نیشابوری، فرید الدین محمد، به تصحیح محمد استعلامی، انتشارات زوّار، چاپ هفتم، س ۱۳۷۲.
- چشمه‌ی روشن، یوسفی، غلامحسین، انتشارات علمی، چاپ ششم، س ۱۳۷۴.
- چهار مقاله، نظامی عروضی سمرقندی، به اهتمام محمد معین، انتشارات امیرکبیر، چاپ دهم، س ۱۳۶۹.
- حرفی از جنس زمان، میرجعفری، سید اکبر، نشر قو، چاپ اول، س ۱۳۷۶.
- خمسه‌ی نظامی، حکیم نظامی گنجوی، به کوشش وحید دستگردی، انتشارات علمی، بی‌تا.
- داستان‌هایی برای فکر کردن، رابرت فیشر، ترجمه‌ی سید جلیل شاهری لنگرودی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ اول، س ۱۳۸۶.
- در حیات کوچک پاییز در زندان، اخوان ثالث، مهدی، انتشارات بزرگ مهر، تهران چاپ پنجم، س ۱۳۶۹.
- دیداری با اهل قلم، یوسفی، غلامحسین، انتشارات دانشگاه فردوسی، مشهد، س ۱۳۶۱.
- دیوان امام (مجموعه اشعار امام خمینی (ره))، ناشر مؤسسه‌ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، چاپ پنجم، پاییز س ۱۳۷۴.
- دیوان حافظ، خواجه شمس الدین محمد، به اهتمام محمد قزوینی – قاسم غنی، انتشارات زوّار، چاپ اول، س ۱۳۶۹.
- دیوان سنایی، ابوالمجد محدود بن آدم سنایی، به کوشش مظاهر مصفا، تهران، امیرکبیر، س ۱۳۳۶.
- دیوان ملک الشعراى بهار، انتشارات توس، چاپ دوم، س ۱۳۶۸.
- دیوان ناصر خسرو قبادیانی، تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، چاپ پنجم، س ۱۳۷۸.
- زنان نامدار شیعه، عیسی فر، احمد، انتشارات رایحه‌ی عترت، چاپ سوم، س ۱۳۸۷.
- شازده کوچولو، آنتوان دوست آگروپری، ترجمه‌ی احمد شاملو، انتشارات نگاه، چاپ دوم، س ۱۳۷۶.
- شاهنامه (نامه‌ی باستان)، فردوسی، ابوالقاسم، به کوشش میر جلال الدین کزازی، انتشارات سمت، تهران، س ۱۳۸۶.

- شهری در آسمان، آوینی، سید مرتضی، انتشارات روایت فتح، تهران، چاپ اول، س ۱۳۸۳.
- فرج بعد از شدت، ابوعلی محسن تئوخی، به کوشش اسماعیل حاکمی، انتشارات اطلاعات، چاپ دوم، س ۱۳۵۵.
- فصلنامه‌ی هستی، اسلامی ندوشن، محمد علی، دوره‌ی دوم، سال دوم، شماره‌ی ۳، پاییز س ۱۳۸۰.
- قابوس‌نامه، عنصر المعالی کیکاووس، به تصحیح غلامحسین یوسفی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ هفتم، س ۱۳۷۳.
- قصه‌های شیرین مثنوی مولوی، بازنویس: جعفر ابراهیمی (شاهد)، (مجموعه‌ی چهار جلدی)، نشر پیدایش، چاپ دوم، س ۱۳۸۷.
- کشف الاسرار و عدة الأبرار، میبدی، ابوالفضل رشید الدین، به اهتمام علی اصغر حکمت، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، س ۱۳۶۱.
- کلیله و دمنه، نصرالله منشی، تصحیح مجتبی مینوی، انتشارات امیرکبیر، تهران، س ۱۳۷۰.
- کلیات سعدی، مصلح بن عبدالله، تصحیح محمد علی فروغی، انتشارات ققنوس، چاپ ششم، س ۱۳۷۶.
- کیمیای سعادت، غزالی، امام محمد، تصحیح حسین خدیو جم، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ نهم، س ۱۳۸۰.
- کودکی از جنس نارنجک، گودرزی دهریزی، محمد، نشر روزگار، چاپ اول، س ۱۳۸۷.
- گزینه اشعار قیصر امین پور، انتشارات مروارید، تهران، چاپ ششم، س ۱۳۸۲.
- گنجینه‌ی سخن (منتخب آثار پارسی نویسان بزرگ)، صفا، ذبیح الله، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، س ۱۳۶۳.
- گنج سخن (منتخب آثار شاعران بزرگ پارسی‌گوی)، صفا، ذبیح الله، انتشارات ققنوس، چاپ هشتم، س ۱۳۶۷.
- مثنوی معنوی، مولانا جلال الدین بلخی، تصحیح نیکلسون، انتشارات مولی، تهران، چاپ هشتم، س ۱۳۷۰.
- مجموعه‌ی کامل شعرهای سلمان هراتی، نشر دفتر شعر جوان، تهران، چاپ اول، س ۱۳۸۰.
- مرزبان‌نامه، سعدالدین راونی، به کوشش خلیل خطیب رهبر، انتشارات صفی‌علیشاه، چاپ چهارم، س ۱۳۷۰.
- نیایش‌نامه (مجموعه‌ی شش جلدی گزیده‌ای از نیایش‌های منظوم و منثور ایران و جهان)، تحقیق و تدوین سید رضا باقریان و جمعی از نویسندگان، ناشر مؤسسه‌ی فرهنگی دین پژوهی بشرا، تهران، چاپ اول، س ۱۳۸۷.
- هشت کتاب، سیهری، سهراب، انتشارات طهوری، تهران، چاپ دوازدهم، س ۱۳۶۲.

